

روابط بین الملل

انجمن

انگام حقوق عمومی بین الدول

مؤلف

پوهاند نکتہ غلام سخی مضمون

بازپخش: انجمن حقوقدانان افغان در اروپا بمناسبت نود و پنجمین سالگرد تولد پوهاند غلام سخی مضمون رئیس افتخاری انجمن حقوقدانان افغان در اروپا

تدوین: محمد قاسم آسمایی اکتوبر ۲۰۱۸

روابط بین المللی افغانستان

از نگاه حقوق عمومی بین الدول

موسسه انتشارات زوری

باز پخش: انجمن حقوقدانان افغان در اروپا بمناسبت نود و پنجمین
سالگرد تولد پوهاند غلام سخی مصنون رئیس افتخاری انجمن
حقوقدانان افغان در اروپا
تدوین: محمد قاسم آسمایی اکتوبر ۲۰۱۸

روابط بين المملی افغانستان

از نگاه حقوق عمومى بين الدول



ناشر:

موسسه انتشارات زورى

مؤلف:

پوهاند دوكتور غلام سخى مصئون

چاپ اول

سرطان ۱۳۵۴ : تاریخ چاپ :
جلد ۱۵۰۰ : تعداد چاپ :
مطبعه دولتی : محل چاپ :
محفوظ به ناشر است : حق چاپ مجدد :
سنائی میدان : آدرس ناشر :
کابل - افغانستان

روابط بین المللی افغانستان

ناشر

مؤسسه انتشارات زوری

سخن ناشر

توانین خلقت با سیر تکاملی تدریجی اش معلم و آموزنده اول انسان است ما را میفهماند که در تسلسل آموزش یکی هم انتقال تجارب نسل ها و تکامل زندگی انسان صرفاً به سبب یاد گرفتن و آموزش عظیم انسانی صورت نپذیرفته بلکه مواد وسایل و ابزار سازی ها و سواد داگر نمی بود ، انسان هیچ گاه نمیتوانست دسترنج خود را از نسلی به نسلی رسانیده و همواره گسترده و پرمایه ترش کند. این نوسان گهواره رنجهای طولانی تاریخی انسان ، سرسختانه برای بقا و تکامل با عوامل منفی تلاش ورزیده تا آنکه ضرورت زنده ماندن خاطرات سلف به خلف ، انسان را به ابزار سازی کشانید . ابزار سازی زندگی گروهی را ایجاد کرد ، تا آنکه انسان روی مصلحت زندگی اجتماعی خود به همکاری و هم آهنگی برانگیخته شد . لزوم همکاری و هم آهنگی عامل به میان آمدن زبان خط و کتابت گشته مردم دور و نزدیک تاریخ را بیکدیگر مرتبط ساخت ، نسل های حاضر را به نسل های گذشته پیوند داده این سلسله که میراث ارزنده انسان به انسان بوده ، رسالت هر عضوی از جامعه بشری را پس دشوار برای پروسه و فعالیت اجتماعی نمایانگر ساخت . از اینرو پایگاه بشری و اجتماعی و فرهنگی

اسرو زما محصول کثیری از ارتباطات و علا یقی بوده که انسان برای ایجاد دنیای نو در زیر سقف تعاون و هم آهنگی مطابق مقتضیات اجتماعی و شرایط جامعه اش دنبال نموده است .

واقعیت این است که جامعه چه کوچک باشد و چه بزرگ ، کیفیات مستقل و قوانین مخصوص بخود دارد. لذا برای شناخت آن باید در تحولات و دیگرگونی های خود آن تأمل کرد، نظامات و فرهنگ خود آن را دریافت و به قوانینش پی برد ، محیط جغرافیایی و موجودیت انسان در زندگی جامعه دخیل اند ولی جامعه طایع حرکاتی است که از ذات خود آن برمی خیزد .

همه میدانیم که فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی و شیرازه مدنیت انسان بوده است. در افکار ، امیال و جمله فعالیت های ماسعکس می شود، مشهود است که انسان به اتکای فرهنگ خود از یوغ ناملا یعات روزگار می رعد .

لذا بجای آنکه در مقابل تحریکات محیط طبیعی دستخوش تغییرات جسمی شود، مجاهده میدارد تا جریان برخورد های طبیعی را موافق حال خود تغییر داده بادرخداست گماشتن علم و تکنولوژی از قدیم تا اسروز آنچه سد راهش واقع میشده برداشته است . مختصراً اینکه با مرور زمان گذشت قرون ، افغانستان عزیز پایه صفحه تشکل جهان میگذارد و به ناسهای آریانا و خراسان مسمی میگردد ، اما از بدو تشکیل ، مراحل را مطابق ارزش های فرهنگی برای تکامل خویش پیموده و در جریان سراسر تاریخ برای بقا خود مجاهدات بزرگ تاریخی نموده و توانسته است تادر قطار ملل آزاد موقوف خود را نذیر مسالک کاملاً آزاد با داشتن حقوق عمومی بین المللی و زیست باهمی بالنوبه بر اساس منشور های جهانی محفوظ نگهدارد .

از اینرو و سبب و ریم که کشور ما با چشمش های مثبت انسانی آنگاهانه سیر
 تاریخ را تعقیب نموده است. توأم با آن بشریت در پیچه های مدنیت را یکی بعد دیگری
 بر خشمی کشاید، یا لئو به بمانم نوید میدهد نامت افغان، امروز بسا
 صفحه نوین حیات خویش، همچنان بانیر وی ملی جمهوری خود با تمرکز قوای
 مادی و معنوی کافه مردم خویش با استفاده از منابع سرشار طبیعی اش در زیر
 شعار وحدت ملی بر عقب بمانی های گذشته صفر نمون چیره گردد.
 همچنان راه خود را برای ایجاد یک فرهنگ ملی و مشرقی و افغانی که پیوه و وطن
 دوستی افغانی با اندیشه و ذرایت خاص رهبرش حامی و پشتیبان آن میباشد، پیشوائی
 خواهد کرد. نقیضاً غایب است عبور میداند که بصد های پیوده جایش را
 به و اتمیت های عینی تخی کرد، طرح ریفورم های بنیادی قانون اجتماع ما
 را گرم نموده، روزنه های امید بخشی را بدارمعان آورد، تاریک خانه های
 جهل و خرافات را مشعل تابناک جمهوریّت منور ساخت، پلانهای وسیع و
 ثمر بخش جمهوریّت ارمان ساز برای بنای افتخار آمیز تقویت می بخشید. وطن
 دوستی و وطن پرستی را که اصول اتکالی خود است به سر دوزن این مرز
 و بوم نآ دید میدارد. زیرا هیچ انسانی نمی تواند عاری از عشق بوطن و بیرون
 از خویشات فرهنگ ملی خویش زندگی کند. از اینرو هر وطن دوست آنگاه باید
 بخاطر مصلحت ملی رفتار و کردار خود را بر فرهنگ جامعه اش منطبق
 نماید. تا آنهمه تو. تعات و انتظاریکه امروزه قاطبه مردم این کشور
 باستانی از ما دارند، بر آورده گردد.

اینجاست که موسسه انتشارات زوری ناعش سرشار بکه نسبت به وطن و کشور خود دارد، ناکاروان جمهوریت خویش همگامانه در جهد بوده و بر اساس آنکه مطالعات این اثر مفید بنا علی مؤلف که حاوی واقعیت های سیاسی این سرزمین و پویای سیاست افغان بسمالهام از فرهنگ سرشار و غنی خود از جهات فهم، ادراک، هوش و رشد قوای روحی و اقلانی از بسیاری از ملل راقبه، بسمان نبوده تاریخ بر قول ما شهادت میدهد که مردم وطن دوست افغان در جریان تاریخ با ایجاد انقلابات ملی علیه استعمار به هر شکل و عنوانی که بوده کوس مبارزه و حرکت را در سر اسر بشرق زمین بعدا در آورده است.

همه این عوامل ما را ابر آن سیدار دتا بخاطر ترقی و سر بندی افغانستان عزیز از دل و جان با آگاهی عالمانه و فداکارانه، بلا انقطاع تلاش و رزیم. لوداروی این تلاش های بیگرموقع یافتیم که با انتشار این کتاب، موجودیت حقوقی و ثابت تاریخی کشور باستانی خویش را برای مزید اطلاعات علمی جوانان که شناسائی کشورشان و جیبه ملی آنها است تقدیم داریم.

در خاتمه تألیف این اثر از زنده راکه بصحصول عرق ریزی های مجاهدانه بو هاند دا کتر غلام سخی بمصون استاد فاضل و با درایت یوهنخی حقوق و علوم سیاسی بو هتتون کابل میباشد، موسسه انتشارات زوری مرتب قدر دانی خود را تقدیم میدارد.

نثار احمد زوری

صاحب امتیاز موسسه انتشارات زوری

مقدمه در مورد کتاب روابط بین‌المللی افغانستان

از مدت‌ها باین طرف آرزو داشتیم، تاریخ روابط بین‌المللی افغانستان را از آغاز آن تا امروز در یک مجموعه مدونی بخواهیم « روابط بین‌المللی افغانستان از نگاه حقوق عمومی بین‌الدول» تألیف یوهاند دوکتور غلام سخی مصنون از استادان دانشمند یوهنخی حقوق، این آرزو را بر آورده. کتاب مشتمل است بر یک مقدمه، هفت فصل و یک خلاصه و نتیجه.

باین ترتیب مؤلف موضوع روابط بین‌الدول را در مسیر تاریخ معاصر افغانستان از آغاز تا عصر جمهوریت مطالعه و تحقیق نموده، و با ایشان کاملاً موافقه دارم که:

«این اثر یک کاوش حقوقی و تاریخی بوده و بر سوقف و روابط بین‌المللی افغانستان به صفت یک دولت مجهز به شخصیت کامل حقوق عمومی بین‌الدول، در پرتو سباحث عمده حقوق عمومی بین‌الدول از قبیل تحت‌الحمایگی، سوقف استقلال و حاکمیت تام شناسائی دولت، عضویت در جامعه بین‌المللی بیطرفی و بالاخره شناسائی نظام جمهوریت این کشور توسط سایر ممالک روشنی می‌افکند» (رجوع کنید به مقدمه این کتاب). مؤلف درین کتاب موضوعات را اولاً از لحاظ رشته اختصاصی خویش یعنی حقوق بین‌الدول تحلیل و بعداً آن سباحث کلی را بر روابط بین‌المللی افغانستان تطبیق مینماید. نکته قابل ملاحظه این که توجه نویسنده دانشمند

شمسته به جنبه های مثبت و منفی مطالب بوده و موضوعات را کاملاً از نظر انتقادی تحلیل نموده است .

مثلاً در بحث قرار داد گندم که در تاریخ افغانستان بنام معاهده منحوس یاد شده (رجوع نموده به تاریخ مختصر افغانستان) مؤلف تحلیل دقیقی از این معاهده نموده و تمام وجوه مثبت و منفی آنرا از نظر یک نویسنده افغانی با دلایل علمی مبنی بر اساسات حقوق بین الدول روشن ساخته است. وقتی (نوعت تشکیل دولت افغانستان) را میخوانیم به یاد مساعی دانشمندان افغانی در حدود سی یا چهل سال قبل میافتیم که راجع به اثبات وجود افغانستان تحت دو نام مستقل در طول قرون بخرچ داده اند زیرا در آنوقت و شاید تا حال عده ای از دانشمندان خارجی افغانستان را با اصطلاح (Buffer State) میخوانند باین معنی که نتیجه وجود آنرا موجودیت دو قوه بزرگ در شمال و جنوب میدانستند در اینجا مؤلف با طرح و تحلیل مباحث حقوق بین الدول وجود افغانستان را از قدیمترین وقت تا توضیح و بیان و اثبات نمود و باین ترتیب علاوه بر ملحوظات علمی خدمت بزرگشمنی برای کشورش انجام داده است .

بیطرفی یکی از سنن معروف سیاست افغانستان در روابط بین المللی است و ما از مدتیم قرن با بیطرفی در روابط خارجی کشور خود آشنا میشدیم . دو کشور مضنون در فصل ششم تألیف عالمانه خود آنرا از نظر سیاست بین الدول و علاقی افغانستان با ممالک مجاور و مسائل دیگر مورد بحث قرار میدهد و به خوبی از عهده تحلیل و تحقیق برآمده است. مخصوصاً اینکه روش عده اسملاک افغانستان که از مسائل روز است. درین کتاب بخوبی بیان شده و عده انقیاد افغانستان به هکتها و بالنتیجه غیر مؤثر بودن یکتا مدار سیاست خارجی افغانستان بخوبی روشن گردیده است .

نظری راجع به اثر علمی

دکتور مصئون

اثر پوهاند دکتور غلامسخی مصئون رئیس و استاد پوهنځی حقوق را تحت عنوان «روابط بین المللی افغانستان از نگاه حقوق عمومی بین الدول» با دلچسپی خاص مطالعه نمود. این اثر که در داخل هفت فصل گنجانیده شده به استناد آثار معتبر علمی بین المللی و به اساس تجارب چندین ساله دکتور مصئون در رشته حقوق عمومی بین الدول با سبک و شیوه عالی تحریر گردیده است. مؤلف در این اثر زوایای اساسی روابط بین المللی افغانستان را از نگاه حقوق عمومی بین الدول با تعمق نظر و تمرکز علمی در پرتو فراراداهای منعقدۀ افغانستان با سمانک خارجی بررسی و به آنها روشنی افکنده است.

مؤلف در فصل اول در ارتباط به موقف تحت حمایتی افغانستان سواد مهم قرار داده ۲۶ سی ۱۸۷۹ گندسک را از نگاه حقوقی تحلیل و با ارائه دلایل حقوقی نشان داده که افغانستان با وصف امضای قرار داد گندسک شخصیت حقوقی عمومی بین الدول داشته است.

در فصل دوم مؤلف در ارتباط به موقف افغانستان به صفت یک دولت مستقل سواد مهم قرار داده صلح ۲۳ نوامبر ۱۹۲۱ کابل را از نظر حقوقی تحلیل و بررسی نموده و حاکمیت دوشت افغانستان و علاقه مشخصه آنرا با کوشش در نظریات علمای برجسته حقوق توضیح و راجع به نوعیت تشکیل دولت افغانستان

در فصل سوم مؤلف ضمن ارائه معلومات ارزنده علمی راجع به دو شکل شناسائی از نظریه شناخت دیکلر ائیف عالمانه ملاحظه و متعاقباً اقدام سایر معالک را درباره شناسائی دولت افغانستان بیان و با دلایل حقوقی توضیح داده که شناسائی دولت افغانستان از طرف سایر معالک شکل دین و رداشته و نشان داده که افغانستان هم به اساس نظریه شناخت دیکلر ائیف و هم به اساس نظریه شناخت گونستینو تیئر، حایز تخصیص حقوق عمومی بین الدول بوده است. در فصل پنجم مؤلف سیتو دعوی تساوی سوقف افغانستان را با سایر دول حقوقاً توضیح نموده و همچنان راجع به شمولیت افغانستان در جامعه ملل و موسسه ملل متحد و عضویت آن در سایر مؤسسات و مجامع بین المللی معلومات خیلی ارزنده و جامع ارائه نموده است.

در فصل ششم مؤلف در ارتباط به بیطرفی عنعنوی افغانستان ضمن تشریح مفهوم بیطرفی راجع به انواع بیطرفی در چندین جا و علی الخصوص در بی طرفی اختیاری و معاهده وی نظریات جالب علمی عرضه داشته و از نگاه حقوق توضیح نموده که افغانستان یک کشور بیطرف دایمی نیست گذشته از آن مؤلف سواد دو قرار داد ستعده با ایران و اتحاد شوروی را از نگاه حقوقی تحلیل و با ارائه دلایل حقوقی نشان داده که بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم در برابر ایران و اتحاد شوروی بیطرفی معاهده وی و در برابر سایر دول بیطرفی اختیار بوده است. همچنان مؤلف مطرح نمودن بیطرفی منطقوی کدام منطقه افغانستان را توضیح و خاطر نشان ساخته که بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم بیطرفی کامل بوده است. عمه چنان مؤلف روش عمده

انسلاک افغانستان را طور عالمانه بیان و این واقعیت را که افغانستان یکی از سبکترین روش عدم انسلاک بوده به کرسی نشانداده است. گذشته از آن مؤلف بی اعتنائی افغانستان را در برابر بکت‌های دفاعی با ارائه دلایل حقوقی توضیح نموده است.

مؤلف ضمن توضیح گرایش اکثریت مسالک جهان به سوی جمهوریت و روی کر آمدن نظام جمهوریت در افغانستان پیرامون شناسائی حکومت نظام دولتی توضیحات داده و در اخیر با دلایل تازه توضیح داده که شناسائی نظام جمهوریت در افغانستان از طرف سایر مسالک محض شناسائی نظام جدید جمهوری افغانستان بوده و این شناخت معنی شناسائی دولت افغانستان را ندارد زیرا دولت مذکور قبلاً بعد از کسب استقلال از طرف سایر مسالک شناخته شده است.

بنابر تحلیل فوق ارزش علمی اثر مؤلف قابل تأیید بوده عقیده دارم که در ساحه مورد مطالعه حاوی مطالب و نظریات تازه ای میباشد که قبل بر این در آثار استادان حقوق ارائه نگردیده است.

پوهاند دوسکتور محمد قاسم فاضلی
استاد پوهنځی حقوق و علوم سیاسي

مقدمه مؤلف

کشور باستانی افغانستان از قرون اولی به این سو در صفحه تاریخ و جود داشته که بدو بنام آریانا، متعاقباً به نام خراسان یاد شده و از سال ۱۷۴۷ به این طرف به نام کنونی افغانستان یاد میگردد. یک نگاهی به تاریخ میرساند که باشندگان این سرزمین کهنسال مانند بسیاری از سلسله دیگر گیتی قشیش و فزایندهای زیادی دیده، گهی عظمت و جلال داشته و مناطق و ملل همجوار را تحت تسلط و نفوذ خود در آورده و بعد از دوره کوتاه ظلمت و انحطاط مجدداً توسط رهبران فهیم و قدامتکار به نجات خود قادر شده و بیروز ماندانسه آزادی و حداکثیت ملی خود را باز یافته است. در قرن ۱۹ انگلیسها بعد از تحسین قدرت در هند با توسعه نفوذ خود در شمال غرب نیم قاره هند در قلمرو افغانی رخنه نموده و با دادن تلفات زیاد در سال ۱۸۷۹ موقوف تحتاً حمایتگی به این کشور تحمیل نمودند. اما در سال ۱۹۱۹ بعد از شکست در برابر افغانهای آزاد منش استقلال این کشور باستانی را بر سمیت شناختند.

البته واضح است که افغانستان چه در قرون گذشته و چه قبل و بعد از سال ۱۹۱۹ یا ممالک دیگر روابطی داشته که مسلماً این روابط از نگاه تاریخی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. لیک به جرئت میتوان گفت که این روابط از نگاه حقوق عمومی بین الدول کمتر بررسی و تحقیق گردیده است. بنابراین یاد نظر داشت این خلاء درین اثر سعی به خرچ داده شده تا روابط بین

المللی افغانستان از نگاه حقوق عمومی بین الدول مورد تحقیق و بررسی قرار داده شود. این اثر یک کاوش حقوقی و تاریخی بوده و بر موقوف و روابط بین المللی افغانستان به صفت یک دولت مجهز به شخصیت کامل حقوق عمومی بین الدول در بر تو مباحث عمده حقوق عمومی بین الدول از قبیل تحت الحما یگی موقوف استقلال و حاکمیت نام، شناسائی دولت، عضویت در جامعه بین المللی، بیطرفی و بالاخره شناسائی نظام جمهوریات این کشور توسط سایر ممالک روشنی می افکند. درین اثر هفت فصل ذیل گنجانیده شده است :

- ۱- دوره تحت الحما یگی افغانستان .
- ۲- افغانستان به صفت یک دولت مستقل نام .
- ۳- شناسائی افغانستان به صفت یک دولت مستقل از جانب سایر دول .
- ۴- افغانستان و جنگ عمومی دوم .
- ۵- افغانستان به محیث عضو جامعه بین المللی .
- ۶- بیطرفی عنعنوی افغانستان .
- ۷- روی کار آمدن نظام جمهوریات در افغانستان و شناسائی آن از طرف سایر دول . امید میرود این اثر مورد استفاده خوانندگان و علاقه مندان قرار گرفته و راجع به روابط بین المللی افغانستان از نگاه حقوق عمومی بین الدول به آنها معلوماتی عرضه بدارد و این امر مسلماً سبب مسرت و تشویق نویسنده خواهد شد . همچنان لازم بدتذکرات نظر باینکه موسسه انتشارات زوری در جمله مسایر نشرات علمی شان اقدام بدچاپ و انتشار کتاب روابط بین المللی افغانستان از نگاه حقوق عمومی بین الدول نمودند ، ازین جهت مراتب قدردانی و تشکر خود را به موسسه انتشارات زوری تقدیم نموده موفقیت مآید شان را برای توسعه و انکشاف فرهنگ ملی خواهانم .

پوهانددو کتور غلام سخی مصون

فهرست مطالب

صفحه

فصل اول

دوره تحت الحمایگی افغانستان : -

۱ - مفهوم تحت الحمایگی

الف : پروتکتورات

ب : پروتکشن

ج : کوازی پروتکتورات

۲ - قرارداد گندمک

ماده اول ماده سوم ماده چهارم ماده پنجم

۳ - افغانستان باوصف امضای قرارداد گندمک

شخصیت حقوق عمومی بین الدول داشت

۴ - بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول

الف : برخلاف انگلستان

ب : بیطرفی انگلستان

فصل دوم

افغانستان به صفت يك دولت مستقل :-

۱ - جنگ استقلال

۲ - قرارداد متارکه راولپنڈی

- ۳ - فرار داد صلح کابل
- ۳۴ - ماده اول ، سوم ، چهارم و پنجم
- ۳۸ - حاکمیت دولت افغانستان
- ۴۱ الف : مداومت
- ۴۳ ب : خود اراکیت
- ۴۵ ج : موجودیت نظام مستمر دولتی
- ۴۶ د : موجودیت ساحه دولتی
- ۴۸ هـ : رغایت دساتیر حقوق عمومی بین الدول
- ۴۸ و : تحمیل تفوق شخصی
- ۴۹ ز : شناسائی
- ۵۲ - نوعیت تشکیل دولت افغانستان
- الف : عمومیات راجع به بوجود آمدن دول
- ۵۵ ب : اقسام بوجود آمدن دول
- ۵۶ ۱ - تشکیل از اثر انفکاک اختیاری
- ۵۷ ۲ - تشکیل از اثر انفکاک اجباری
- الف : عدم انطباق تشکیل افغانستان باتشکل از اثر انفکاک
- ۵۸ اختیاری و اجباری
- ب : تشکیل از اثر اتحاد چند کشور مستقل و عدم انطباق آن باتشکل
- ۶۱ افغانستان
- ۶۳ ج : تشکیل از اثر تجزیه یک کشور و عدم انطباق باتشکل افغانستان
- د : تشکیل با اساس فیصله یک سر جمع بین المللی و عدم انطباق آن
- ۶۷ باتشکل افغانستان

۷ : تشکیل بالای يك منطقه لاملك و انطباق آن باتشكل افغانستان ۷۱

صفحه

فصل سوم

۷۵ شناسائی افغانستان بصفت يك دولت مستقل

۷۷ ۱ - عموميات پيرامون شناسائی دولت

الف : مفهوم شناسائی

ب : شناخت دول

۸۷ ۲ - اقدام ساير ممالك بشناسائی دولت افغانستان

۳ - دوشكل شناخت ديفاكټو و ديژوردرارتباط

۸۹ به شناسائی افغانستان

الف : عموميات راجع به شناخت مؤقتى و قطعى

ب : شناسائی افغانستان توسط ساير ممالك شكل ديژورداشته است .

۹۵ ۳ - دو نظريه راجع به شناخت، يعنى ديكلراتيف و كونستيتوتيف

الف : عموميات راجع به نظريه شناخت بيانيه وى و ابداعي

ب : افغانستان باسازنظريه شناخت ديكلراتيف و كونستيتوتيف

حايز شخصيت بين المللى مى باشد.

۱۰۱ ۵ - شناخت بصفت پارت متحارب و بررسى آن در ارتباط به

شناسائی افغانستان

الف : عموميات راجع به شناخت به صفت پارت متحارب

ب : عدم مطرح بودن شناخت به صفت پارت متحارب در شناسائی افغانستان

فصل چهارم

۱۰۷ افغانستان و جنگ عمومى دوم :

۱۰۹ ۱ - اعلان بيطرفى افغانستان

- ۱۱۱ - ۲ - اشغال ایران توسط قوای متحدین
- ۱۱۲ - ۳ - حمله ناکام آلمان ها در سال ۱۹۴۲ بمنظور قطع خطوط ارتباط جنوب روسیه
- ۱۱۳ - ۴ - احتمال بروز خطر برای بیطرفی افغانستان در صورت استقرار آلمان ها در کرانه های ولگا
- ۱۱۷ - ۵ - رفع خطر احتمالی برای بیطرفی افغانستان با مغلوبیت آلمانها
- ۱۱۹

صفحه

فصل پنجم

- ۱۲۱ افغانستان بچیت عضو جامعه بین المللی
- ۱۲۳ - ۱ - تساوی افغانستان با سایر دول
- ۱۲۶ - ۲ - شمولیت افغانستان در جامعه ملل اسبق ژنو
- ۱۳۲ - ۳ - شمولیت افغانستان در مؤسسه ملل متحد
- ۱۳۴ - ۴ - عضویت افغانستان در پیمانهای آزاد و غیره مؤسسات و مجامع بین المللی
- ۱۳۶

فصل ششم

- بیطرفی عنعنوی افغانستان
- ۱۳۶ - ۱ - مفهوم و اقسام بیطرفی
- مفهوم بیطرفی
- انواع بیطرفی
- ۱۳۷ - ۱ - بیطرفی به مقابل يك یا چند کشور
- ۲ - بیطرفی دائمی
- ۳ - بیطرفی عمومی و منطقی
- الف : بیطرفی عمومی

ب : بیطرفی منطقی

ج : بیطرفی کامل و غیر کامل

۲ - افغانستان يك کشور بیطرف دایمی نیست ۱۶۷

۳ - بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم در برابر ایران و

اتحاد شوروی بیطرفی معاهدوی بوده است ۱۶۹

الف : بیطرفی در برابر ایران

ب : بیطرفی در برابر اتحاد شوروی

۴ - بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم غیر از

ایران و اتحاد شوروی در برابر سایر دول اختیاری بوده است ۱۷۵

۵ = مطرح نبودن بیطرفی منطقی کدام منطقه افغانستان ۱۷۷

۶ - بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم بیطرفی کامل بود ۱۷۸

۷ - روش عدم انسلاک افغانستان ۱۷۹

۸ - بلا تکلیفی افغانستان در برابر پکت های دفاعی ۱۸۲

الف : معاهدات به مفاد افغانستان

ب : معاهدات به مضار افغانستان

صفحه

فصل هفتم

۱۸۹ رویکار آمدن نظام جمهوریت در افغانستان و شناسائی آن از

۱۸۹ طرف سایر دول

۱ - گرایش اکثریت ممالک جهان به نظام جمهوریت ۱۹۱

- ۲ - رویکار آمدن نظام جمهوریت در افغانستان ۱۹۳
- ۳ - عمومیات پیرامون شناسائی حکومت - نظام دولتی - ۱۹۷
- ۴ - شناسائی نظام جمهوریت افغانستان توسط سایر ممالک ۲۰۲
- ۵ - شناسائی نظام جمهوریت افغانستان توسط سایر دول ۲۰۷
- نتیجه ۲۰۹

فهرست منابع و مآخذ این کتاب

اول منابع دری

دوم منابع انگلیسی

سوم منابع آلمانی

فصل اول

دورهٔ تحت‌الحمايگی

افغانستان

۱ - مفهوم تحت الحمايه

در حقوق عمومی بین الدول مابیه دو گروپ (۱) اتحاد دول بر میخوریم یعنی، یکی به اتحاد دول به اساس مساوات و دیگری به اتحاد دول به اساس عدم مساوات، اتحاد دول به اساس مساوات عبارت از فیدریشن Federation کنفدریشن confederation سلطه مشترکه دایمی Condominium و سلطه مشترکه موقتی Boimperium میباشد که در اینجا تنها به ذکر نام آنها اکتفا نموده و از لحاظ عدم ارتباط از بحث مفصل پیرامون آنها صرف نظر نموده، اتحاد دول به اساس عدم مساوات را که اصلاً عبارت از تحت الحمايه میباشد مفصلاً مورد مطالعه قرار میدهیم:

در اتحاد دول به اساس عدم مساوات مابیه نوع تحت الحمايه بر میخوریم. یعنی پروتکتورات . protectorat پروتکشن Protection کوازی پروتکتورات Quasi Protectorat درین سه نوع تحت الحمايه یکی يك علامه مشترکه به مشاهده میرسد و این علامه مشترکه عبارت از آنست که یک دولت ضعیف در تحت حمایت يك کشور قوی قرار میگیرد بدون آن که شخصیت حقوق عمومی بین الدول دولت ضعیف یا تحت الحمايه کاملاً از بین برود. بنا بر آن بدون شک می توان گفت

که مناسبت بین دولت حامی و دولت تحت الحمایه به دستاویز حقوق عمومی بین الدول استوار می‌باشد. (۱) مثلاً مراکش از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۵۵ تحت الحمایه فرانسه بود. این مناسبت تحت الحمایه گوی چنان مطالبی را افاده نمی‌کرد که مراکش در بین سنوات ۱۹۱۲ و ۱۹۵۵ قطعاً شخصیت حقوق عمومی بین الدول را نداشت بلکه برعکس مراکش در بین سنوات مذکور حایز شخصیت حقوق بین الدول بوده و صرف با فرانسه با اساس عدم مساوات توجیه یافته بود که بدین ترتیب مناسبات بین فرانسه و مراکش در بین سنوات مذکور به دستاویز حقوق عمومی بین الدول اتکا داشت. در اتحاد دول به اساس عدم مساوات اعلیت معاملات کشور تحت الحمایه به موجب امضای یک قرارداد با دولت حامی به محدودیت مواجه می‌گردد اما به خاطر باید داشت که مناسبات تحت الحمایه گوی یک مناسبت حقه داخلی نبوده و بلکه به دستاویز حقوق عمومی بین الدول اتکا دارد. لذا وظایف و حقوق طرفین قرارداد دوباره به اساس یک عملیه حقوق عمومی بین الدول یعنی نظر به عقدیک قرارداد دیگر که محتوی الغای مناسبت تحت الحمایه گوی و اعطای استقلال کامل به کشور تحت الحمایه باشد، تغییر نموده می‌تواند. از طرف دیگر از احتمال بعید نخواهد بود که مناسبت تحت الحمایه گوی به مرور زمان به یک مناسبت حاکمیت تبدیل گردد. (۲) یابه عبارت دیگر حکومت کشور تحت الحمایه کاملاً و یا قسماً به مفاد کشور حامی از بین برداشته شود ولو که ظاهر آریابطه حقوق عمومی بین الدولی یعنی مناسبت تحت الحمایه گوی بین طرفین برقرار بماند. این وضع خاصاً زمانی تبارز مینماید که کشور حامی به صورت روز افزون در مسائل داخلی کشور

(۱) — Seidl Hohenveldern — Völkerrecht — Köln, Bonn, München und Berlin — 1965 — Seite 127.

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 282.

تحت الحمايه بدخالت بورزدو عاقبت الامر حكومت كشور تحت الحمايه رابه كلى از بين بردارد. مثلاً در سال ۱۸۸۳ جزيره مدغاسكر به مو جب امضای يك پيمان بافرانسه تحت الحمايه فرانسه گرديد. بعد از برقرارى حالت تحت الحمايه گي فرانسى مندرجاً به صورت روزافزون در معاملات داخلى مدغاسكر مداخله مينمود، به نحويكه مناسبت تحت الحمايگي صرف جنبه ظاهرى را بخود اختيار نموده بود و در واقع امر فرانسى با مدغاسكر مانند يك دولت مجهز به شخصيت حقوق عمومى بين الدول نى و بلكه مانند يك منطقه تحت اثر و مستعمره خود رفتار مينمود تا آنكه بالاخره در سال ۱۸۹۶ با از بين برداشته شدن حكومت مدغاسكر توسط قواى فرانسوى مناسبت حمايه وى كنار گذاشته شده و مدغاسكر در جمله مستعمرات فرانسى اخذ موقوع نمود.

بعضاً امكان دارد طرفين قرارداد يعنى دولت حامى و دولت تحت الحمايه اصلاً خواهان تأسيس يك مناسبت حاكميت بوده اما با در نظر داشت دلایل چندی بين خود قرارداد مبنى بر تأسيس يك مناسبت تحت الحمايگي را امضا نمائند. دليل عمده اين اقدام آنست تا حساسيت مردمان كشور تحت الحمايه و يا هم حساسيت ساير دول خاصتاً دول همجوار را برا نكيخته نساوند طوريكه فوقاً اشاره نموديم اتحاد دول به اساس عدم مساوات به سه صورت يعنى پروتكتورات پروتكشن و كوازى پروتكتورات تبارز نمودن ميتواند كه ذيلآ به شرح هريك آنها طور جداگانه پرداخته ميشود.

- protectorat

الف :- پروتكتورات

مناسبت پروتكتورات وقتى بميان ميايد كه يك دولت در تحت حمايت يك

(۱) جزيره مدغاسكر بنام ملغاسى بتاريخ ۲۶ جون ۱۹۶۰ يك كشور مستقل اعلان گرديد.

کشور و یادر تحت حمایت چند کشور به موجب عقدیک پیمان (۱) قرار گیرد. مسلمان دولت پرو و تکتورات دولت ضعیفی (۲) خواهد بود که به حمایت یک کشور قوی خود را نیاز مند میدانند. خصوصیت پرو و تکتورات درین است که نظریه قرارداد پرو و تکتورات دولت پرو و تکتورات، خود را اساساً نمیتواند با ممالک خارجی ارتباطی نماید و درین مورد اهلیت معاملاتی اش را کاملاً و یا قسماً به مفاد دولت حامی یا پرو و تکتور *protector* ازین میرود و لیک در مسائل داخلی کشور پرو و تکتورات قواعدتادست آزاد میداشته باشد.

مناسبت بین دولت پرو و تکتور و دولت پرو و تکتورات یک مناسبت حقوق عمومی بین الدول بوده و مبتکی به دساتیر حقوق عمومی بین الدول میباشد. بنابراین امکان دارد که با عقدیک پیمان الغای قرارداد پرو و تکتورات دولت پرو و تکتورات مجدداً اهلیت معاملاتی کامل خود را باز یابد. پیمان پرو و تکتورات یک مناسبت اتحاد غیر مساوی را بین طرفین بعین میآورد که به موجب آن یک مناسبت حمایه وی بین دولت پرو و تکتور و دولت پرو و تکتوراتت عرض وجود نموده و کشور اول الذکر کشور اخیر الذکر را در برابر تجاوزات ممالک خارجی مدافعه خواهد نمود. لیک موضوع برعکس شده نمیتواند، یعنی دولت پرو و تکتورات در صورت تجاوز یک دولت خارجی بالای دولت پرو و تکتور مجبور نیست از وی دفاع نماید یا به تعبیر دیگر در صورت اشتغال

(۱) — Paul Guggenheim — Lehrbuch des Völkerrechts — 1. Ed. — Bazel — 1948 — Seite 252 — 253.

و نیز — Franz Wölgast — Völkerrecht — Berlin — 1943 — Seite 771.

و نیز — Karl Strupp — Grundzüge des positiven Völkerrechts — Bonn — 1928 — Seite — 31.

(۲) William L. Tung — International Law in an organizing World — New York — 1968 — pag 46.

نایر هُجنگ بین کشور پیر و تکتور و یک کشور ثالث دولت پیر و تکتور ات سکلف نیست تا به طرفداری دولت پیر و تکتور علیه دولت متحارب مقابل وی به جنگ پیر دازد. مثلاً ممالک پیر و تکتور ات انگلستان در شبه جزیره ملایا از قبیل کیدا، کیلاتون، ترینگانو و پرنستون بعد از آنکه جاپان با حمله فضائی ۷ دسامبر ۱۹۴۱ بالای بندر پرل هاربر (۱) در جزیره هاوایی علیه انگلستان و اضلاع متحد آمریکا داخل جنگ گردید. از نگاه حقوق عمومی بین الدول سکلف نبودند تا به طرفداری انگلستان علیه جاپان داخل جنگ گردند. بنابراین بر خلاف عهد نامه های ایانس در پیمانهای پیر و تکتور ات سابه Casus Föderis (تحقیق شرط اتحاد) برای کشور پیر و تکتور ات برخورد نمی نمائیم. البته مسئله رانگ دیگری خواهد داشت هر گاه در خود قرارداد پیر و تکتور ات چنین یک ماده درج باشد. طوریکه فوقاً اشاره شد یک دولت در تحت پیر و تکتور ات مشترک چند کشور نیز قرار گرفته میتواند درین مورد یگانه مثال عمده همانا پیر و تکتور ات مشترک روسیه، پروس و اطریش بالای جمهوریت کراکو از و چون ۱۸۱۵ تا ۶ نوامبر ۱۸۳۶ بوده میتواند (۲).

- (۱) دایرت روزول با لمر تاریخ جهان نو جلد دوم، نیویارک ۱۹۵۰
- ۱۹۵۶ ترجمه از انگلیسی به فارسی ۱۳۳۸ صفحه ۵۷۳
- (۲) جمهوریت کراکاو «کراکاو شهر است در جنوب پولند که به این نام در جنوب پولند جمهوریتی تا سیس یافته بود»
- طبق فیصله کراکاو و یانا بتا تاریخ ۹ جون ۱۸۱۵ بحیث یک دولت مستقل و بی طرفی با به عرصه وجود گذاشت و در این حال در تحت پیر و تکتور ات مشترک سه کشور روسیه، پروس و اطریش قرار گرفت پس از سی و یک سال طبق پیمان ۶ نوامبر ۱۸۴۶ که بین ممالک مذکور بدون اشتراک جمهوریت کراکاو به امضا رسید موقوف پیر و تکتور ات جمهوریت کراکاو از بین رفته و جمهوریت مذکور به اطریش الحاق یافت.

مناسبت پروتکتورات قاعدتاً به موجب عقد یک فراواداد بین کشور پروتکتور و کشور پروتکتورات عرض وجود مینماید لیک درین مورد پروتکتورات انگلستان بالای جزایر یونی (۱) از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۳ و هم چنان بالای مصر از ۷ دسمبر ۱۹۱۳ (۲) تا ۲۷ فوری ۱۹۲۲ جنبه استثنائی دارند. این را هم باید متذکر شد که پروتکتورات یا کامل بوده مانند پروتکتورات انگلستان بالای عمان و یا شکل ضعیفی میداشته باشد. مانند پروتکتورات فرانسه بالای موناکو.

یک حقیقت کاملاً آشکار است که پدیدار شدن رژیم پروتکتورات محصول دوره استعمار بوده و توأم با جنبش ضد استعماری و نهضت آزادی خواهی یا به آزادی رسیدن اکثریت قاطع مناطق تحت استعمار درین سنوات اخیر تقریباً تمامی ممالک پروتکتورات به استقلال تام ملی خود نایل آمده اند از جمله پروتکتورات های ادوار گذشته ذیلاً از یک عده آنها نام برده میشود:

پروتکتورات فرانسه بالای تونس به اساس پیمان قصر بار دو منعقد ۱۳ سی ۱۸۸۱ از سال ۱۸۸۱ تا ۱۹۵۵.

پروتکتورات انگلستان بالای افغانستان به اساس پیمان گندمک منعقد ۲۶ می ۱۸۷۹ از سال ۱۸۷۹ تا ۱۹۱۹.

پروتکتورات فرانسه بالای مدغاسکر از سال ۱۸۸۳ تا ۱۸۹۶.

پروتکتورات فرانسه بالای مراکش از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۵.

(۱) Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage
— Wien — 1955 — Seite 282.

(۲) — Georg Dahm — Völkerrecht — 2. Bd. —
Stuttgart — 1960 — Seite 150.

گذشته از آن کینیا (۱) یوگندا (۲) نیاسالند (ملاوی امروزی) (۳) پچوا نالند (بوتوانای امروزی) (۴) زنگبار (۵) و غیره در افریقا، کویت (۶) مالدیو (۷) و غیره در آسیا از جمله پروتکتورات های انگلستان به شمار میرفتند.

ب- پروتکشن Protection

پروتکشن زمانی رونمایی گردد که یک کشور در تحت حمایت یک دولت و یا در تحت حمایت مشترک چند دولت قرار گیرد. بدون آنکه اهلیت معاملاتی

(۱) کینیا بتاريخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۳ يك دولت مستقل تام گردید.
(۲) یوگندا به تاريخ ۱۹ اکتوبر ۱۹۶۳ به استقلال کامل خود نایل شد.

(۳) ملاوی به تاريخ ۶ جولائی ۱۹۶۴ يك دولت مستقل تام گردید.
(۴) بوتوانا به تاريخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۶ آزادی کامل خود یافت.

(۵) زنگبار به تاريخ ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ به استقلال کامل خود نایل شده، و با تانگانیکا که دو سال پیشتر یعنی به تاريخ ۹ دسامبر ۱۹۶۱ به آزادی رسیده بود متحد شده و به تاريخ ۲۷ اپریل ۱۹۶۴ هر دو کشور مذکور دولت متحده را بنام تانزانیا بوجود آوردند در زمینه مراجعه شود به -

Albert Hunold — Afrika und seine Probleme—

Erlenbach, Zürich und Stuttgart — 1965 —

Seite 345.

(۶) کویت در سال ۱۹۶۲ يك دولت مستقل تام گردید.
(۷) مالدیو در سال ۱۹۶۵ به استقلال کامل خود نایل شد.

کشور تحت حمایت در تمامی مسایل خارجی به محدودیت مواجه شود. (۱)
 بنابراین در پروتکشن اعلیت معاملاتی کشور تحت حمایت در تمامی مسایل
 خارجی نی و بلکه در بعضی از مسائل معین خارجی که در پیمان منعقد بین
 متعاقدین درج می باشد به تحدیدات مواجه می شود. در حالیکه بر خلاف در
 پروتکتورات اعلیت معاملاتی کشور پروتکتورات قاعدتاً در تمامی مسایل
 خارجی تحدید یافته و کشور مذکور نمیتواند با ممالک خارجی تماس قائم
 نماید. طوریکه گفته شده در پروتکشن کشور تحت حمایت میتواند با ممالک
 خارجی تماس داشته باشد. مثلاً انگلستان به موجب اعلامیه ۲۷ فروری
 ۱۹۳۲ از یک طرف استقلال و تمامیت خاک مصر را بر رسمیت شناخت. اما
 از طرف دیگر مدافعه مصر را در برابر تجاوزات دولت ناث و همچنان حمایه
 اتباع خارجی بمقیم مصر را بخود تخصیص داد. (۲) این اعلامیه پروتکشن
 انگلستان را بالای مصر به میان آورد زیرا در جمیع مسایل دیگر مصر آزادانه
 و بدون کدام قید و شرط با دول خارجی ارتباط قائم نمود. چنانچه مصر
 به تاریخ ۱۰ می ۱۹۳۸ با افغانستان به اساس یک معاهده دوستی (۳) مناسبات دیپلماتی
 برقرار ساخت در حالیکه یک کشور پروتکتورات به چنین امری تشبث ورزیده نمیتواند.

(۱) — Von der Hytte — Völkerrecht — Köln —
 1958 — Seite 118.

(۲) — Brierly — Grundzüge des Völkerrechts —
 Berlin — 1948 — Seite 81.

و نیز — Von Rauchhaupt — Völkerrecht — München
 und — Leipzig — 1936 Seite 40.

(۳) معاهده دوستی بین افغانستان و مصر در (فرانسوی) *
 Nouveau Recueil General
 de Traits — Serie III — Vol. 20 pag 359 —
 Nr. 76 — 1929 — Heinrich Triepel and Fried-
 rich Martens.

و همچنان در جریده رسمی حکومت مصر در شماره ۱۳ تاریخ ۷ فروری

۱۹۲۹ به ملاحظه رسیده می تواند.

ج کوازی پروتکتورات - Quasi Protectorat

کوازی پروتکتورات چنین مطلبی را افاده میکند که یک دولت که معمولاً دولت ضعیفی میباشد به موجب یک قرارداد به یک کشور قوی صلاحیت بدهد تا در صورت اخلال امنیت برای اعاده نظم و نسق و برقراری حکومت موجوده در معاملات داخلی اش دخالت ورزد. در غیر آن دولت مذکور در جمیع مسایل دیگر آزاد بوده و بدون کدام قید و شرط میتواند با دول خارجی ارتباط قایم نماید. کوازی پروتکتورات صرف در مناسبات بین اتانزونی و بعضی از ممالک امریکای وسطی به میان آمده بود زیرا حق دخالت فوق الذکر به موجب پیمانهای متعدد از طرف ممالک امریکای وسطی به اتانزونی اعطا شده بود. مثلاً اتانزونی در ۲۲ می ۱۹۰۳ با کوبا در ۸ فروری ۱۹۰۷ با جمهوری دومینیکان در ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۵ با هائیتی و در ۳۰ مارس ۱۹۰۳ با پانامه معاهدات کوازی پروتکتورات به امضا رسانیده بود. (۱) لیکن تمام این معاهدات نظر به عهدنامه های دیگری که در بین سنوات ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بین اتانزونی و ممالک مذکور انعقاد یافت اعتبار خود را از دست داده و حق دخالت فوق الذکر اتانزونی در ممالک مذکور از بین مرفوع گردید.

۲—قرارداد گندمک

قرارداد گندمک (۱) که در تاریخ افغانستان در نیمه دوم قرن ۱۹ حایز اهمیت زیادی میباشد به تاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹ در محلی بنام گندمک بین افغانستان و انگلستان به امضای رسید که به موجب آن یک مناسبت حمایتی بین طرفین به میان آمد این مناسبت حمایتی وی طوریکه از ماده سوم قرارداد گندمک برسی آید یک مناسبت حمایتی به شکل پروتکتورات بوده نه به شکل پروتکشن و کوازی پروتکتورات. زیرا نظر به ماده سوم قرارداد مذکور افغانستان خود را مکلف ساخت تا با ممالک خارجی هیچ گونه ارتباطی برقرار نسازد.

به منظور کسب معلومات بیشتر راجع به قرارداد گندمک لازم میباشد تا ذیلاً بعضی از مواد مهم آنرا از نظر گذشتانده و در پر تو حقوق عمومی بین الدول و با در نظر داشت رژیم پروتکتورات آنها را مورد بررسی و تحلیل قرار بدیم.

ماده اول :

در ماده اول قرارداد گندمک تصریح یافته که این قرارداد به جنگ مشتعله بین افغانستان و انگلستان پایان داده و یک حالت صلح دائمی را بین طرفین متحارب به میان آورده است. جنگ مشتعله بین طرفین متحارب که

(۱) — Nouveau Recueil General de Traaits — Serie
II — Vol. 4 — pag 536 — 1879 — Heinrich
Triepel and Friedrich Martens.

قرار داد گندسک به آن خاتمه داد، همانا جنگ دوم افغان و انگلیس از سال ۱۸۷۹ بود که در ختم آن انگلستان اسضای پیمان غیر مساوی گندسک را به تاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹ بالای افغانستان تحمیل نمود. البته این جنگ یک جنگ به مفهوم حقوق عمومی بین الدول بوده زیرا چه در زمان جنگ و چه قبل از آن افغانستان یک کشور مستقل بوده و صلاحیتش مبنی بر اقدام به جنگ تحت هیچ گونه تحدیدی قرار نداشت.

ماده سوم:-

در ارتباط به موضوع بحث ما ماده سوم قرار داد گندسک حایز اهمیت زیاد ترین میباشد زیرا نظر به همین ماده اهلیت معاملاتی افغانستان در ساحه بین المللی و تماس با ممالک خارجی به محدودیت مواجه شد. مسلماً هر گاه مسئله از نگاه حقوق عمومی بین الدول بررسی گردد، افغانستان به موجب همین ماده از موقف یک کشور مستقل تام به موقف یک کشور نهم مستقل به شکل پرتکتورت تنزل داد ه شد. ماده سوم حاوی چهار جمله است که هر یک آن ذیلاً درج و متعاقباً مورد بررسی قرار داده میشود.

جمله اول

امیر افغانستان خود را مکلف میسازد تا ارتباط خود را با ممالک خارجی به مشوره و تقاضای حکومت انگلستان قایم بسازد.

جمله دوم

امیر افغانستان هیچ گونه ارتباطی را با ممالک خارجی قایم نساخته و هم بر علیه هیچ یک کشور خارجی دست به اسلحه نخواهد برد مگر آنکه یکجا با حکومت انگلستان.

جمله سوم

در تحت این شرایط حکومت انگلستان امیر افغانستان را در برابر هرگونه تجاوز خارجی بابل، اسلحه و قشون کمک و حمایه خواهد نمود که البته این کمک به نحوی صورت خواهد گرفت که حکومت انگلستان آن را لازم و مقتضی بداند.

جمله چهارم

هرگاه قشون انگلیسی در کدام زمانی به غرض عقب زدن یک تجاوز خارجی داخل خاک افغانی گردد. به سبب دفع فوج گردیدن علت دخول، قشون مذکور دوباره به سواک خود در ساحه بر تانوی مراجعت خواهند نمود.

از جملات اول و دوم فوق الذکر ماده سوم قرار داد گندسک به وضاحت بر می آید که اهلیت معاملات افغانستان در سبب است خارجی در برابر ممالک ثالث به مفاد انگلستان کاملاً از بین برداشته شده بود. البته افغانستان هنگامی میتواند با ممالک ثالث در تماس شود که حکومت انگلستان رضایت داشته و بدان موافقه می نمود. در بین جایاید گفت که افغانستان سالیان متمادی قبل از انعقاد معاهده گندسک یا آنکه از آزادی نام بر خوردار بوده و میتواند با ممالک خارجی تماس برقرار سازد بیک بادر نظر داشت ایجابات سیاسی آن زمان بدون آنکه صلاحیتش در زمینه به محدودیتی مواجه باشد به سبب و اراده خود به این امر تشبیه نورزیده بود. اما یک چنین صلاحیتی بعد از امضای قرار داد گندسک از افغانستان سلب گردید. زیرا نظر به هر دو جمله فوق الذکر اول و دوم افغانستان سبب یک کشور پروتکتوریات نمی توانست با هیچ یک مملکت خارجی تماس قائم نماید. انگلیس ها در آن آوان به ملحوظ فرام آوری اطمینان خاطر از جانب سرحدات شمال

غربی نیم قاره هندو حفاظت آن از خطر احتمالی (۱) روسیه خاصاً دلچسپی داشتند، بر اینکه افغانستان با همسایه شمالی خود روسیه روابط برقرار نسازد. علاوه تا جمله دوم بحثی این مطلب نیز است که افغانستان علیه هیچ یک مملکت خارجی دست به اسلحه نخواهد برد مگر به اتفاق انگلستان. این جمله صلاحیت افغانستان را مبنی بر اینکه به تنهایی و به اراده خود در صورت تجاوز خارجی بالای خاکش علیه متجاوز به جنگ متوصل شود از بین برداشت درین جا قابل تذکر است که اصلاً از نگاه حقوق عمومی بین الدول صلاحیت مبادرت به جنگ را تنها دول مستقل داشته و درین مورد صلاحیت دول نیم مستقل به محدودیت مواجه بوده و خودشان آزادانه به جنگ مبادرت ورزیده نمیتواند بنابراین مطابق، به جمله دوم در صورت تجاوز یک دولت خارجی بالای خاک افغانی افغانستان، به اتفاق انگلستان علیه دولت متجاوز به جنگ مبادرت و ورزیده میتوانست. البته این از آن جهت است که موقف پروتکتورات افغانستان مانند موقف سر مملکت پروتکتورات یک اتحاد غیر مساوی را بین طرفین باریاورد که نظر به آن یک تناسب حمایه وی بین افغانستان و انگلستان عرض وجود نموده و انگلستان از افغانستان در برابر تهاجم خارجی حمایه و مدافع را بینمود در حالیکه بر عکس برای افغانستان یک چنین مکلفیتی در بین نبود یعنی

— Karl Ploetz — Auszug aus der Geschichte —
 Würzburg — 1956 — Seite 872.

William Kerr — Freaser Tytler — Afghan-
 istan — A Study of political Developments in
 Central Asia — Oxford University Press — Lon-
 don, New York and Toronto — 1950 — pag
 179 — 180. ۵

افغانستان در صورت تجاوز یک دولت خارجی بالای ساحه انگلستان و امپراطوری وسیع آن وقته اش مجبور نبود تا به دفاع انگلستان برخیزد مثلاً در جنگ عمومی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ که انگلستان بمقابل آلمان می جنگید افغانستان منحصی یک کشور پروتکتورات انگلستان مکلفیت (۱) نداشت تا به طرفداری انگلستان علیه آلمان داخل جنگ می شد و اذحق داشت بیطرف بماند. چنانچه تاخیر جنگ بیطرفی خود را محافظه نمود. (۲) بنابراین جمله دوم مذکور بوضاحت میرساند که برخلاف عهدنامه های الیانس قرار دادگندمک برای افغانستان حاوی تحقق شرط اتحاد (casus föderis) نبوده است.

جملات سوم و چهارم فوق الذکر ماده سوم قرار داد گندمک میرساند که یک مناسبت حمایه وی بین افغانستان و انگلستان عرض وجود نموده که به موجب آن انگلستان در صورت تجاوز خارجی بالای خاک افغانی خود را مکلف ساخت تا از افغانستان دفاع نموده و در حال تیارز چنین حالتی قشون انگلیسی داخل خاک افغانی گردند. البته یک اسر واضح است که در تمام معاهدات پروتکتورات تا به چنین یک مقرره بر خورد مینمایم که به موجب آن کشور پروتکتور خود را مکلف می سازد تا در صورت یک تجاوز خارجی بالای ساحه کشور پروتکتورات از وی دفاع نماید.

ماده چهارم :

ماده چهارم قرار داد گندمک حاوی این مطلب بود که به منظور حفاظت سرحدات افغانی یک نفر نماینده انگلیسی در کابل اقامت اختیار نماید و مقابلتاً افغانستان حق داشت یک نفر نماینده به دهلی اعزام بدارد. البته جای هیچ

(۱) — Willam L. Tung — International Law in an organizing World — New York — 1968 — pag 46.

(۲) — Der grosse Brockhaus — 1. Bd. — Leipzig — 1928 — Seite 132.

شک و تردید نخواهد بود که نمایندگی‌ها با صلاحیت و اختیارات مساوی مجهز نبودند، زیرا نماینده انگلیس در کابل وظیفه مراقبت سرحدات افغانی را بدوش داشت، و طوریکه تاریخ بماوا نمود میدارد نامبرده در کابل از اختیارات تام سیاسی برخوردار بوده و رعایت مواد قرارداد گندسک را توسط افغانستان واریسی و مراقبت می نمود، در حالیکه بر خلاف، نماینده افغانی مقیم دهلی غیر از حل و فصل امور تجارتي کدام اختیارات دیگری نداشت. گذشته از آن به موجب این ماده، انگلستان صلاحیت داشت تا نظر به صوابدید خود و بادر نظر داشت مفاد طرفین هیئتی را جهت باز دید به سرحدات افغانی بفرستد نویسنده را عقیده بر اینست که اعطای یک چنین امتیازی به انگلستان حق مداخله بود که افغانستان در یک موضوع خاص که اصلاح شامل حوزه اختیارات داخلی اش داماینه رزور (۱) بود به انگلستان قایل شده بود.

ماده پنجم:

به موجب ماده پنجم قرارداد گندسک افغانستان مصئونیت فردی نماینده انگلیس و اتخاذ یک روش احترام آمیز را در برابر وی در ساحه حکمفرمایی خود تضمین نموده بود و مقابلتاً انگلستان خود را مکلف پنداشت تا نمایندش در مسایل داخلی افغانستان دخالت نرزد. موضوع تضمین مصئونیت فردی و اتخاذ یک روش احترام آمیز در برابر نمایندگان دول خارجی یک تعامل بین المللیست که روی دست گرفتن چنین یک روش درین قرارداد در برابر نماینده انگلیس نیز پیش بینی شده بود. لیک از جمله دوم این ماده که نظر به آن انگلستان خود را مکلف پنداشت تا نماینده اش را بد آ در مسائل داخلی افغانستان دخالت نمی ورزد، می توان به وضاحت چنین نتیجه گیری نمود که افغانستان در مسایل داخلی خود دست آزاد داشته و در زمینه، حق خود را ادرایش از نزدش ستانیده نشده بود.

۳- افغانستان باوصف امضای قرارداد گندمک

شخصیت حقوق عمومی بین الدول داشت

طوری که در بحث پروتکتورات متذکر شدیم، خصوصیت پروتکتورات در این است که به موجب قرارداد پروتکتورات، کشور پروتکتورات خود را سائمتو اندبا ممالک خارجی مناسبات قایم نمایند و درین مورد اعمالیت معاملات وی باکمالاً و یاقسماً به مفاد دولت پروتکتور از بین میرود. (۱) ایک کشور پروتکتورات در مسایل داخلی خود کاملاً دست آزادی می داشته باشد. درین جاراجع به موقوف افغانستان باید گفته شود که افغانستان نظر به پیمان گندمک، پروتکتورات انگلستان گردید لیک با در نظر داشتن جمله دوم ماده پنجم قرارداد مذکور در مسایل داخلی خود آزادی کامل داشت زیرا نظر به آن انگلستان خود را مکلف پنداشت تا نماینده اش هیچ گاهی در مسایل داخلی افغانستان دخالت نرورد. بنا بران این جمله به صراحت سیرساند که افغانستان در مسایل داخلی خود کاملاً دست آزادی داشته و درین مورد حق خود را ادیت کشور مذکور پابرجا بود. لذا افغانستان در مسایل داخلی خود آزاد بود. البته بطوریکه تاریخ شاهد قول ماست، انگلیس خایاپیر وی از سیاست توسعه نفوذ که در سایر ممالک پروتکتورات خود در افریقا و آسیا در پیش گرفته بودند، هدفشان این بود تا با توسعه نفوذ

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 282.

خود حق خود را ادیت را نیز از افغانستان سلب نموده و موقوف پروتکتورات را بیک موقوف منطقه تحت نفوذ تبدیل نموده و حق خود را ادیت افغانستان را در مسایل داخلی نیز از بین بردارند. بنا بر آن به منظور تحقق بخشیدن به این آرزوی خود به مجرد امضای پیمان گندمک و استقرار نماینده شان در کابل خواستند تا در حوزه صلاحیت داخلی افغانستان نیز دخالت ورزیده و متدرجاً مرام خود را بر آورده سازند که اما افغان‌ها متوجه این امر شده و همان بود که در ماه سپتامبر ۱۸۷۹ اغتشاشی علیه انگلیسها در کابل به وقوع پیوست که دامنه آن منجر به جنگ بین طرفین گردید که به جنگ دوم افغان و انگلیس مشهور است. بعد از این جنگ، انگلیس‌ها متوجه این حقیقت شدند که برای شان از امکان بدو راست تاحق خود را ادیت افغانستان را از بین ببرند. بنابراین با افغانستان از در سازش پیش آمده و خاك این کشور را تخلیه نمودند، گذشته از آن از استقرار یک نمایندگی در کابل (۱) که به موجب ماده چهارم پیمان گندمک بان موافقه شده بود صرف نظر نمودند.

راجع به اینکه افغانستان در دوره پروتکتورات یعنی از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ در حوزه صلاحیت داخلی خود از حق خود را ادیت برخوردار بود پیمان تاریخی ۳۱ اوت ۱۹۰۷ منعقد بین روسیه و انگلستان (۲) شاهد قول ما شده می‌تواند. درین قرار داد در مورد موقوف افغانستان تماسی گرفته شده که نظر به آن روسیه موافقه نمود (۳) بر اینکه افغانستان ماورای ساحه نفوذش

- (۱) — Der Grosse Brockhaus — 1. Bd. — Leipzig — 1928 — Seite 132.
 (۲) — Littelfield — New outline History of Europe since 1815 — 16th Edition — New York — 1951 — pag 162.
 (۳) — Der Grosse Brockhaus — 1. Bd. — Leipzig — 1928 — Seite 132.

باشد و در مقابل انگلستان تعهد نمود تا در معاملات داخلی افغانستان دخالت نرزد (۱) هم چنان در یک پیمان دیگر یعنی پیمان صلح بنرست لیتوفسک بین (۲) اتحاد شوروی و آلمان منعقد شد. مارچ ۱۹۱۸ نیز ماده راجع به موقف افغانستان به نظر میخورد. در ماده ۷ این پیمان آزادی اقتصادی و سیاسی افغانستان از طرف ممالک عاقد پیمان، صراحتاً شناخته شد. (۳)

بنابر تذکرات فوق افغانستان در دوره پیر و تکتورات از حق خود از ادیت و استقلال داخلی برخوردار بوده است. ضمناً باید به این نکته عطف توجه شود که در مقام مقایسه با سایر تحت الحمایگی های دول اروپائی در قاره آسیا و افریقا که اکثر آنها شکل پیر و تکتورات کامل را داشته اند، پیر و تکتورات انگلستان بالای افغانستان شکل پیر و تکتورات ضعیف را داشته است. دلیلی درین باره آنست که هیئت دیپلماتی آلمانی در جریان جنگ عمومی در کابل شده می تواند، زیر اطور بکه میدانیم یک کشور پیر و تکتورات نمیتواند با ممالک خارجی تماس مستقیم داشته باشد و درین مورد اهلیت معاسلاتی وی به تحدیداتی مواجه میباشد. لیک باری در مورد افغانستان چنین شده که یک هیئت دیپلماتی یکی از ممالک خارجی در آوانیکه هنوز افغانستان موقف

(۱) - پیمان ۳۱ اگوست ۱۹۰۷ منعقد بین انگلستان و روسیه از طرف حکومت افغانستان با شناخته نشده است.

Josef Schwager — Die Entwicklung Afghanistans als Staat und seine zwischenstaatliche Beziehungen — Leipzig — 1932 — Seite 59: و نیز

(۲) — Londman — New outline History of the world since 1914 — 7th Edition — New York — 1949 — pag 103.

(۳) — Josef Schwager — Die Entwicklung Afghanistan als Staat Und seine zwischenstaatliche Beziehungen — Leipzig — 1932 — Seite 59.

پروتکتورات داشت داخل خاك این کشور شده و با اولیای امور افغانی تماس گرفته است. این هیئت همانا هیئت دپلوماسی آلمانی تحت ریاست نیدرمایرفون هنتینک بود که در جریان جنگ عمومی اول در سال ۱۹۱۵-۱۹۱۶ در کابل اقامت ورزیده (۱) و وظیفه داشت تا افغانستان را علیه انگلستان برانگیزاند اما با وصف مساعی هیئت مذکور افغانستان در جنگ عمومی اول بیطرف ماند. (۲)

از تمامی تفصیلات فوق برسی آید که افغانستان در دوره پر و تکتورات یعنی از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ به حیث یک دولت پر و تکتورات حایز شخصیت حقوق عمومی بین الدول (۳) بوده و این شخصیتش در جریان دوره پر و تکتورات دست ناخورده ماند البته انگلیس هاستمایل بودند تا با دخالت در امور داخلی افغانستان حق خود ارادیت این کشور را در امور داخلی نیز از میان بردارند لیک طوریکه تاریخ شاهد است عکس العمل و اقدامات افغان هادر همان بدو امر یعنی چندماه بعد از انعقاد پیمان گندمک انگلیس ها را متوجه این حقیقت ساخت که دخالت در حوزه صلاحیت داخلی افغانستان

(۱) — Von Niedermajer — Im Weltkrieg 1914 — 1918 vor Indiens Toren — Der Wüstenzug der deutschen Expedition nach Persien und Afghanistan — 3: Auflage — Hamburg — 1942 — Seite 116, 128 und 127.

و نیز — Karl Strupp — Lehrbuch des Völkerrechts und der Diplomatie — 1. Bd. — Berlin und Leipzig — 1924 — Seite 10.

(۲) — Der grosse Brockhaus — 1. Bd: — Leipzig — 1928 — Seite 132.

(۳) — William L. Tung — International Law in an organizing World — New York — 1968 — pag 46.

برای شان نتایج نامطلوبی را بار آورده و لذا بهتر آنست تا در صدد از بین بردن حق خود ارادیت این کشور نباشند. بنابراین موقف افغانستان در دوره پروتکتورات به معنی واقعی خود موقف یک کشور پروتکتورات بود یعنی چنین نبود که افغانستان از موقف یک کشور پروتکتورات به موقف یک منطقه تحت نفوذ و فاقد شخصیت حقوق عمومی بین الدول تنزل نموده باشد ازین رو با پاپر جابودن موقف پروتکتورات افغانستان در دوره پروتکتورات یک دولت دارای شخصیت حقوق عمومی بین الدول بود البته واضح است که افغانستان با امضای پیمان گندمک از موقف یک دولت مستقل تام به موقف یک دولت نیم مستقل تنزل نموده بود که نظر به آن در دوره پروتکتورات از استقلال داخلی برخوردار بوده و لیک استقلال خارجی نداشت یا به عبارت دیگر صلاحیت افغانستان به صفت یک کشور پروتکتورات در برقراری روابط با ممالک خارجی به محدودیت مواجه بوده و کشور مذکور نمیتوانست با ممالک خارجی روابطه دیپلماتی قائم نماید.

اینکه گفته شد که افغانستان در دوره تحت الحمايه گي حيثيت يک دولت راداشت متکي بر اینست که در دوره مذکور افغانستان مانند سایر ممالک واجد عناصر سه گانه متشکله دولت، یعنی ساحه، جمعیت و حکومت بود. لذا از نگاه موجودیت عناصر سه گانه متشکله دولت بین افغانستان و هر کشور دیگر فرقی سراغ نمی شد، بلکه فرق تنها در این بود که افغانستان در دوره پروتکتورات از حاکمیت تام Sovereignty بر خوردار نبود و بطوریکه حقوق عمومی بین الدول بما و انمود میدارد مجهز بودن به حاکمیت تام یک شرط عمده برای استقلال کامل یک دولت به شمار میرود. اصل حاکمیت عاملیست که قوه سلطه یک دولت مستقل تام را از قوه سلطه یک دولتیکه فاقد این

صفت بوده یابه تعبیر دیگر نیم مستقل میباشد تمیز می بخشد (۱) بادر نظر داشت این جمله البته واضح است که افغانستان در دوره پروتکتورات با وصف واجد بودن عناصر سه گانه متشکله دولت یعنی ساحه، جمعیت و حکومت از حاکمیت تام برخوردار نبود زیرا نظر به موقفش منحیث یک کشور پروتکتورات مسلماً حاکمیت داخلی داشت لیک قاعدتاً فاقد حاکمیت خارجی بود. بنابراین همین فقدان حاکمیت خارجی در دوره پروتکتورات که افغانستان را به موقف یک دولت نیم مستقل در آورده بود قوه سلطه این کشور را در برابر خارج از قوه سلطه یک دولت مستقل تام تمیز میداد.

۴- بیظرفی افغانستان در جنگ عمومی اول

افغانستان در فاصله زمان بین امضای قرارداد گند مک (۲) و قرارداد راولپندی (۳) یعنی از تاریخ ۲۶ سی ۱۸۷۹ تا ۱۱ اوگوست ۱۹۱۹ طوری که فوقاً اشاره شد، در تحت پروتکتورات انگلستان قرار داشته و بنابراین خودش مستقیماً نمیتوانست با ممالک خارجی تماس قایم نماید. در جریان جنگ عمومی

(۱) — Friedrich Berber — Lehrbuch des Völkerrichts — 1. Bd.— München und Berlin — 1960— Seite 120.

و نیز — Brierly — International Law — 6th Edition — Oxford University Press — New York and Oxford — 1963 pag 7.

(۲) — Inciopedi Britanica — Vol 1 — 14th Edition — New York — 1932 — Pag 290.

(۳) — Noveau Recueil General de Traits — Serie III — Vol. 12. — pag 582 — Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

اول ۱۹۱۳-۱۹۱۸ دول مرکزی اروپا سعی به خراج دادند تا افغانستان به طرفداری از ایشان برخیزد چه امپراطوری عثمانی که در ماه نوامبر ۱۹۱۳ (۱) به پشتیبانی آلمان شامل جنگ شده بود، خواست تا در تحت عنوان جهاد افغانستان را علیه انگلستان شامل جنگ سازد همچنان برای نیل به این هدف یک هیئت آلمانی تحت ریاست نیدرمایر فون هنتینگ در سال ۱۹۱۵ به کابل آمده (۲) و تا سال ۱۹۱۶ در کابل توقف ورزید این هیئت از جانب کشور متبوع خود ماموریت داشت تا افغانستان را علیه انگلستان برا نگیزاند. لیک چه ترک ها و چه آلمان ها از مساعی خود نتیجه مطلوب گرفته نتوانسته و افغانستان در جنگ عمومی اول در سیاست بیطرفی خود ثابت قدم بماند. (۳)

قابل یاد دهانیست که افغانستان در جنگ عمومی اول با در نظر داشتن سوقف بیطرفی خود دساتیر حقوق بیطرفی را کاملاً محترم شمرد و درین مورد برای ماتوقیف یک تعداد فراریان زیر پرچم روسی، مطابق ماده ۱۱ قرارداد پنجم ۱۹۰۷ هاگ، راجع به بیطرفی بری برای ما مثال خوبی شده میتواند. مطابق ماده ۱۱ قرارداد مذکور یک دولت بیطرف مکلف است تا همان دسته از قشون دول متحارب را که داخل خاکش گردند خلع سلاح و توقیف نماید. افغانستان نیز به صفت یک دولت بیطرف در جنگ عمومی اول همان دسته از عساکر روسی را که

(۱) - سید کاظم اتحاد - وقایع مهم تاریخ - جلد دوم - تهران ۱۳۲۶ -

ص ۸۹ و ۹۰

(۲) — Von Niedermajer — Im Weltkrieg 1914—1918 vor Indiens Toren — Der Wüstenzug der deutschen Expedition nach Persien und Afghanistan — 3. Auflage — Hamburg — 1942 — Seite 116, 126 und 127.

(۳) — Inciclopedi Britanica — Vol. I, — 14th Edition — New York — 1932 — pag 290.

از زیر پرچم قرار نموده و از طریق سرحدات شمالی داخل خاک افغانی شده بودند
خلع سلاح ساخته و توقیف نمود .

از اینکه در دوران جنگ عمومی اول، هنوز مناسبت حمایه وی بین افغانستان و انگلستان
برقرار بود سوالی وارد خاطر میگردد که آیا افغانستان در جنگ
عمومی اول، از نگاه حقوق عمومی بین الدول، در اتخاذ روش بیطرفی صلاحیت
نامه داشت و یا این صلاحیتش به محدودیت مواجه بود. یابه عبارت دیگر آیا
افغانستان میتواندست، یا برخلاف ویابه طرفداری انگلستان داخل جنگ گردد.
ذیل این هر دو احتمال مطرح بحث قرار داده میشود :

الف : بر خلاف انگلستان

نظریه ماده سوم قرار داد گندمک، افغانستان علیه هیچ کشوری دست بیه
اسلحه برده نمیتوانست، مگر به اتفاق انگلستان یعنی افغانستان صلاحیت نداشت
تابه تنهایی و بدون اشترک انگلستان علیه یک کشور ثالث جنگ را برآه
اندازد. لیک راجع به اینکه افغانستان مکلف باشد تا هیچگاه به مقابل انگلستان
دست به اسلحه نبرد، در قرار داد گندمک تذکری نرفته بود. از این رو افغانستان
مکلفیت نداشت تا بمقابل انگلستان به جنگ نپردازد. بانهم طوریکه جریانات
تاریخی نشان میدهد اکثر ممالک پروتکتورات در محاربات مشتعله بین کشور
پروتکتور شان و ممالک ثالث علیه دولت پروتکتور خود دست به اسلحه
نبرده اند. بهر حال افغانستان در جنگ عمومی اول با وصف مساعی دولت مرکزی
اروپا به مقابل انگلستان به جنگ مبادرت نوریذ. این روش افغانستان ناشی
از آن بود که انگلیس هادر جریان جنگ عمومی اول موافقه و تعهد نموده بودند
تابه مجرد اختتام جنگ عمومی اول به افغانستان آزادی کامل سیاسی اعطاء

نمایند. (۱) افغانستان نظر به این تعهد و بنا بر اقتضای سیاست آن زمان در جریان جنگ عمومی اول به طرفداری از ممالک خصم انگلستان به مقابل کشور مذکور به جنگ اقدام نه نموده و تا اخیر جنگ بیطرف بماند.

ب: بظرفداری انگلستان

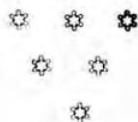
به موجب ماده سوم قرارداد گندمک منعقدہ ۳۶-۳۷ سی ۱۸۷۹ (۲) بین افغانستان و انگلستان کشور اول الذکر را مجاز نبود علیه هیچ مملکتی دست به اسلحه برد مگر به اتفاق کشور اخیر الذکر. علاوه بر حسب همین ماده انگلستان مدافعۀ تمامیت خاک افغانی را در برابر تجاوز ذول خارجی تعهد نموده بود بنا بر این افغانستان زمانی میتواندست به مقابل یک دولت خارجی به جنگ مبادرت ورزد که انگلستان لزوم پیشبرد چنین جنگی را احساس نموده و خود نیز در آن سهم میگرفت. به اساس ماده مذکور در یک جنگ بین افغانستان و یک مملکت خارجی، انگلیسها به طرفداری افغانستان اشترک می ورزیدند و این حالت صرف وقتی رونمایم کردید که بالای خاک افغانی توسط یک دولت خارجی تعرضی صورت میگرفت زیرا پیمان گندمک حاکی از یک مناسبت حمایه وی بین متعاقدین بوده و از مکلفیت حمایه وی انگلستان از افغانستان تنها در حال تخطی یک دولت ثالث بالای خاک افغانی سخن بمیان می آمد. درینجا باید گفته شود که پیمان پروتکتورات یک پیمان اتحاد یعنی الیانس نبوده و بلکه صرف یک مناسبت حمایه وی بین دولت پروتکتور و دولت پروتکتورات را بار آورده و کشور اول الذکر کشور اخیر الذکر را در برابر تجاوزات

(۱) - محمد عثمان صدقی - تاریخ صنف دواں دهم کا بل ۱۳۴۷ صفحه ۴۳

(۲) — Inciclopedia Britanica — Vol. 1. — 14th Edition — New York — 1932 pag 291.

ممالك خارجي مدافعه خواهد نمود. به عبارت ديگر دولت پروتکتور، بر حسب پيمان پروتکتورات مکلف است تا در صورت تجاوز يک دولت ثالث بالای خاک دولت پروتکتورات از اين کشور دفاع نمايد. برعکس در صورت اشتعال محاربه بين دولت پروتکتور و يک کشور ثالث، دولت پروتکتورات مکلف نيست تا به طرفداري دولت پروتکتور خود عليه کشور ثالث مذكور داخل جنگ شود.

از تذکرات فوق برسي آيد که مناسبت پروتکتورات يک پيمان اتحاد بوده و در آن ماده (casus föderis) (تحقق شرط اتحاد) برخوردار نمي نماييم. بنابر آن هرگاه ما مواد قرارداد گندسک را از نظر بگذرانيم (۱) چنين ماده در آن نخواهيم يافت که به اساس آن در صورت اشتعال جنگ بين انگلستان و يک کشور ديگر، افغانستان نيز به طرفداري انگلستان شامل جنگ شود. لذا از نگاه حقوق عمومي بين الدول افغانستان حق داشت در جنگ عمومي اول به پشتيباني انگلستان داخل جنگ نشده و بيطرف بماند.



(۱) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie II — Vol. 4 — pag 536 — 1879 — Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

فصل دوم

افغانستان به صفت یک دولت

مستقل

۱- جنگ استقلال

طو ریکه فوق‌آدر بحث بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول اشاره نمودیم افغانستان در جنگ عمومی اول روش بیطرفی را در پیش گرفته و تا اخیر جنگ بی طرف بماند. بعد از اختتام جنگ عمومی اول در سال ۱۹۱۹ یک جنگی بین افغانستان و انگلستان رخ داد که بنام جنگ سوم افغان و انگلیس (۱) مشهور است. درین جنگ افغانها غلبه نموده و از اثر آن استقلال خارجی افغانستان تأمین گردید. دلیل اشتعال این جنگ آن بود که انگلیس ها مطابق به وعده خود که در جریان جنگ عمومی اول به افغانستان داده بودند، عمل نکردند. حکومت انگلستان در جریان جنگ عمومی اول به حکومت افغانستان وعده داده بود تا به مجرد اختتام جنگ، پیمان بر و تکتورات را به موافقه افغانستان ملغی قرار داده و به افغانستان استقلال کامل سیاسی اعطانماید. لذا بعد از آنکه در ماه نوامبر ۱۹۱۸ جنگ عمومی اول پایان یافت، حکومت افغانی در ماه فروری ۱۹۱۹ به اتمک و وعده قبلی انگلیس ها یاداشتی به حکومت انگلستان گسیل داشت. این یاداشت حاوی مطلبی بود که افغانستان در روش خارجی خود دست آزاد داشته و میتواند

حسب الخواش خود با سایر ممالک جهان رو ابداً دیپلوماسی، اقتصادی و غیره برقرار سازد. انگلستان در جواب یادداشت حکومت افغانستان تعلل نموده و بعد آجوابی که ارائه کرد قطعاً ارتباطی باصل تقاضای حکومت افغانستان نداشت. لذا در ماه می ۱۹۱۹ (۱) جنگی بین طرفین بوقوع پیوست که به غلبه افغانها انجامید و آزادی کامل سیاسی افغانستان را برآورد. البته واضح است که یادداشت حکومت افغانستان، عنوانی حکومت انگلستان متکی به وعده انگلیس هادر جریان جنک عمومی اول سبئی بر استقلال کامل سیاسی افغانستان بود. مسلماً هرگاه انگلیس هابه یادداشت مذکور واقعی قایل شده و به اساس آن با حکومت افغانی داخل مذاکره میشدند و استقلال خارجی افغانستان را پیشناختند قطعاً جنک بین طرفین بوقوع نمی پیوست.

این جنگ که در اوائل ماه می آغاز گردید مدت سه هفته دوام نمود و در اخیر ماه می قشون افغانی در مقام تل برقشون انگلیسی غلبه حاصل نمود و به تعقیب آن انگلیس ها آمادگی خود را برای مذاکرات ابراز نمودند. بعد از توافق نظر حکومت افغانی بدو آ پیمان متارکه را ولپندی (۲) بتاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۱۹

(۱) جواهر لعل نهرو - نکاهی به تاریخ جهان - ترجمه از

انگلیسی - بفارسی ۱۳۴۶ - صفحه ۱۶۶۲ .

و نیز — Emil Rybitschka — Im gottgegebenen Afghanistan als Gäste des Emirs — Leipzig — 1927 — Seite 152.

و نیز — Inciclopedi Britanica — Vol. 1 — 14th Edition — New York — 1932 — pag 291.

(۲) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie III — Vol. 12 — pag 586.

Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

ومتعاقباً دو سال بعدتر معاهده صلح کابل (۱) بتاريخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ بین طرفین متحارب انعقاد یافت. چون این هر دو پیمان خاصتاً قرارداد صلح کابل در احراز شخصیت کامل حقوق بین الدول افغانستان حایز اهمیت به سزائی میباشد، لذا مساو اهمیت این هر دو پیمان خاصتاً مساو مهم قرارداد صلح کابل ذیلاً مورد مطالعه و بررسی قرار داده می شود.

۲- قرارداد متار که راولپندی

طوری که فوقاً خاطر نشان شد جنک سوم افغان و انگلیس که سه هفته به طول انجامید در اواخر ماهی ۱۹۱۹ با غلبه قشون افغانی و حاضر شدن انگلیسی ها به مذاکرات پایان یافت. قرارداد متار که راولپندی به تاریخ ۱۱ اوگوست ۱۹۱۹ بین طرفین متحارب به امضاً رسید. این قرارداد صرف محتوی پنج ماده بود که از نظر اهمیت صرف دو ماده، یعنی ماده اول و ماده چهارم آن درین جا مطرح می شود. نظر به ماده اول از روز انعقاد پیمان متار که، بین طرفین متحارب بر قرار گردیده و نظر به ماده چهارم جانبین موافقه نمودند به اینکه شش ماه بعدتر بین ایشان روی تمام مسایل ذی علاقه به یک پیمان سه وسیع تری مذاکرات آغاز گردد. ازین رو بادر نظر داشت همین ماده میتوان گفت که متعاقبین با آگاهی ازین امر که در آینده روی تمام مسایل ذی علاقه مذاکره و مفاهمه خواهند نمود، مواد بیشتری را در پیمان متار که راولپندی نه گنجانیدند، که به این ترتیب گنجانیدن مواد بیشتر لازم را در قرارداد یک بعد از ختم مذاکرات پیش بینی شده، انعقاد می یافت در نظر گرفتند. قابل یاد دهنیست که افغانستان بعد از امضای پیمان متار که راولپندی به صفت یک دولت دارای استقلال تام قبل از آنکه قرارداد صلح کابل بتاريخ ۲۲ نوامبر

(۱) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie III—Vol. 12—pag. 587 to 1924—He inrich. Triepel and Friedrich Martens.

عمومی بین الدول، افغانستان حایز ارزش فوق العاده زیاد میباشد. زیرا به موجب همین قرارداد افغانستان توسط دولت اسبق پرو و نکتور خود یعنی انگلستان به حیث یک دولت دارای استقلال تام به رسمیت شناخته شد. از این رو بنا بر اهمیت به سزای این پیمان ذیلاً بعضی از مواد مهم آن که به موضوع ما ارتباط می گیرد مورد مطالعه و بررسی قرار داده میشود.

ماده اول :

به موجب این ماده، متعاقبین مقابلتاً استقلال داخلی و خارجی یکدیگر را رسماً شناختند. این ماده از نگاه احراز شخصیت حقوق عمومی بین دول افغانستان مهمترین مواد قرار داد کابل را تشکیل میدهد چه نظر به آن استقلال داخلی و خارجی افغانستان توسط انگلستان رسماً شناخته شد، باین تعبیر دیگر افغانستان به اتکای همین ماده از موقف یک کشور پرو و نکتورات به موقف یک کشور مجهز به استقلال تام داخلی و خارجی ارتقا نمود. بنابراین این ماده به پیمان منعقدہ ۲۶ می ۱۸۷۹ گندسک که نظر به آن صلاحیت افغانستان در برقراری مناسبات با ممالک خارجی به محدودیت مواجه بود یکسره خط بطلان کشیده و آنرا منسوخ ساخت. پرو و نکتور اسبق افغانستان یعنی انگلستان رسماً اعتراف کرده این که افغانستان عین همان استقلال داخلی و خارجی را دارا است که انگلستان خود و اجدانست ازین لحاظ متعاقبین به صفت دو دولت هم پایه و دارای شخصیت و مقام مساوی همدیگر خود را مقابلتاً به رسمیت شناختند. بنابراین این ماده به صراحت کامل شناسائی افغانستان را به صفت یک کشور مستقل تام از طرف انگلستان افاده میکند. اینکه نظر به این ماده استقلال داخلی و خارجی انگلستان مقابلتاً از طرف افغانستان به رسمیت شناخته شد، خود نمایانگر آنست که متعاقبین

از مساوات تامه بر خوردار بود و عین شخصیت حقوق عمومی بین الدول را داشته‌اند .

ماده سوم :

نظر به این ماده انگلستان بایدیرائی یک نماینده دیپلوماسی افغانی عیناً مانند پذیرائی نمایندگان دیپلوماسی سایر ممالک و همچنان افتتاح یک سفارت خانه افغانی در لندن موافقه نمود و افغانستان نیز مقابلتاً بایدیرائی یک نماینده دیپلوماسی انگلیسی و افتتاح یک سفارت خانه انگلیسی در کابل ابراز موافقت نمود. علاوه بر آن نظر به این ماده طرفین صلاحیت داشتند تا در سفارت خانه خود یک اتاشه نظامی تعیین بدارند .

ماده چهارم :

به موجب این ماده انگلستان به افتتاح یک جنرال قونسل افغانی در دهلی و سه قونسلگری افغانی در کلکته، بمبئی و کراچی و در مقابل، افغانستان به افتتاح دو قونسلگری انگلیسی در قندهار و جلال آباد موافقه نمود. علاوه بر این ماده تصریح شده بود که هرگاه حکومت افغانی خواسته باشد تا قونسلگری های دیگری را در ساحه برتانیه، غیر از هند تأسیس بدارد در زمینه طور جداگانه موافقه خواهد شد و در صورت موافقت انگلستان برای اجرای این امر تدابیر لازمه روی دست گرفته خواهد شد .

ماده پنجم :

نظر به این ماده متعاقبین مصئونیت فردی و اتخاذ یک رویه احترام آمیز را در برابر نمایندگان یکدیگر اهم از سفیر، جنرال قونسل و قونسل مقابلتاً تضمین نمودند و هم درین ماده تصریح شده بود که طرفین تضمین بدارند که سفیر، جنرال قونسل و قونسل یکی از آنها در حوزه فعالیت

در کشور طرف مقابل را عین همان حقوق و امتیازاتی بر خوردار باشند که برای سفر، جنرال قونسولها و قونسولهای سایر ممالک اعطا گردیده است. طوریکه از هر چهار ماده فوق الذکر پیداست این برقراری مناسبات بین طرفین، اعم از دیپلوماسی و قونسلی کاملاً به پایتخت مساوات دول، استوار بوده زیرا طرفین نظر به موافقت مذکور همدیگر خود را به نظر یکدولت همپایه و مساوی با خود نگریسته و فوقیت یکی بر دیگری از هیچ‌نگاهی در آنها به مشاهده نمیرسد. در حالیکه برخلاف، در قرارداد گندمک وضع بدین منوال نبود، بل مطابق به ماده چهارم قرارداد گندمک انگلیسها حق افتتاح یک نمایندگی سیاسی را در کابل داشتند ولیک برای افغانستان صرف حق اعزام یک نماینده را به دهلی مرکز هند بر تانوی و نه لندن مرکز انگلستان قایل شده بودند. بنابراین مسلم است که محتویات مندرج ماده چهارم قرارداد گندمک در مورد تبادل نمایندگان بین طرفین به هیچ وجه به پرنسپ مساوات دول (۱) هم آهنگی نداشته است. اینکها انگلیسها در آن آوان حاضر نه بودند تا یک نماینده افغانی را در لندن بپذیرند، علت آن این بود که افغانستان به موجب پیمان گندمک موفق یک کشورتیم مستقل را پیدانموده و از این رو انگلیسها افغانستان را به نظر یک پارت مساوی الحقوق با خود نمی‌نگریستند. لیک برخلاف در زمان عقد قرارداد کابل که افغانستان دارای شخصیت کامل بین‌المللی شده بود، انگلیسها بار عایت اصل مساوات دول افغانستان را همپایه خود تلقی نمود و به این کشور به نظر یک پارت مساوی الحقوق با خود می‌نگریستند. ضمناً قابل تذکر است که در جمیع پیمانها ئیکه محتوی برقراری روابط دیپلوماسی و قونسلی میباشد مطالبی مشابه به مطالب مندرج

(۱) — Erwin Ruck — Grundsätze im Völkerrecht
— Zürich — 1946 — Seite 35.

مواد سوم، چهارم و پنجم قرارداد کابل به ستانده سیرسد، با ذکر مطالب فوق میتوان از مواد فوق چنین نتیجه گیری کرد که مواد مذکور با مناسبات بین دو دولت مستقل و واجد حاکمیت تام و مناسبات حقوق ارتباط داشته است.

۴- حاکمیت دولت افغانستان

دولت افغانستان به استثنای بعضی مواقع که حاکمیت آن تحت تجدید قرار گرفته در طول تاریخ از قدیم بدین طرف یک دولت مستقل و دارای حاکمیت تام بوده است. اینکه حاکمیت افغانستان در طول تاریخ در بعضی از مواقع به محدودیت مواجه گردیده، نباید چنین تلقی شود که درین مواقع افغانستان حیثیت دولتی خود را از دست داده بود. زیرا از نگاه حقوق عمومی بین الدول (۱) ممالک نه از اثر انقلابات و کودتاها و نه از اثر تسلط و اشغال کامل فوای خارجی از بین سیر وند. بلکه از نگاه حقوق عمومی بین الدول یک دولت زمانی از بین خواهد رفت که فاقد یکی از عناصر سه گانه متشکله خود گردد. یعنی هرگاه یک دولت ساحه خود را برای همیشه و یادست کم تا یک زمان آینده بعید و ناسعونی از دست بدهد و یا هرگاه تمامی نفوس یک

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage

دولت^۲ به نحوی از انحاء مدوم گردد (۱) و یا در صورتیکه یکدولت طور مداوم و واقعی برای مدت مدید نامعلومی فاقد دستگاه دولتی گردد. (۲) بنابراین اشغال ساحه یکدولت توسط قوای خارجی قاعدتاً به مداومت دولتی آن کشور صدمه وارد نمی سازد. ازین رو در مواقع اشغال ساحه افغانی توسط قوای خارجی، حاکمیت افغانستان به محدودیت سواجه گردیده لیک مداومت (۳) دولتی آن قاعدتاً با برجا مانده است.

به خاطر باید داشت که یکدولت مستقل تام عبارت از یک جامعه بشری مجهز به حق خودارادیت بوده که بالای یک ساحه معین حاکمیت خود را تطبیق داده و مستقیماً با حقوق عمومی بین الدول سروکار داشته باشد. با در نظر داشت این جمله در مورد افغانستان میتوان گفت که این جامعه همانا افغانها است که از قدیم بدین طرف دارای یک حکومت او رگانیزه بوده و این حکومت بدون آنکه از خارج هدایاتی اخذ بدارد حاکمیت خود را بالای ساحه افغانی تطبیق میدهد. افغانستان در داخل بدون نفوذ کدام مملکت خارجی حق اداره آزاد، حق قانون گذاری و حق استعمال تفوق ساحه وی را دارا بوده و

(۱) Rudolf laum Staatslehre-4 Auflage—Ham.

burg — 1947 — Seite 49.

(۲) مثلاً در سال ۱۹۱۸ در ماه های اخیر جنگ عمومی اول سازمان دولتی امپراتوری اتریا، هنگری از این منظر در جنگ و تجزیه شدن امپراتوری مذکور از هم فرو ریخته و این فقدان سازمان دولتی بوجود امپراتوری اتریا، هنگری با این داده

(۳) Rudolf Laum Bernhard — Kontinuität — im Wörterbuch des Völkerrecht-2. Bd strupp und Schlochauer — Berlin — 1961.

ونیز در برابر خارجاً از سال ۱۹۱۹ به این سو در تمامی مسایل مربوط به خود بدون اخذ هدیای از یک و یا چند کشور خارجی خودش تصمیم میگیرد. درین مورد عدم شمولیت افغانستان یکی از دو بلوک جهانی و ثابت قدم بودن این کشور در بیطرفی عنعنوی اش شاهد قول مانده میتواند زیرا این کشور نه عضو پیمان سنتو و نه عضو پیمان سیاتو بوده بلکه سیاست بیطرفی را خط مشی خود قرار داده و سعی میورزد تا در آینده نیز در این سیاست ثابت قدم بماند.

در ارتباط به حاکمیت دولت افغانستان، خالی از مفاد نخواهد بود، هر گاه یک نوشته جیورج جلینک را از نظر بگذرانیم. ناسبرده راجع به حاکمیت می نویسد (۱) «حاکمیت عبارت از استقلال حقوقی یک کشور از هر قوه دیگر بوده تا به اساس آن دولت مذکور بتواند مسایل مربوط به خود را خود اداره نموده و از آزادی تام داخلی و خارجی برخوردار باشد.» همچنان عالم موصوف در اثری که راجع به اتحاد دول نوشته می نگارد. (۲) «حاکمیت دولت عبارت از صفتیست که به اساس آن دولت مذکور تنها ذریعه ابراز خواهشات خود حقوقاً مکلف ساخته شده بتواند.» هر گاه گفتار فوق جیورج جلینک را با حاکمیت دولت افغانی مقایسه بداریم به این این نتیجه میرسیم که گفتار عالم موصوف در مورد دولت افغانستان مطابقتی نماید. زیرا در این کشور تمام شرایطی را که عالم مذکور و انمود داشته به مشاهده میرسد.

(۱) — Leonard Nelson — Die Rechtswissenschaft ohne Recht — Leipzig — 1917 — Seite 58 — 59.

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 2. Auf - Wien — 1950 — Seite 161.

در يك جامعه بين الجلی هر يك از اعضای شناخته شده آن حایز استقلال حقوقی بوده که آنها عدم رعایت این استقلال شان را اخلال حقوقی تلقی میدارند. عسانیکه این اخلال حقوقی به آن برسیخورد همانا حاکمیت است که کشور اخلال شده را بر می انگیزد تا به مقابل کشور اخلال کننده تدابیر لازمه اتخاذ نماید. بنابراین جهت امادگی به غرض مقابله با سوءاوضاع احتمالی اخلاقی باید کشور اخلال شده حداقل قوه و وسایل را در اختیار خود داشته باشد. افغانستان به صفت يك کشور و اجداستقلال حقوقی این قوه و وسایل را در دست داشته و با استفاده از آن از پامال شدن حقوق خود جلوگیری مینماید.

* برای کسب معلومات بیشتر راجع به حاکمیت دولت افغانستان ذیلایلا غلامی مهم حاکمیت این کشور مطرح بحث قرار میگیرد.

الف - مداومت :

دولت افغانستان از قدیم بدین طرف یک نسل بعد دیگری پاینده و باقی بوده و چنین نیست که این کشور جدید آ پایه عرصه وجود گذاشته باشد طوریکه تاریخ شاهد است این سرزمین از قرون اولی به این سوبه حیث یک دولت، موجوده بوده است. البته حاکمیت نام افغانستان در طول تاریخ بعضاً به واسطه فشار و تسلط بمالک خارجی انقطاع یافته لیکن این امر را نباید محدودیت ساحه قدرت دولتی افغانستان پنداشت. زیرا یک دولت را نه تنها حکومت وی بلکه ملت و قومش که به صورت دولت اورگانیزه شده باشد تمثیل مینماید.

هرگاه مداومت یک دولت طرف اطمینان نباشد این عده اطمینان بذات خود

(۸) — Rudolf Bernhardt — im Wörterbuch des Völkerrechts — 2. Bd. — Strupp und Schlochauer — Berlin 1961.

یک تقیضه در حاکمیت دولت مذکور تلقی خواهد شد. عدم اطمینان در مورد مداومت یکدولت هم در زمان صلح و هم در زمان محاربه تبارز نموده می‌تواند. معمولاً در مداومت یکدولت که در زمان صلح جدیداً پایه عرصه وجود می‌گذارد اطمینان موجود می‌باشد اما سسته همیشه چنین نبوده زیرا امکان آن سیرود که در تحت اوضاع و شرایط خاص سیاسی از قبیل موجودیت مخافت شدید ممالک همجوار در مورد تشکیل یکدولت جدید تأسیس یا موجودیت ادعای ارضی یکدولت چند کشور همجوار علیه آن دولت و یا هم غیره عوامل در مداومت دولتی دولت مذکور شک و عدم اطمینان تبارز نماید. مثلاً بعد از تقسیم نیه‌قاره هند در ۱۸۵۷-۱۸۵۸ نظام حیدرآباد، استقلال حیدرآباد را اعلان نمود. لیکن چون خاك حیدرآباد از چهار طرف توسط خاك هند احاطه شده و علاوه تأهند ادعای الحاق حیدرآباد را به سرزمین خود داشته و روی همین ملحوظ استقلال حیدرآباد را به رسمیت نه شناخته بود. لذا در دوام دولتی حیدرآباد عدم اطمینان به مشاهده می‌رسید. در واقع امر وجود این عدم اطمینان کاملاً درست و بجا بود زیرا یکسال بعد یعنی در سپتامبر ۱۹۳۸ قشون هندی داخل خاك حیدرآباد شده (۱) و هند حیدرآباد را برآبه خود ملحق ساخت بر خلاف زمان صلح در مداومت یکدولت که در جریان جنگ نابه عرصه وجود می‌گذارد خود به خود عدم اطمینان حکمفرما می‌باشد. البته چنین اقدامی بعضاً در جریان جنگ

(۱) ذاک بیرن جریان های بزرگ تاریخ معاصر قسمت پنجم - نهضت استقلال ملی آسیا و آفریقا - ترجمه از فراتسوی بهارسی

از طرف دولت اشغالگر در مناطق اشغالی روی دست گرفته خواهد شد. مسلماً مداومت دولتی یک چنین کشوری در دوام مدت جنگ تا معلوم شدن نتیجه جنگ مطمئن به نظر نمی رسد. زیرا احتمال آن می رود که نتیجه جنگ به ضرر دولت اشغالگر تمام شده و کشور مذکور در جنگ مغلوب گردد. درین صورت مسلماً دولت دست نشانده وی نیز محکوم به فنا می گردد. مثلاً آلمان هادر جنگ عمومی دوم بعد از آنکه در ماه اپریل ۱۹۴۱ یوگوسلاویا را اشغال نمودند (۱) در حصه شمال یوگوسلاویا یک دولتی را بنام کروواتیا بنیان گذاری نمودند. (۲) واضح است که مداومت این کشور دست نشانده تا ختم جنگ عمومی دوم اطمینانی نبود و همینکه آلمان در سال ۱۹۴۵ در جنگ مغلوب شد دولت کروواتیا نیز از بین رفت. از تذکرات فوق پیداست که مداومت به حیث یک علامه حاکمیت برای استحکام بنیان دولتی یک کشور رول مهمی را می بازیاد. البته واضح است که این علامه حاکمیت از قدیم به این طرف قطع نظر از بعضی مواقع در دولت افغانستان وجود داشته است.

ب- خود ارادیت:

خود ارادیت نیز یکی از علایم مهم حاکمیت به شمار رفته و ذریعه این علامه، یکدولت مستقل تام از یکدولت نیم مستقل تقریبی می یابد. البته واضح است که افغانستان به صفت یک دولت مستقل تام خودش خود

(۱) — Landman — New outline History of the World since 1914 — 7th Edition — New York — 1949 — Pag 331.

(۲) — Jeschek — Die Verantwortlichkeit der Staatsorgane nach Völkerstrafrecht — Bonn — 1952 — Seite 314.

را اداره نموده و جمیع امور مربوطه خود را مستقلاً تنظیم بخشیده و سیاست داخلی و خارجی خود را خودش تثبیت داشته (۱) و در زمینه اختیاراتش تحت هیچ تحدیدی قرار نداد. البته استقلال خارجی افغانستان در طول تاریخ از طرف دول مقتدر و متجاوز بعضاً جریحه دار گشته لیکن این محدودیت ها به هیچ وجه معنی تجدید ساحه قدرت و صلاحیت آنرا نمی دهد. زیرا این کشور بعد از یک دوره فطرت کوتاه، مجدداً به حق خود ارادیت کامل خودنایل آمده و استقلال خارجی خود را بازیافته است.

لازمه تذکر نخواهد بود که یکدولت که خودش خود را در جمیع موارد اداره نموده نتواند به هیچ وجه نمیتوان نام دولت مستقل نام را به کشور سدا کورا تعلق نمود مثلاً چین در سال ۱۸۹۵ بعد از شکست در مقابل جاپان از تمام حقوق خود در کوریا چشم پوشیده (۲) و کوریا شکل یکدولت مستقل نام را بخود گرفت. لیکن جاپان به صورت روز افزون در امور داخلی کوریا دخالت می ورزید به نحویکه در واقع امر از حق خود ارادیت کوریا سخنی در میان نبود تا بالاخره در سال ۱۹۱۰ به موجب امضای یک قرارداد تحمیلی از طرف جاپانی ها، کوریا تحت حمایت جاپان گردید. بنا بر آن از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ که درین سینه اخیراً الذکر تحت حمایت جاپان با لای کوریا برقرار شده

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 89.

(۲) — Karl Ploetz — Auszug aus der Geschichte — Würzburg — 1956 — Seit 932.

یعنی در ظرف این مدت بانزده سال، کوریای باآنکه ظاهراً یکدولت مستقل تام بود فاقد یکی ازعلایم مهم حاکمیت یعنی خود ارادیت بود. ازین رو در نودت بانزده سال متذکره نسبت همین فقدان خود ارادیت جانداشت تاازنگاه حقوق عمومی بین الدول به کوریا به نظر یکدولت مستقل تام نگریسته می شد.

از تذکرات فوق یر می آید که خود ارادیت بحیث یک علامه مهم حاکمیت وصف سیزه استقلال تام یکدولت را تشکیل می دهد.

ج- موجودیت نظام مستقر دولتی :

افغانستان مانند همه مالک مستقل جهان دارای یک نظام مستقر دولتی بوده که این نظام از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق به ۱۷ جولانی ۱۹۷۳ شکل جمهوریت را بخود گرفته است. نظام دولتی افغانستان مسلماً از هیچ قدرت دیگر دنیائی (۱) سرچشمه نگرفته و افغانستان نظام دولتی خود را چه در زمان گذشته و حال، خودش بدون تأثیر کدام مملکت خارجی خلق نموده و قوه تقنینیه، قضائیه و اجرائیه افغانی از طرف خود افغانستان تدویر میگردد. بنا بر این دیده میشود که حاکمیت دولت افغانستان در ساحه نظام دولتی مستقیماً به حقوق عمومی بین الدول اتکاد داشته (۲) و از هیچ کشور دیگری منبع نگرفته است.

(۱) — Oppenheim, Lauterpacht — Law of Nations
— 7th Edition — London, New York and Toronto
— 1948 — pag 115.

(۲) — Demitrie Constantopoulous, Ostiades Frag-
istas — Die Grundprobleme des Völkerrechts —
Bonn — 1957 — Seite 229.

د- موجودیت ساحه دولتی !

ساحه که یکی از عناصر سه گانه متشکله دولت به شمار میرود یک علامه مهم حاکمیت دولت نیز تلقی میگردد. (۱) چون ساحه برای موجودیت یک کشور جزو لاینفک و یک عنصر اساسی است بنابراین یک دولت بدون ساحه قطعاً موضوع بحث نشده و نمیتوان نام دولت را بالای آن گذاشت. (۲) بنابراین زمانیکه از یک دولت نام برده می شود باید دولت مذکور بالای یک ساحه همین حکم فرمایی داشته و در داخل سرحدات آن تفوق ساحه وی خود را تطبیق دهد. البته لازم به تذکر نخواهد بود که این علامه در دولت افغانستان بملاحظه میرسد. و دولت افغانستان در داخل سرحدات این ساحه، تفوق ساحه وی خود را تطبیق میدهد. طوریکه فوقاً ذکر شد یک دولت بدون ساحه موضوع بحث شده نمیتواند. لیک در زمینه در تحت شرایط خاص بیک استثناً برخورد شده میتواند و آن عبارت از حکومت جلای وطن میباشد که در هنگام محاربه بیک کشور دوست یا متحد پناهنده میشوند. زیرا در هنگام محاربه اکثر این حالت

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 90.

(۲) — Sterling Edmonds — Völkerrecht — Berlin und Leipzig — 1953 — Seite 51.

و نیز — Von Rauchhaupt — Völkerrecht — München und Leipzig — 1956 — Seite 33.

رونما شده که تمام ساحه یک مملکت توسط قوای دشمن اشغال شده است. (۱) در چنین اشغال که بنام اشغال زمان جنگ (۲) occupatio belliea یاد می‌گردد، اشغالگر، بالای منطقه اشغالی تنها نفوق ساحه وی به خود را تطبیق میدهد. در حالیکه صلاحیت ساحه وی در نزد دولت اشغال شده باقی می‌ماند. اکثر آ دیده شده که حکومت دولت اشغال شده رهسپار خارج گشته و در آنجا بصورت حکومت جلائی وطن مقیم گردیده است. طوریکه حکومت جلائی وطن هالند، ناروی، پولند، یونان، فرانسه و یک تعداد ممالک دیگر اروپائی که ساحه دولتی شان در جنگ عمومی دوم از طرف المانها اشغال شده بود، رهسپار انگلستان شده و در لندن مقیم گردیده بودند. این حکومت‌ها بالای ساحه دولتی شان که در اشغال دشمن بود، حکمفرمایی نداشتند. لیک آنها از نگاه حقوق عمومی بین الدول بالای ساحه دولتی خود صلاحیت ساحه وی داشتند. بنا بر آن با آنکه حکومت‌ها معین جلائی وطن بالای یک ساحه معین حاکمیت ندارند لیک ایشان در زمینه از نگاه حقوق عمومی بین الدول دارای موقع خاص میباشد. (۳).

- (۱) — Jacobini — International Law — Ontario — 1968 — pag 324. 326.
- و نیز — William L. Tung — International Law in an organizing World — New York — 1968 — pag 446.
- (۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 380.
- (۳) — Paul Cuggenheim — Lehrbuch des Völkerrchts — 1. Bd. — Bazel — 1948.
- و نیز — Wilfried Schaumann — Exilregierung — im Wörterbuch des Völkerrechts — Strupp und Schlochauer — Berlin — 1960 — Seite 496.

ه- رعایت دساتیر حقوق عمومی بین الدول:

بدر نظر داشتن نظریه حاکمیت نسبی بر تمامی بمالک جهان است تا به مقررات (۱) حقوق عمومی بین الدول احترام قایل شده و آثار رعایت بدارند ورنه هرگاه یک کشور این مقررات را زیر پا گذاشته و به آن وقعی قایل نشود بمقام وحیثیتی در جامعه بین المللی نخواهد داشت. افغانستان بحیث یک عضو جامعه بین المللی همواره به مقررات حقوق عمومی بین الدول به نظر احترام نگریسته و از آن پیروی می نماید. افغانستان حس همکاری بین المللی داشته و ایداً حاضر نیست مقررات حقوق عمومی بین الدول را زیر پا نماند. مسلفاً هرگاه چنین نمی بود اسکان شمولیت افغانستان چه در جامعه بلل ژنو در سال ۱۹۳۳ و چه در مؤسسه بلل متحد در سال ۱۹۴۶ نمی رفت.

و- تحمیل تفوق شخصی:

یکی از خصوصیات یک دولت مستقل تام تطبیق تفوق شخصی (۲) آن کشور در

(۱) — Rolf Knuben — Handbuch des Völkerrechts
— 2. Bd. — (Subjekte des Völkerrechts) —
Stuttgart — 1928 — Seite 16 bis 53.

(۲) تفوق شخصی یا تفوق ساحه وی مناسبت خیلی قریبی دارد. زیرا یک دولت بالای اتباع خود در داخل خاکش بر دو تفوق یعنی هم تفوق شخصی وهم تفوق ساحه وی خود را تطبیق میدهد. در حالیکه اتباع آن کشور مقیم خارج تنها در تحت تفوق شخصی دولت مذکور قرار میداشته باشند. بنا بر این واضح است که بعضاً این هر دو تفوق هم متصادم واقع می شوند. زیرا از یک طرف تفوق شخصی یکدولت قاعدتاً بالای اتباع آن کشور مقیم خارج نیز قابل تطبیق بوده و در عین حال همین اتباع مقیم خارج در تحت تفوق ساحه وی کشور متوقف نیما قرار میداشته باشد. ولذا از طرف دیگر تفوق ساحه وی یکدولت حتی بعضاً در داخل خاکش متلاذد برابر اعضایی آنها بندگی های سیاسی و یا در صورت عقد یک قرارداد در برابر اقلیت ها به محدودیت متوجه می شود. همچنان یک دولت نمی تواند در برابر اتباع خارجی قاعدتاً تفوق شخصی خود را تطبیق دهد. البته از لحاظ اینکه ایشان در تحت تفوق شخصی دولت متبوعه خود قرار میداشته باشند.

برابر اتباع اش میباشد. طوریکه یکدولت، تفوق ساحه وی خود را بالای ساحه متعلقه اش استعمال میدارد تفوق شخصی خود را نیز بالای اتباع اش چه در داخل و چه در خارج توسط او امر و نواهی تطبیق میدهد (۱) خاصتاً تطبیق تفوق شخصی برای اتباع مقیم خارج وصف برارنده حاکمیت یکس دولت میباشد بنابراین میتوان گفت که یک دولت تنها اجتماع مردمان یک سرزمین نه بوده و بلکه دولت مذکور تفوق شخصی خود را بالای اتباع اش در داخل و خارج به معرض تطبیق قرار میدهد. البته واضح است که دولت افغانستان نیز تنها اجتماع باشندگان ساحه افغانی نبوده و بلکه دستگاه دولتی افغانی تفوق شخصی دولت افغانستان را بالای اتباع این کشور چه در داخل و چه در خارج تطبیق می دهد.

ذ - شناسائی :

شناسائی یک کشور از طرف اکثریت سایر ممالک جهان برای استحکام بنیان دولتی کشور مذکور تأثیر به سزائی داشته و یک علامه مهم شخصیت بین المللی آن کشور به شمار میرود مثلاً امپراطوری منچو کو در سال ۱۹۳۲ به همکاری جاپان تأسیس یافته و از تمامی علامات شخصیت بین المللی به استثنای شناسائی ذریعه اکثریت سایر ممالک جهان برخوردار

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 244.

بود، زیرا امپراطوری منچو کو از طرف چهار کشور، یعنی آلمان، جاپان، ایتالیا و سلوادور شناخته شده، و غیره ازین چهار کشور سایر ممالک به شناسائی امپراطوری مذکور مبادرت نورزیدند، ناگفته نماند که در برابر شناسائی امپراطوری منچو کو یک مانع بزرگ که عبارت از دکتورین ستیمسن *Stimson* بود تبار نمود. (۱) بنابراین در امپراطوری منچو کو یکی از علامات مهم حاکمیت، یعنی شناسائی توسط اکثریت سایر ممالک جهان دیده نمیشد. (۲) در مورد افغانستان باید گفته شود که این کشور از نگاه شناسائی توسط اکثریت سایر ممالک حایز شخصیت بین المللی بوده زیرا از طرف جمیع ممالک جهان به صفت یک دولت مستقل تام شناخته شده است. هرگاه شناسائی افغانستان در پرتو هر دو نظریه راجع به شناخت یعنی یکی نظریه شناخت بیانیه وی (۳) و دیگری نظریه شناخت ابدائی بررسی گردد به این نتیجه میرسیم که افغانستان مطابق به این هر دو نظریه حایز شخصیت بین المللی میباشد. نظریه شناخت بیانیه وی خاطر نشان میسازد که یک دولت به مجرد وجود آمدن شخصیت حقوق عمومی بین الدول کسب

- (۱) — Paul Guggenheim — *Lehrbuch des Völkerrrechts* — 1. Bd. — Basel — 1948 — Seite 192.
- و نیز — *Demitrie Constantopoulous, Ostiades Fragistas* — *Die Grundprobleme des Völkerrechts* — Bonn — 1957 — Seite 433, 445.
- (۲) — Von Rauchhaupt — *Völkerrecht* — München, Leipzig — 1936 — Seite 34.
- (۳) — Ernst Sauer — *Grundlehre des Völkerrechts* — Köln — 1948 — Seite 95.

نموده و بعد از شناسائی قادر به تطبیق يك سلسله حقوق در ساحه بين المللی میگردد. به اساس این نظریه افغانستان از قدیم به این طرف یعنی از آنیکه به صفت يك دولت مستقل عرض اندام نموده دارای شخصیت بين المللی بوده و خاصتاً بعد از سال ۱۹۱۹ شخصیت بين المللی اش به کلی اکمال یافته است. بر عکس نظریه شناخت ابدائی و انمودمی دارد که يك دولت نه به مجرد وجود آمدن بلکه بعد از شناسائی توسط اکثریت سایر ممالک جهان حایز شخصیت بين المللی میگردد. به اساس این نظریه نیز افغانستان حایز شخصیت بين المللی میباشد. زیرا این کشور از طرف تمامی ممالک جهان به صفت يك دولت بر سمیت شناخته شده است. درین مورد میتوان به ماده اول پیمان ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ افغان و انگلیس به ماده سوم پیمان عدم تعرض و بیطرفی (۱) ۳۱ اوگوست ۱۹۲۶ افغانستان و اتحاد شوروی به ماده اول پیمان اول مارچ ۱۹۲۱ افغانستان و ترکیه و به ماده اول پیمان ۲ دسمبر ۱۹۳۳ افغانستان و عراق (۲) مراجعه کرد. بنابراین هرگاه در مورد احراز شخصیت بين المللی افغانستان نظریه شناخت ابدائی را هم معیار قرار بدهیم، مطابق به آن افغانستان دارای شخصیت بين المللی میباشد. زیرا این کشور بعد از وجود آمدن از طرف سایر ممالک جهان به صفت دولت به رسمیت شناخته شده است.

- (۱) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie III — Vol. 18 pag 326 — 1928 — Heinrich Triepel und Friedrich Martens.
- (۲) — League of Nations Treaty Series — Vol. 155 — pag 175 — Nr. 3588.

۵ - نوعیت تشکیل دولت افغانستان

جریان تاریخ مملو از واقعات و حادثات بوده که یکی از مهم ترین آنها را بوجود آمدن دول تشکیل میدهد که مسلمانه انواع مختلف محدودی صورت میگیرد. از نگاه حقوق عمومی بین الدول مابین پنج نوع تشکیل دول بر خورد مینماییم، یعنی تشکیل ذریعه انفکاک از کشور اصلی، تشکیل از اثر اتحاد چند کشور مستقل، تشکیل از اثر تجزیه یک کشور، تشکیل به اساس فیصله یک مرجع بین المللی و بالاخره تشکیل بالای یک منطقه لامالک.

در پنجادرا تباط به موجودیت افغانستان به صفت یک دولت ممکن سوا لی مطرح شود که تشکیل افغانستان به صفت دولت یا کدام یک از انواع پنجگانه فوق الذکر تشکیل دول تطابق نموده سیتواند؟ البته پاسخ گفتن به سوال فوق ایجاب اثر امتیاد تا اولابه صورت عمومی پیرامون بوجود آمدن دول بحث شده و بعداً اقسام پنجگانه فوق الذکر تشکیل دول، مورد مطالعه قرار گرفته و دیده شود که تشکیل دولت افغانستان با کدام یک از اقسام مذکور تطابق مینماید.

الف - عمومیات راجع به بوجود آمدن دول :

بوجود آمدن دول که از مباحث بسیار عمده و مهم تاریخ جهان به شمار میرود، و واقعاتهای تاریخی و سیاسی اتکاد دارد. بخاطر باید داشت که مراحل ارتقائی یکدولت تا هنگام دولت شدنش موضوع بحث حقوق عمومی بین الدول نبوده و لذا حقوق عمومی بین الدول بدون در نظر داشتن مراحل تشکیل یکدولت زمانی بادولت مذکور سر و کار پیدا میکند که این دولت مراحل ارتقائی خود را طی نموده و واقعا عرض وجود نموده باشد. درین

- بارہ اکثریت علمای حقوق عمومی بین الدول از جملہ اوپن ہایم (Oppenheim) (۱)
 ہایدتی (Heydte) (۲) فردرس (Verdross) (۳) بربرلسی (Brierly) (۴)

- (۱) — Oppenheim, Leuterpacht — International Law — Vol. 1 — 8th Edition — London, New York, Toronto — 1955 — pag 544.

نا مپر دہ میگو یڈ :

The Formation of a new state is a metter of fact and not of law.

یہ معنی موصوف بوجود آمدن دولت را یک عمل واقعی

و غیر حقوقی میدانند .

- (۲) — Von der Heydte — Völkerrecht — 1. Bd. — Köln — 1958 — Seite 189.

- (۳) — Alfred Verdross — Die Verfassung der Völkerrechtsgemeinschaft — Wien Berlin — 1926 — Seite 125.

- (۴) — Brierly — International Law — 5th Edition — Oxford — 1955 — pag 129.

نا مپر دہ چنن می گو یڈ .

“ Whether or not a new state has actually to exist is a pure question of fact; and as international law does not provide any machinery for an authoritative declaration on this question”.

منسل (Menzel) (۱) و بربر (Berber) (۲) متفق القول بوده و مینگارند که بوجود آمدن دولت يك حادثه و اقعی و غیر حقوقی بوده و حقوق عمومی بین الدول صرف هنگامی بایکدولت سروکار پیدا میکند که دولت مذکور واقعاً پایه عرصه وجود گذاشته باشد.

بخاطر باید داشت که تشکل یکدولت یابه صورت تدریجی و یابه صورت ناگهانی تحقق خواهد پذیرفت. تشکل (۳) یکدولت خواه تدریجی و خواه ناگهانی باشد، امکان دارد. یا از طریق صلح و یا از طریق جنگ صورت گیرد. گذشته از آن ما باید در بین تأسیس یکدولت به صورت اصلی (Originar) (۴) و تا سیس یکدولت به صورت غیر اصلی (Derevativ) (۵) فرقی را قایل شویم. تأسیس یکدولت حالت اصلی خواهد داشت هرگاه دولت

- (۱) — Eberhardt Menzel — *Völkerrecht* — München, Berlin — 1962 — Seite 135.
- (۲) — Fredrich Berber — *Lehrbuch des Völkerrechts* — I. Bd. — München, Berlin — 1960 — Seite 223.
- (۳) — Brie — *Entstehung und Untergang der Staaten* — in Buch der Politik — 1. Bd. — sechste Abschnitt — Berlin, Leipzig — 1920 — Seite 54.
- (۴) — Eskin Holland — *Lectures of international Law* — London — 1933 — pag 90.
- (۵) — Ludwig Kämmerer — *Entstehung und Untergang der Staaten* — Giessen — Giessen — 1927 — Seite 36.

مذکور بالای يك ساحه لامالك تشكيل نمايد. (۱) مانند جمهوريت بورها (۲) که در سال ۱۸۳۷ در افریقای جنوبی بالای يك ساحه که قبلاً به هیچ کشور دیگری متعلق نه بود، تأسیس گردید. بر خلاف تأسیس یک دولت حالت غیر اصلی خواهد داشت، هرگاه دوات مذکور بالای يك ساحه که قبلاً به يك کشور دیگری متعلق بوده تشکیل گردد. (۳) برای تأسیس دول به صورت اصلی در دنیای کنونی دیگر امکانی وجود ندارد. زیرا تمام حصص مسکونه جهان در حیطه حکمفرمایی دولتی ممالک متعدد گیتی قرار دارند. البته امکان تشکیل دول به صورت غیر اصلی چه در حال حاضر و چه در زمان آینده همیشه موجود است.

ب - ۱ - قسم و وجود آمدن دول:

ب الف - تشکل از اثر انفکاک از کشور اصلی :-

این نوع تشکل زمانی مطرح بحث می‌گردد که يك حصه از ساحه یک دولت موجوده خود را مستقل سازد و خود دولت موجوده اصلی با حصص باقی خود کماقی السابق به صفت یک دولت پابرجا بماند. چنین يك انفکاک یا به موافقه دولت اصلی و یابدون موافقه وی از اثر جنگ (جنگ داخلی) یا انقلاب صورت خواهد گرفت. در صورت اولی از تشکل از اثر انفکاک

(۱) — Ullman — Völkerrecht — Tübingen — 1908 — Seite 133.

(۲) — Brierly — The Law of Nations — 5th Edition — Oxford — 1955 — pag 129.

(۳) — Eberhardt Menzel — Völkerrecht — München, Berlin — 1962 — Seite 135.

و نیز — Eskin Holland — Lectures of international Law — London — 1933 — pag 90.

اختیاری و در صورت دومی از تشکل از اثر انفکک اجباری سخن رانده شده
میتواند .

۱- تشکیل از اثر انفکک اختیاری :

این نوع تشکل طوریکه فوقاً اشاره شد به موافقه دولت اصلی صورت
گرفته و در حال حاضر حایز اهمیت زیادی میباشد. از سال ۱۹۵۵ به این سو
(۱) دول استعماری اکثریت قاطع مناطق تحت نفوذ و مستعمرات خود
را در قاره آفریقا، آسیا و امریکا در تحت تأثیر مفکوره ضد استعمار حسب
الخواهش خود به آزادی رسانیده اند. البته اعطای این آزادی ها مراحل
مختلفی را پیموده که مرحله اولی آن اعطای خود مختاری داخلی و مرحله
نهایی آن اعطای استقلال کامل به مناطق تحت تسلط بوده است. یکی از
مشخصات عمده تشکل دول ذریعه انفکک اختیاری همانا موجودیت قرارداد است
که بین کشور اصلی و دولت هنوز به آزادی نرسیده قبل از آزادی اش
به امضا میرسد. معمولاً در چنین قرارداد ها بین دولت اصلی و حکومت مؤقتی
کشور تشکیل شونده تمام مسایل مربوط به استقلال کشور مذکور و

(۱) برای مزید معلومات مراجعه شود به

- (۱) **Albert Hunold — Afrika und seine Probleme**
— Erlonbach, Zürich, Stuttgart — 1965 — von
Seite 342 bis 346.
- و نیز — **Helen Kitchen — A Handbook of Afriken**
Affairs — London, Dumnow — 1964.
- و نیز — **Steinberg — The Statesmans Jear Book** —
London — 1966.
- و نیز — **The International Jear Book and Statesm-**
ans Who's who — 14th Edition — London — 1966,

مناسبات آینده‌اش با دولت اصلی حل و فصل می‌گردد. مثلاً دولت مالدیو در سال ۱۹۶۵ به آزادی خود نایل شد. لیک قبل از آن بین انگلستان و حکومت موقتی کشور هنوز به آزادی نرسیده مالدیو قرارداد کولمبو (۱) امضا شده بود. گذشته از آن ممکن است بعضاً دولت اصلی نظر به همچو قراردادها تعهد بدارد تا به اصدار قوانینی که برای تأسیس کشور هنوز به آزادی نرسیده به حیث یک دولت مستقل ضروری باشد اقدام نماید. مثل قانون استقلال برما که به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۷ توسط انگلستان وضع گردید. انگلستان اصدار آنرا در پیمانی تعهد نموده بود که قبلاً به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۱۹۴۷ بین کشور مذکور و حکومت موقتی بر ما عقد گردیده بود.

۲- تشکیل از اثر انفکاک اجباری :

این نوع تشکیل دول طوریکه در بالا ذکر شد بدون موافقه و برخلاف خواهش دولت اصلی تحقق پذیرفته و هنگامی رونما می‌گردد که یک‌حصه از ساحه دولت موجوده خود را ازین دولت جبراً در اثر جنگ و یا انقلاب سجزا (۲) و مستقل سازد و خود دولت موجوده اصلی با ساحه مابقی کماکان به حیث یک دولت برقرار بماند و به موجودیت حقوقی دولت مذکور صدمه عاید نگردد. (۳) چون تشکیل دول ذریعه انفکاک اجباری قاعدتاً

(۱) — Steinberg — The Statesmans Year Book — London — 1966 — pag 171.

(۲) — Oppenheim — Lauterpacht — International Law — Vol. I — 8th Edition — London, New York, Toronto — 1955 — pag 157.

(۳) — Ludwig Kämmerer — Entstehung und Untergang der Staaten — Giessen — 1927 — Seite 70.

توسط جنگ، انفصال و انقلاب صورت میگیرد، پس باید قوه سلطه جدید برای آنکه بالای منطقه مجزاشده شالوده یکدولت جدید را ریخته بتواند واقعاً منطقه مذکور را در اختیار خود داشته باشد. برای اجرای این امر لازمست تا قوه سلطه سابقه از منطقه مجزا شده رخت بر بسته و به آن پیمانۀ عقب زده شده باشد که به برقراری مجدد آن از نگاه قضاوت منصفانه امیدی نرود. خاصتاً موجودیت دولت جدید قطعیت خواهد داشت. هرگاه دولت اصلی مساعی خود را جهت سرکوبی قوه سلطه جدید و تسخیر مجدد منطقه مجزا شده دنبال نه کند، علی الخصوص هرگاه عملیات نظامی در برابر قوه سلطه جدید صورت نگیرد.

تاسالهای قبل از جنگ عمومی دوم صرف نظر از نشو و نماي عده از مستعمرات بر تانوی پایه دومیون در تشکل دول از اثر انفکاک، انفکاک اجباری عمومیت داشت و در آن آوان دول استعماری قطعاً حاضر نبودند تا به مناطق تحت تسلط خود حسب الخواش خود آزادی بدهند. امثله تشکل دول از اثر انفکاک اجباری خیلی زیاد است. از جمله انفکاک اتازونی از انگلستان در سال ۱۷۷۶، انفکاک ممالک امریکای لاتین از هسپانیه در سال ۱۸۲۵، انفکاک بلژیک از هالند در سال ۱۸۳۰، ممالک بالقان از امپراطوری عثمانی در جریان قرن ۱۹ و انفکاک بنگله دیش از پاکستان در سال ۱۹۷۱، تذکار می باید.

۳- عدم انطباق تشکیل افغانستان با تشکل از

۱ اثر انفکاک اختیاری و اجباری

طوریکه تاریخ به ما وانمود میدارد افغانستان از قرون اولی به این طرف وجود داشته و در جریان تاریخ این کشور بدو آ به نام آریانا بعداً بنام خراسان یاد شده و از سال ۱۷۴۷ به این طرف بنا م کنونی

افغانستان (۱) یاد میگردد. یعنی چنین نبوده که افغانستان درین یکی دو قرن اخیر پایه عرصه وجود گذاشته باشد. یاک نگاه مختصر به تاریخ افغانستان سیر ساند که این کشور قبل از بوجود آمدن خود جزو وساحه یک مملکت دیگری نبوده که بعداً خود را از آن مملکت به موافقه و یا بدون موافقه وی جبراً مجزاً ساخته و لذا تشکله جنبه انفکاک اختیاری و یا اجباری را بخود گرفته باشد.

اینکه افغانستان در جریان تاریخ همواره وجود داشته و چنین نبوده که این کشور بدو آجز و قلمر و یک دولت دیگری بشمار رفته و بعداً خود را به موافقه دولت مذکور از پیکران جدا نموده و بدین ترتیب تشکله جنبه انفکاک اختیاری را بخود گرفته باشد، یک حقیقت کاملاً آشکار است. اما بانهم در ارتباط به مساعی انگلستان به غرض توسعه نفوذ در افغانستان در آغاز قرن ۱۹ و تحمیل پروتکتورات کشور مذکور بالای افغانستان در نیمه دوم قرن ۱۹ و بالاخره کسب استقلال خارجی افغانستان در سال ۱۹۱۹ ممکن است چنین تصور شود که با احراز این موقف اخیر الذکر افغانستان به حیث دولت تشکیل نموده و این تشکله جنبه انفکاک اختیاری داشته خواهد بود. در حالیکه نظر به تلاکرات آتی یک چنین تصوری درست نیست :

افغانستان از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ بعضی پروتکتورات انگلستان بوده و طوری که در فصل اول در بحث پروتکتورات گفتیم کشور پروتکتورات به صفت یک دولت مجهز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول بوده و جزو

(۱) — Karl Ploets — Ausug aus der Geschichte—
Würzburg — 1956 — Seite 919.

و نیز — Mohammad Alie — Progressive Afghanistan
— Lahore — 1933 — pa 73.

ساحه دولت پروتکتور محسوب نمیگردد. فلذا افغانستان در دوره
تحت الحمایگی به صفت یک کشور پروتکتورات حایز شخصیت حقوقی عمومی
بین الدول بوده و جزو ساحه دولت پروتکتوریعی انگلستان بشمار نمیرفت.
نظر به آن افغانستان که در سال ۱۹۱۹ به استقلال خارجی خود دنایل آمد نسبت
آنکه در دوره تحت الحمایگی جزو ساحه انگلستان نبود، پس به هیچ وجه
از جدا شدنش از پیکر انگلستان سخنی به میان آمده نمیتواند. ازین گفتار
برسی آید که در احراز استقلال خارجی افغانستان در سال ۱۹۱۹ نسبت آنکه
این کشور قبلاً به صفت دولت وجود داشت تشکله در سال ۱۹۱۹ از اثر
انفکالک قطعاً مطرح بحث شده نمیتواند. البته تشکله افغانستان در سال ۱۹۱۹ از
اثر انفکالک اختیاری در صورتی موضوع بحث شده میتواندست که اولاً افغانستان
قبل از احراز استقلال خارجی در جمله مقبوضات برتانیه به شمار میرفت
وثانیاً بدون جنگ و به موافقه برتانیه از پیکر کشور مبدکور مجزاشده و به
صفت دولت پایه عرصه وجود میگذاشت.

به همین ترتیب در جریان تاریخ چنین نیز نبوده که افغانستان قبل از
تشکله خود جزو ساحه یک مملکت دیگری به شمار رفته و بعداً خود پا از
پیکر آن کشور بدون موافقه وی از اثر استعمال قوه بسز ساخته ولذا تشکله
جنبه انفکالک اجباری را بخود گرفته باشد. لیک با نهم در
ارتباط به اینکه افغانستان در نیمه دوم قرن ۱۹ پروتکتورات انگلستان
گردیده و در سال ۱۹۱۹ بعد از غلبه در جنگ علیه انگلستان که بنام جنگ سوم
افغان و انگلیس مشهور است به کسب استقلال خارجی خود موفق شده ممکن
است چنین تصور شود که افغانستان با احراز این موقع در سال ۱۹۱۹ به حیث

دولت تشکیل نموده و این تشکلی جنبه انفکاک اجباری داشته خواهد بود. در حالیکه نظر به تذکرات آتی یک چنین تصویری درست نیست :

طوری که فوقاً اشاره شد افغانستان از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ با وصف داشتن موقف پروتکتورات انگلستان حایز شخصیت حقوقی عمومی بین الدول بود و جزو ساحت انگلستان به شمار نمی رفت. نظر به آن افغانستان که در سال ۱۹۱۹ با استعمال قوه و بعد از غلبه در جنگ علیه انگلستان به استقلال خارجی خود نایل آمد نسبت آنکه قبل برین در دوره تحت الحما یگی جزو ساحت انگلستان نبود پس به هیچ وجه از جاد شدنش از پیکر انگلستان حرفی به میان آمده نمیتواند. بنابراین با وصف استعمال قوه و بروز جنگ که منتج به استقلال خارجی افغانستان در سال ۱۹۱۹ شد نسبت آنکه این کشور قبلاً به صفت دولت وجود داشت، تشکلی در سال ۱۹۱۹ از اثر انفکاک اجباری مطرح بحث شده نمیتواند. البته تشکلی افغانستان در سال ۱۹۱۹ با در نظر داشت استعمال قوه و بروز اثر انفکاک اجباری در صورتی موضوع بحث شده میتواندست که افغانستان قبل برین در جمله مقبوضات انگلستان بشمار رفته و به صفت یک دولت وجود نمی داشت .

ب- تشکلی از اثر اتحاد چند کشور مستقل و عدم

۱. نطباق آن با تشکلی افغانستان

درین نوع تشکلی دول چند دولت مستقل با هم متحد می شوند به ترتیبیکه از شخصیت حقوقی عمومی بین دول خود بمقاد دولت متحده جدید تشکیل دست کشیده و دولت متحده مذکور را به حیث یک کشور جدید به میان آرند. اینکه کشور جدید تشکیل شکل یک دولت متحده و باشکلی یک دولت واحدی را داشته باشد بی تفاوت خواهد بود و وصف متمیزه

دولت جدیدالتشکیل که دولت مذکور را بیحیث یکدولت جدید جلوه گر می سازد این است که دولت مذکور حایز شخصیت حقوق عمومی بین الدول (۱) میگردد.

امثله قابل ذکر تشکیل دول ذریعه اتحاد چند کشور مستقل ذیلا خلاصه میگردد.
۱- اتحاد سیزده کشور امریکای شمالی در سال ۱۷۸۷ که اضلاع متحده امریکار ا بوجود آوردند.

۲- وحدت ممالک آلمانی در سال ۱۸۷۱ در تحت قیادت پروس که امپراطوری آلمان را بوجود آوردند که این امپراطوری تا سال ۱۹۱۸ یعنی تا ختم جنگ عمومی اول دوام نمود.

۳- اتحاد کانتونهای سویس در سال ۱۸۳۸ که جمهوری متحده سویس را بوجود آوردند.

۴- وحدت ممالک ایتالوی در سال ۱۸۶۱ در تحت قیادت ساردینیا که منجر به تأسیس یکدولت واحد ایتالیا گردید.

۵- اتحاد دو دولت نو به آزادی رسیده افریقائی یعنی تانگانیکا و زنجبار به تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۶۳ به صفت یکدولت متحده زیر نام دولت متحده تانزانیا.

کنون باید دید که تشکیل از اثر اتحاد چند کشور مستقل در مورد

(۱) مثلاً Oppenheim — Lauterpacht در اثرش
تحت عنوان Law of Nation — Vol. I — 7th Edition —
London, New York, Toronto — 1948 — pag 166. میگوید

“The Federal State is itself an international person, with all the right and duties of a sovereign member of Family of Nation”.

افغانستان صدق مینماید یا خیر؟

یک نگاه مختصر به تاریخ افغانستان میرساند که تشکل این کشور از اثر اتحاد چند مملکتی که قبلاً مستقل بوده باشند تحقق نیپذیرفته است یا به عبارت دیگر چنین نبوده که قبل از تشکل افغانستان به صفت دولت هریک از ولایات آن از قبیل کابل، قندهار، هرات، بدخشان و غیره دول جداگانه مستقل و مجهز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول بوده و بعداً این ولایات با دست کشیدن از شخصیت حقوق عمومی بین الدول و استقلال تام خود، افغانستان را به صفت یک دولت مجهز به حاکمیت تام به میان آورده باشند. البته تشکل افغانستان از اثر اتحاد چند کشور مستقل هنگامی مطرح بحث شده میتواند است که ولایات مختلف آن هر کدام قبلاً مانند دول آلمانی (۱) پیش از سال ۱۸۷۱ مجهز به شخصیت تام حقوق عمومی بین الدول بوده و حیثیت دول مستقل تام را داشتند و بعد از اثر اتحاد آنها افغانستان به صفت دولت، عرض وجود میکرد.

ج- تشکل از اثر تجزیه یک کشور و عدم

انطباق آن با تشکل افغانستان

این نوع تشکل دول با سقوط و نابودی قطعی یک دولت دیگر همراه بوده و وقتی و نما میگردد که بالای ساحه دولتی کشور نابود شده، از اثر تجزیه وی چندین مملکت نو بنیاد پایه عرصه وجود بگذارد

Dismembration

(۱) قبل از سال ۱۸۷۱ دول متعدد آلمانی از قبیل باویریا، هسن ساکسونی، بادن، ورتمبرگه و غیره هر کدام دول کاملاً مستقل و مجهز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول بوده و در سال ۱۸۷۱ همه این دول با دست کشیدن از استقلال تام خود وحدت آلمان را تحقق بخشیدند و امپراطوری متحده آلمان را بوجود آوردند.

(۱) خصوصیت مهم دیسمبریشن این است که دولت سابقه با تمام سازمان دولتی خود محکوم به فنا گشته و بالای اساحت دول جدیدی تشکیل نمایند. در غیر آن هرگاه بالای حصص مختلف دول جدیدی بنیان گذاری شده لیکن دوام دولتی کشور مذکور همچنان پابرجا بماند و دولت مذکور با اساحت مابقی خود کمافی السابق وجود داشته باشد، دیسمبریشن موضوع بحث نمیگردد. بلکه این چنین تشکیل دول، تشکیل از اثر انفکاک خواهد بود. مثلاً در سال ۱۹۱۸ ممالک فنلند، پولند و سه کشور بالتیک یعنی استونیا، لتونیا و لیتوانیا (این سه کشور در سال ۱۹۳۰ و دو باره به اتحاد شوروی ملحق گردیدند) از اثر مغلوبیت روسیه در جنگ عمومی اول ذریعه انفکاک از کشور مذکور تشکیل نمودند. بنابراین چون اتحاد شوروی با اساحت پهنای وسیع خود کمافی السابق پابرجا ماند. لذا نمیتوان بوجود آمدن دول فوق الذکر را ناشی از تجزیه دانست. از طریق دیسمبریشن دول جدیدی به میان خواهد آمد هرگاه دولت متحده Federation بایک دولت واحد به چند کشور نو بنیاد تجزیه شود یا هم بیک اتحاد دول Confederation

(۱) — Seidl — Hohenveldern — Völkerrecht —
Köln, Berlin, Bonn, München — 1965 — Seite
210.

و نیز — Alfred Verdross — Die Verfassung der
Völkerrechts — gemeinschaft — Wien, Berlin —
1926 — Seite 160.

و نیز — Eberhardt Menzel — Völkerrecht — Mün-
chen, Berlin — 1962 — Seite 196.

تبدیل گردد، مثلاً جمهوریت ملوئیک، در سال ۱۸۱۳ از یکدولت واحد به کنفدریشن سوئیس تبدیل گردیده بود (۱).

امثله تاریخی برای بوجود آمدن دول، از طریق دیسمبریشن انگشت شمار بود و تاریخ محض دیسمبریشن های ذیل را می شناسد :

۱- پدید آمدن یک تعداد کثیر دول خورد و بزرگ از اثر زوال امپراطوری روم باجرس در سال ۱۸۰۶ .

۲- بوجود آمدن سه کشور (۲) ائوادور، نیوگوانادا (نه بعدا به به کولمبیا تغییر نام یافت) و ونیزویلا از اثر تجزیه کولمبیای بزرگ در سال ۱۸۲۹-۱۸۳۰ .

۳- تشکیل ممالک (۳) گوستاریکا، گواتی مالا، هندوراس، نیگاراگوا و سلوادور از اثر تجزیه فیدراسیون امریکای مرکزی در سال ۱۸۳۹ .

۴- مثال برجسته و مهمتر از همه همانا تجزیه امپراطوری آستریا-هنگری به تاریخ ۳ اکتوبر ۱۹۱۸ میباشد که از اثر تجزیه امپراطوری مذکور به همین روز یعنی به تاریخ ۳ اکتوبر ۱۹۱۸ دولت نو بنیاد

(۱) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 96 — dritte Fottnote.

(۲) — Charles Fenwick — International Law — 3. Edition — New York — 19648 — pag 149.

(۳) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 96.

اطریش (۱) بتاريخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۱۸ دولت نو بنیاد چکوسلواکیا و متقارن همین ایام دو دولت جدید هنگری و یوگوسلاویا ظهور نمودند. کتون باید دید که تشکل از اثر تجزیه یک مملکت، در مورد افغانستان صدق مینماید یا خیر؟ یک نگاه مختصر به تاریخ کشور باستانی افغانستان میرساند که این کشور از اثر نابودی و تجزیه یک مملکت، به چندین کشور نو بنیاد، پایه عرصه وجود نگذاشته است. یابه عبارت دیگر چنین نبوده که قبل از بوجود آمدن افغانستان به صفت یک دولت مستقل و مجهز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول یک مملکت بزرگ تر و پهناوری بالای ساحات متعدد به شمول ساحه افغانی حکمفرمایی داشته و بعداً مملکت مذکور بنا بر علی اثر تجزیه از بین رفته و بالای ساحات مربوطه آن دول چندی به شمول

(۱) عقاید حاکی از این است که دولت نو بنیاد اطریش در سال ۱۹۱۸ یک دولت جدید بوده و با استر یا صا بقیه هم مانند نداشت. در زمینه مراجعه شود.

Ludwig Spiegel — Die Entstehung des tschecoslowakischen Staates — Prag — 1922 — Seite 2.

و نیز — Ingo von Mönch — *Verselbstständigung von Staatsteilen — im Wörterbuch des Völkerrechts* — Bd. — Strupp, Schlochauer — Berlin — 1962 — Seite 532.

و نیز — Alfred Verdross — *Entstehung von Neustaaten und der Neustaaten nach dem Weltkriege* — im Wörterbuch des Völkerrechts und der Diplomatie — Strupp — Berlin, Leipzig — 1924 — Seite 286.

و نیز — Josef Kune — *Die Anerkennung der Staaten und Regierungen im Völkerrecht* — Stuttgart — 1928 — Seite 42.

افغانستان تشکل نموده باشد. البته تشکل افغانستان از اثر تجزیه یک سملکت در صورتی مطرح بحث شده نمیتوانست که یک سملکت بزرگتر طوریکه اسرطوری آستریا، هنگری در سال ۱۹۱۸ از اثر مغلوبیت در جنگ عمومی اول به کشور های نو بنیاد اطریش، هنگری، چکوسلوواکیا و یوگوسلاویا تجزیه شده چندین کشور نو نیاد به شمول افغانستان مورد عکس العمل واقع (تجزیه) میگردد.

تشکل به اساس فیصله یک مجمع بین المللی

وعدم انطباق آن با تشکل افغانستان Adjudication

این قسم ظهور جدید تشکل دول، از سال ۱۹۰۵ به این طرف سوازی با تشکل دول از اثر انفکاک اختیاری و نما گردیده است. این تشکل نو ظهور وقتی جلوه گر شد، که موسسه ملل متحد به اساس تصاسیم خود مناطق تحت قیمومیت رابه آزادی و خود مختاری سوق داد. بنا بر آن درین جا منحیث ارتباط لازم می آید تا بدو آراجع به مناطق تحت قیمومیت معلوماتی ارائه گردد.

بعد از جنگ عمومی اول به اساس ماده ۲۲ اساسنامه (۱) جامعه ملل که به ماده ۱۱۹ پیمان صلح وارسای با آلمان از ۲۸ جون ۱۹۱۹ و به ماده ۹ پیمان صلح سیور (۲) با ترکیه از ۲ جولائی ۱۹۲۰ اتکا داشت، برای مستعمرات سابق آلمانی و مقبوضات سابق ترکی که از دو دولت مذکور مجزا ساخته بودند یک موقف جدیدی بنام ماندات (Mandat) بوجود آورده شد. تمام این مناطق که در آن آوان بنام مناطق ماندات یاد می شد در اختیار جامعه ملل گذاشته شد که جامعه مذکور به نوبه خود اداره مناطق مذکور رابه عهده یک عده از دول غالب گذاشت به ترتیبی که عراق، اردنیه هاشمیه،

(۱) — Friedrich Berber — Lehrbuch des Völkerrrechts — 1. Ed. — München, Berlin — 1960 — Seite 160.

(۲) — Littelfield — New outline History of Europe since 1815 — 16th Edition — New York — 1951 — pag 193.

فلسطین، تانگانیا، یک‌حصه توگو و یک‌حصه کامرون ماندات فرانسه - افریقای جنوب غربی، جرمنی، ماندات اتحادیه افریقای جنوبی - روند او بوروندی، ماندات بلژیک - جزایر ماریان و مارشال در بحر الکاحل، ماندات چایان - مجمع‌الجزایر بسمارک و منطقه قیصر و پلیم ماندات امترلیان بالا خره ساوای غربی ماندات نیوزیلند گردیدند (۱) .

ممالک فوق که بنام ممالک ماندات اریادی می‌شوند، سکف‌بودند تا راجع به اداره منطقه ماندات خود ده سالانه رابوری به کمیسیون مخصوص جامعه ملل که بنام کمیسیون ماندات اجرای وظیفه می‌کرد تقدیم بدارند. (۲) ناگفته نماند که ماندات‌ها به سه دسته یعنی (a , b , c) تصنیف شده بودند .

در حال حاضر به عوض کلمه مناطق ماندات، کلمه مناطق تحت قیمومیت (Trusteeship Territories) استعمال می‌گردد و در یونوی امر و زی‌شورای قیمومیت و وظیفه کمیسیون سابقه ماندات جامعه ملل را بیش می‌برد. بعد از جنگ عمومی دوم از اثر شکست ایتالیا در جنگ دوم مستعمره سابق ایتالوی یعنی لیبیا و صومال نیز در جمله مناطق تحت قیمومیت شامل گردیدند. مناطق ماندات اسبق و یا مناطق تحت قیمومیت امر و زحایز شخصیت حقوق

(۱) در برن رو و یلچا لمر - تاریخ جهان نو - جلد دوم نیویارن

۱۹۵۰-۱۹۵۶ ترجمه از انگلیسی بفارسی سال ۱۳۳۸ - صفحه ۱۳۷۵

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 107.

عمومی بین الدول بوده (۱) به ترتیبیکه اهلیت حقوقی داشته‌لیک از بدو فاقد اهلیت معاملاتتی بوده اند و اهلیت معاملاتتی شان توسط قیم آنها به معر ضا جری قرار میگیرد. البته بادر نظر داشتن وضع خاصی هر یک از منطقه تحت قیمومیت این سوقف تا زمان کفایت و پیشرفت سویه منطقه مذکور به سوی آزادی دوام نموده و بعد از آن منطقه مذکور به استقلال ملی خود نایل می گردد. روی این اصل ماندانتهای قسم (a) که مناطق بجز اشدۀ ترکیه بوده و نسبتاً پیشرفته تر بودند در دهه چهل و پنجاه با استقلال ملی خود واصل شدند یعنی عراق (۲) در سال ۱۹۳۲، سوریه و لبنان در جریان جنگ عمومی دوم (۳) اردنیه ها شیمیه در سال ۱۹۴۶ به آزادی ملی نایل گردیدند.

نئون بعد از ارائه معلومات فوق راجع به مناطق تحت قیمومیت پاید گفته شود که اثریت مابقی مناطق تحت قیمومیت از سال ۱۹۵۰ به این طرف به شکل ادیود یکا شن به آزادی ملی خود سوق داده شده اند که بدین ترتیب از سال ۱۹۵۰ تا حال سمالک ذیل که قبلا مناطق تحت قیمومیت محسوب می شدند به اساس فیصله جات متعدد اساسیه عمومی موسسه ملل متحد به آزادی

(۱) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 569.

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 108.

(۳) — Landman — New outline Hisline of the World since 1914 — 7th Edition — New York — 1949 — pag 232.

سلی خود نایل گردید، اند (۱).

- ۱- لیبیا (۲) به تاریخ ۲۳ دسمبر ۱۹۵۰.
- ۲- کسرون به تاریخ اول جنوری ۱۹۶۰.
- ۳- توگو به تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۶۰.
- ۴- صومال (۳) به تاریخ اول جولائی ۱۹۶۰.
- ۵- تانگانیکا به تاریخ ۹ دسمبر ۱۹۶۱.
- ۶- دودولت روند او بروندی به تاریخ اول جولائی ۱۹۶۲.
- ۷- ساموای غربی به تاریخ اول جنوری ۱۹۶۲.

(۱) — Dietrich Rauschning — Das Ende des Treuhandsystem der Vereinten Nation durch Staatswerdung der ihm unterstellten Gebiete — Jahrbuch für internationales Recht — 12. Bd. — Göttingen — 1965 — Seite 158 bis 185 namentlich Seite 161.

- (۲) لیبیا از سال ۱۹۱۲-۱۹۴۵ در جمله مستعمرات بشمار میرفت و از اثر مغلوبیت ایٹا لیا در جنگ ۱۹۴۵ می دوم از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۵۱ تحت قیمومیت انگلستان قرار داشت.
- (۳) صومال از سال ۱۸۸۵ تا سال ۱۹۴۵ در جمله مستعمرات ایٹا لیا بشمار میرفت و از اثر مغلوبیت ایٹا لیا در جنگ ۱۹۴۵ می دوم از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۶۰ در جمله مناطق تحت قیمومیت قرار گرفته و خود کشور ایٹا لیا بعیت قیم آن تعیین گردید، تا آنکه در سال ۱۹۶۰ با الحاق صومال بر تانوی بان به آزادی خود نایل گردید.

کنون باید دید که تشکل به اساس فیصله یک مرجع بین المللی (Adjudication)

در مورد افغانستان صدق مینماید یا خیر. ؟

از تفصیلات فوق برمی آید که تشکل دول به اساس محتوی مناطق تحت قیمومیت و مستلزم فیصله یک مرجع بین المللی میباشد، که مسلم این نوع تشکل دول به هیچ وجه در مورد افغانستان صدق نمی نماید. زیرا افغانستان عمواره به صفت یک دولت مستقل و مجیز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول وجود داشته و چنین نبوده که قبل از بوجود آمدن خود در جمله مستعمرات و یا مقبوضات کدام کشور بشمار رفته و بعداً از کشور مذکور مجزاً و تحت قیمومیت و متعاقباً از اثر فیصله یک مرجع بین المللی به استقلال ملی خود واصل شده باشد. البته تشکل افغانستان به اساس فیصله یک مرجع بین المللی در صورتی مطرح بحث شده میتواندست که این کشور مانند عراق (۱) و یا توگوچر و یا مستعمره یک مملکت دیگری بود و بعداً از مملکت مذکور مجزاً و برای چندی تحت قیمومیت قرار میداشت و متعاقباً به اساس فیصله یک مرجع بین المللی به آزادی ملی خود نایل می باشد.

ه- تشکیل بالای یک منقطه لامالک و

نظماً با آن با تشکل افغانستان

این نوع تشکل دول که سر بسوط به ادوار گذشته بوده و یگانه قسم تأسیس دول به صورت اصلی. *originaer* میباشد هنگامی رونمایگر درد که یک دولت بالای یک ساحه لامالک که قبلاً به هیچ یک دولت دیگری متعلق نبوده باشد سازمان یابد. بخاطر باید داشت که اکثریت تشکل دول در قرون اولی

(۱) — Littelfield — New outline History of Europe since 1815 — 16th Edition — New York — 1951 — pag 193.

و وسطی از همین نوع تشکیل بوده و اکثر جوامع قرون اولی و وسطی مانند آریانا، مصر، کده و آثور، چین، فنیکه، سیام، کمبودیا و غیره یا بالای ساحه مسکونه شان که تا هنوز سازمان دولتی نداشت و یا هم با مهاجرت به مناطق دوردست در آنجا که تا هنوز مردمان آن سازمان دولتی نداشتند به تشکیل دولت اقدام می نمودند. لیکن تشکیل دول بدین طریق در قرون جدیده و معاصر که از طرف مهاجرین در مناطق دوردست جامعه عمل پوشیده، انگشت شمار بوده و درین مورد تاریخ قرون جدیده و معاصر صرف تشکیل سه کشور را می شناسد.

۱- تأسیس دولت لایبریا در سال ۱۸۲۱ از طرف مهاجرین امریکائی که در سال ۱۸۴۷ نام جمهوریت لایبریا را بخود گرفت.

۲- تأسیس دولت ترانسوال یا جمهوریت بورها (۱) ذریعه مهاجرین هالندی موسود به بورها در سال ۱۸۳۷ این دولت در سال ۱۹۰۱ نسبت اشغال هالند (۲) از بین رفت.

۳- تأسیس کشور کانگو توسط مؤسسه بین المللی موسوم به کانگو که در کانگوه برلین منعقد ۲۳ فروری ۱۸۸۵ از طرف ممالک اروپائی به رسمیت شناخته شد. (۳) ناگفته نماند که کشور مذکور از سال ۱۸۸۵ تا سال ۱۹۰۸ با بلژیک یک پیوند اتحاد شخصی داشت (۴) و در سال ۱۹۰۸

- (۱) — Brierly — **International Law — 5th Edition** — Oxfod — 1955 — pag 129.
- (۲) — **Oppenheim, Laaterpacht — International Law — 8th Edition — Vol. I.** — London, New Yok, Torento — 1955 — pag 156.
- (۳) — Ullman — **Völkerrecht — Tübingen — 1908** Seite 123.
- (۴) — Josef Kuns — **Staatenverbindungen — Stuttgart — 1929 — Seite 247.**

رسمآیه بلژیک الحاق یافت، البته درین سنوات اخیر که مفکوره ضد استعمار اکثریت مناطق تحت استعمار را به آزادی ملی شان نایسل گردانید، کانگو نیز از آن بی نصیب نمانده و به تاریخ ۳۰ جون ۱۹۶۰ به آزادی ملی خود واصل شد (۱).

در اخیر باید متذکر شویم که برای تأسیس دول بصورت اصلی یعنی تشکیل دول بالای مناطق لامالک که مربوط به ادوار گذشته بوده در دنیای کنونی دیگر امکانی وجود ندارد. زیرا اتمامی حصص سکونه کرده ارض در جمله قلمرو دولتی دول متعدد جهان قرار دارد.

کنون باید تدقیق نمود که تشکیل بالای یک منطقه لامالک Terra nullius که یکانه قسم تأسیس دول به صورت اصلی سبب شد در مورد افغانستان صدق مینماید یا خیر.

بمطالعه و بررسی تاریخ افغانستان در ادوار قدیمه، طور واضح به این نتیجه میرسیم که در مورد تشکیل افغانستان به صفت دولت، تشکیل بالای یک منطقه لامالک کاملاً صدق نمی نماید. زیرا افغانستان در ادوار قدیمه مانند یک تعداد دیگر تمدن های آن زمان از قبیل چین، مصر، کلد و آثور و غیره به بایه دولت سازمان یافته بود. طوریکه تاریخ شاهد قول است، باشندگان این خطه یعنی آریائی ها، اوانل قرون اولی بالای ساحه متعلقه و محلر هایش شان به شکل قبیله وی و حشیره وی حیات به سر برده و شکل یک دولت را بخود نگرفته بودند. لیک در حوالسی دوعز ارسال قم باروی کار آمدن اولین سلسله آریائی یعنی پیش دادیان که سر

(۱) — Helen Kitchen — A Handbook of African Affairs — London, Dumnow — 1964 — pag 36.

سلسله آن یما بادشاه میباشد در یکی از بلاد صفحات شمال بنام بخدی بنای دولت آریانا را ریختند. یابه عبارت دیگر آریائی هادر حوالی دو هزار سال قم بالای ساحه بسکون نشان که قبل برین متعلق به هیچ کشوری نبوده و لذا مالک بود دولتی را بنیان گذاری نمودند، که در تاریخ بنام آریانا شهرت دارد. بنابراین افغانستان از قرون اولی به این طرف وجود داشته که بعد و آریانا و بعداً بنام خراسان یاد میشد و از سال ۱۷۸۷- به این طرف بنام کنونی افغانستان (۱) یاد میگردد. قابل یاد دهانیست که افغانستان از قرون اولی به این سو همواره بچیت یک دولت وجود داشته است. البته حاکمیت تمام افغانستان در طول تاریخ بعضاً از اثر تهاجم و تسلط ممالک اجنبی انتزاع یافته و برای مدت دراز یا کوتاه فاقد یک حکومت سر شری گردیده، اما این امر را نباید اسحای دولت افغانستان دانست زیرا که دولت رانه تنها حکومت وی بلکه ملت و قومش که به صورت دولت او را تائید شده باشد (۲) تمثیل مینماید.

- (۱) — Mohammad Allie — Progressive Afghanistan
— Lahore — 1933 — pag 73.
- (۲) — Karl Ploetz — Auszug aus der Geschichte —
Würzburg — 1956 — Seite 919.
- (۳) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Aufl-
age — Wien — 1955 — Seite 88.

فصل سوم

شناسائی افغانستان به صفت

یک دولت مستقل از

جانب سایر دول

۱- عمومیات پیرامون شناسائی دولت

الف مفهوم شناسائی :

شناخت يك معامله حقوقی يك جانبه بوده در حال حاضر در حیات بین المللی خاصاً در ارتباط به وجود آمدن دول و رويكار آمدن حكومات جديد حایز اهمیت فوق العاده زیادی بوده و بصورت روز افزون اهمیت بیشتری کسب مینماید. هر گاه يك وضع و یا يك ادعای معین از طرف يك کشور شناخته شود شناخت به مفهوم حقوقی تحقق می پذیرد، یکی از اثرات مهم شناخته آئست که دولت شناسنده وضع شناخته شده را در آینده مورد مناقشه قرار نه خواهند داد. هر حادثه بین المللی مثلاً بوجود آمدن يك دولت جدید، روی کار آمدن يك حكومت جدید در يك دولت، الحاق يك منطقه به يك کشور، اشغال يك منطقه از طرف يك کشور، نفوذ سیاسی يك مملکت در يك مملکت دیگر، يك قرارداد مشترك منعقد بین چند کشور و غیره پدیده های مهم بین المللی از جانب دول ثالث مورد شناسائی قرار گرفته می توانند. اما مهمتر از همه شناسائی ها شناخت دول و حكومات است که خاصاً در این سنوات اخیر بر اهمیت این هر دو شناسائی خیلی ها افزوده شده است و از همین رو این هر دو شناسائی قابل مطالعه میباشد. ليك در این جا ماقطع نظر از اهمیت آنها از نگاه ارتباط به موقف بین المللی افغانستان این هر دو شناسائی را تحت مطالعه قرار می دهیم. البته چون در این فصل شناسائی افغانستان به صفت يك دولت مستقل از جانب سایر دول مطرح است تنها شناخت دول را مورد مطالعه قرار داده و متعاقباً در فصل هفتم

در ارتباط به روی کار آمدن نظام فرخنده جمهوریّت در افغانستان و شناسائی این نظام از طرف سایر دول، شناخت حکومت را مطرح بحیث خود قرار میدهیم.

ب شناخت دول :

علاوه از سه عنصر متشکله دولت یعنی ساحه جمعیت و حکومت در حال حاضر شناخت برای احراز و تحکیم شخصیت بین المللی يك کشور رول فوق العاده مهمی را می بازی. زیرا شناسائی يك دولت از جانب سایر ممالک جهان برای استحکام موجودیت دولت سز نور تأثیر بارزی وارد مینماید. مثلاً در سال ۱۹۳۲ امپراطوری منچو کوبه همکاری و کمک جایان بنیان گذاری شد. (۱) اما چون این امپراطوری به استثنای چهار کشور (۲) یعنی چپان، آلمان، ایتالیا و سان سلوادور از طرف سایر ممالک شناخته نه شد. لذا فاقد يك علامه مهم شخصیت بین المللی یعنی شناسائی اکثریت ممالک جهان بوده و در استقرارش خلائی به مشاهده میرسید. در ارتباط به موضوع شناخت باید به این نکته عتف توجه شود که در شناسائی اهداف و مقاصد سیاسی کم و بیش از جانب دول شناسنده در نظر گرفته می شود.

طبق تعاملات بین المللی ممالک وقتی به شناسائی یک دولت جدیدالتشکیل می پردازند که در آن دولت بر علاوه عناصر متشکله دولت علایم لازمه شخصیت بین المللی مانند آزادی، استقرار سازمان دولتی، مداومت، احترام به

(۱) ژاک بیرن تاریخ عمومی جریبان های بزرگم تاریخ معاصر عصر جدیدی در تاریخ آغاز می شود قسمت دوم ۱۳۴۴ صفحه ۴۳۰

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage
— Wien — 1955 — Seite 186.

دسایر حقوق عمومی بین الدول و غیره موجود بوده و چنان بنظر رسد که دولت مذکور موجودیت خود را بر ای یک مدت مدیدی محافظه نموده خواهد توانست. زیرا در غیر آن هر گاه در حال فقدان یکی از علایم فوق یکسازمان بجهت دولت شناخته شود این شناخت و لو آنکه دولت در حال تشکیل هم باشد قبل از وقت، و مداخله در امور داخلی تلقی خواهد شد.

شناسائی های قبل از وقت خاصاً در زمان جنگ و یا جنگ داخلی رو نما میگردد
ارقیبیل :

شناسائی کمیته ملی پولند و چکوسلوا کیا به حیث حکومت دودولت مذکور در اواسط ۱۹۱۸ یعنی در جریان جنگ عمومی اول قبل از استقرار واقعی دولت پولند (۳) که به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸ و دولت چکوسلوا کیا (۴) که به تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۱۸ جاسه عمل پوشید.

شناسائی جمهوریت پاناسه (۵) در اثنای قیام اغتشاشیون پاناسه علیه کشوراصلی یعنی کولمبیا از طرف اتازونی در سال ۱۹۰۳ فقط چند روز پس از رو نما شدن اغتشاش. البته هدف ازین شناخت قبل از وقت اتازونی آن بود تا انفکاک

(۱) — Ludwig Kämmerer — Entstehung und Untergang der Staaten — Giessen 1927 — Seite 127.

(۲) — Ludwig Spiegel — Die Entstehung des tschechoslowa — Kischen Staates — Prag — 1922 — Seite 2.

و نیز — Ludwig Kämmerer — Entstehung und Untergang der Staaten — Giessen — 1927 — Seite 107.

(۳) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 136.

پانامه را از دولتمیاستریع بپخشید. و علت این انفکاک علاقه مفراطاً ناز و نی درحضر
 دانال پانامه بود و لذا جدا میلان داشت تا هر چه زودتر این انفکاک جامه عمل بپوشد.
 شناسائی حکومت و یتنام در هندچین فرانسوی در جنوری ۱۹۰۵ از طرف
 اتحاد شوروی یعنی قبل از انعقاد کنفرانس سال ۱۹۰۵ ژنو که در آن راجع
 به تشکیل دولت و یتنام شمالی موافقه بعمل آمد.

شناسائی اضلاع متحده امریکا (۱) در سال ۱۷۷۸ از طرف فرانسه یعنی در
 او اینکه هنوز انقلابیون آزادی خواه امریکائی علیه انگلستان میجنگیدند
 و کامیابی شان هنوز مسلم نبود.

بنابراین باید احتیاط لازمه بخرج داده شود تا با موجودیت علایم فوق الذکر
 شناسائی صورت گیرد. به همین دلیل هرگاه یک حصه از ساحه یک دولت به مقابل
 دولت مرکزی قیام نموده و جنگ انفصال را راه اندازند نباید اغتشاشیون مذکور
 بلادرنک از طرف سایر معالک به حیث دولت شناخته شوند، بلکه شناسائی شان
 هنگامی عملی شده میتواند که اغتشاشیون منطقه منفصله را واقعاً درست داشته
 و دولت مرکزی عملیات نظامی را در برابر ایشان معطل نموده و مساعی برای

۱- درین باره خاصتاً تیمادله مکتبیکه بین انگلستان و فرانسه در
 ارتباط به موضوع شناسائی تازونی توسط فرانسه صورت گرفته
 اما بخواهیم به سزائی میباشند، فرانسه حرکت خود را مبنی بر شناسائی
 تازونی ازین لحاظ به جا میداند که تازونی نه تنها آزادی خود
 را اعلان نموده بلکه واقعا مستقل بوده و انگلستان حاضر و قادر
 نیست تا تازونی را سرکوب و مغلوب سازد. درین باره مراجعه شود به:

Alfred Verdross — Anerkennung der Staaten

-- im Wörterbuch des Völkerrechts und der Dip-
 lomati — 1. Bd. — Strupp — Berlin, Leipzig —
 1924 — Seite 52.

سرکوبی اناثراروی دست نگیردو یا انقلاباوصف دوام جنگ از روی تضاد
منصفانه چنان استتباط گردیده بتواند که اغتشاشیون واقعا به استقرار سازمان
دولتی موفق شده و مغلوبیت مجددشان توسط دولت مرکزی بعیدود و راز
تصور خواهد بود. در حال تحقق هر دو مورد فوق سائر دول مجبور نیستند
انتظار بکشند تا اغتشاشیون از طرف دولت مرکزی شناخته شوند بلکه ایشان
خود میتوانند بدین امر تشبث ورزند. مثلاً بلژیک بعد از انفصال (۱) از هالند
در سال ۱۸۳۰ از طرف دولت بزرگ وقت در سال ۱۸۳۱ شناخته شد. در حالیکه
هالند، بلژیک را در سال ۱۸۳۹ شناخت. (۲) همچنان مستعمرات هسپانوی در
امریکای جنوبی و وسطی در سال ۱۸۱۰ به منظور انفکاک از هسپانیه قیام نموده
و جنگ بین قیام کنندگان و هسپانیه تا سال ۱۸۲۰ ادامه یافت. لیک قبل از خاتمه
مجاریات از سال ۱۸۲۱ به بعد کامیابی قیام کنندگان مسلم بوده و بنیان دولتی شان
سازمان یافته بود و امکان مغلوبیت مجددشان توسط قوای هسپانوی نمیرفت.
بنابر آن دول جدیدالتشکیل امریکای جنوبی و وسطی در سال ۱۸۲۲ از طرف

(۱) بلو یک بتاريخ ۴ نوامبر ۱۸۳۰ آزادی خود را اعلان کرده.

درین باره مراجعه شود به :

Friedrich Opüls — Belgien — im Wörterbuch
des Völkerrechts — 1. Bd. — Strupp, Schlochauer
— Belin — 1960 — Seite 60.

(۲) بلو یک در سال ۱۸۳۹ از طرف هالند به موجب معاهده لندن

شناخته شد. درین باره مراجعه شود به :

Josef Kuns — Die Anerkennung von Staaten
und Regierungen im Völkerrecht — Stuttgart —
1928 — Seite 89.

اتازونی (۱) شناخته شدند. در حالیکه هسپانیه سالیان درازی بعد از سال ۱۸۰۰ به شناسائی دول مذکور ببادرت و رزید .

معهد ایاید به این نکته عطف توجه شود که اغتشاشیون در دوران جنک های داخلی حایز یک شخصیت موقتی و گذری حقوق عمومی بین دول میباشند. (۲) مسلماً بادر نظر داشتن چنین شخصیت سا پر دول از جهات مختلفی متمایل میباشند تا با اغتشاشیون تماس قایم نمایند. بنابراین چنین تعاملی حکمفرما شده که تا زمان ادایه عملیات نظامی اغتشاشیون صرف به صفت پارت متحارب شناخته می شوند. واضح است که هر گاه اغتشاشیون در جنک غالب شوند متعاقباً به صفت دولت شناخته خواهند شد. و الی در صورت مغلوبیت شناخت شان به صفت پارت متحارب نیز فاقد اهمیت میگردد .

ناگفته نباید گذاشت که از نگاه حقوق عمومی بین الدول نه برای سایر دول کدام مکلفیت مبنی بر شناسائی و نه برای دولت جدید تشکیل کدام حق مبنی بر شناسائی سراغ شده میتواند. (۳) و نیز باید متذکر شویم که اکثر ابعاد از شناسائی دولت شناسنده؛ دولت شناخته شده روابط دیپلوماسی قایم مینماید. اما در زمینه کدام

(۱) — Charles Fenwick — International Law — 3.

Edjition — New York — 1948 — pag 140.

و نیز — Littlefield — New outline History of Europt since 1815 — 16th Edition — New York — 1951 — pag 18 — 19.

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 85.

(۳) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 58

مکلفیت حقوق عمومی بین الدول برای دولت شناسنده وجود ندارد (۱) صرف نظر از سایر ملحوظات امکان آن سیر و دکه دولت شناسنده از نگاه صریح جوئی نخواهد بود و دولت شناخته شده مناسبات دیپلماتی قایل نماید .

قابل یادها نیست که طبق عقاید حاکمه، شمول یک دولت در موسسه ملل متحد شناسائی دولت مذکور را ذریعۀ همان اعضای موسسه ملل متحد باری آورد که اعضای مذکور تا این زمان آن دولت را نه شناخته باشند. (۲) زیرا از شمول یک دولت در موسسه ملل متحد چنان استناد میکنند که یک دولت به مفهوم حقوق عمومی بین الدول، عرض وجود نموده است. معذالک احتمال آن سیر و دکه بعضی از اعضای موسسه ملل متحد با دولت جدید شمول روابط حسنه نداشته، مانند دول عربی در برابر اسرائیل و لذا مخالف آن باشند تا سیاد از شمول دولت جدید الشمول در موسسه ملل متحد چنین مفکوره خلق شود که آنها نیز دولت مذکور را شناخته اند. بنابر آن ممکن است، ایشان به غرض جلوگیری از خلق شدن چنین مفکوره توسط میان نامه اعلام بدارند که با وصف شمول آن کشور در موسسه ملل متحد

(۱) عقاید حاکمه از همین نظر طرفداری می کنند. مثلا مراجعه شود به :

Josef Kuns — Die Anerkennung von Staaten und Regierungen im Völkerrecht — Stuttgart — 1928 — Seite 95 und 159.

(۲) مثلا مقایسه شود به :

Friedrich Berber — Lehrbuch des Völkerrechts — 1. Bd. — München, Berlin — 1960 — Seite 231.

عدم شناسائی کشور مذکور توسط ایشان محفوظ بوده و آنها آن دولت را گمانی
السابق نه شناخته‌اند (۱) .

بعضاً ممکن است شناخت دول نو بنیادیکه از اثر تجزیه یک کشور و یا از
از اثر انفکاک از کشور اصلی بوجود آمده باشند، بشرط و طبع قبولی و پرداخت یک
قسمت معین از دیون ذمگی دولت قبلی و یا اصلی که حصه آنها میرسد گردد. لذا
احتمال دارد که تا زمان قبولی و یا پرداخت قروض معین ذمگی دول جدید
التشکیل، شناخت آنها از طرف ممالک داین معطل گردد و بعد از آنکه دول جدید
التشکیل مذکور قروض معین ذمگی خود را قبول نموده و یا پرداخت کنند شناخت
شان از طرف ممالک داین عملی گردد. مثلاً ممالک امریکای جنوبی و سرکزی در
سال ۱۸۲۵ خود را از کشور اصلی یعنی اسپانیه سجز ساخته بودند. بعد از تعهد
پرداخت حصه معین ذمگی خود از قروض اسپانیه از طرف ممالک داین شناختشان
صورت گرفت .

معمولاً ممالک باروی دست گرفتن عملیه‌های ذیل به شناسائی یک دولت جدید
ببابت سیورزند.

(۱) مثلاً در سال ۱۹۲۰ کولمبیا به این شرط در جامعه ملل
عضویت اختیار نمود که عضویتش در این جامعه نباید چنین تلقی
گردد که کولمبیا جمهوریت با نامه را به صفت یک دولت مستقل
شناخته است. همچنان در دوران عضویت اتحاد شوروی در جامعه
ملل یعنی از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ یک عدم از اعضای جامعه ملل
که تا آن زمان اتحاد شوروی را برسمیت نشناخته بودند، این
عدم شناسائی خود را با وصف عضویت اتحاد شوروی در جامعه
ملل محفوظ نگه داشته .

۱- به موجب صدور اعلامیه مبنی بر شناخت از طرف کشور شناسنده که این عملیه نسبت به سه عملیه آتی الذکر دیگر بیشتر عمومیت دارد .
 ۲- به اساس امضای قرارداد (۱) مبنی بر شناسائی بین کشور شناسنده و کشور جدید تشکیل .

۳- ذریعه قایم شدن مناسبات دیپلوماسی بین دولت شناسنده و دولت جدید تشکیل بدون امضای عهدنامه قبلی مبنی بر شناسائی .

۴- به اساس روی دست گرفتن عملیه ارتباطی از جانب يك دولت با دولت جدید تشکیل. مثلاً ذریعه عقد يك پیمان تجارتي وغيره. اگر چه قاعدتاً از تبارز چنین يك عملیه ارتباطی شناخت استنتاج شده میتواند. مگر درین سنوات اخیر روش بعضی از ممالک که با وصف عدم شناسائی همدیگر کم و بیش وجسته جسته باهم عملیه ارتباطی را انجام داده اند استثنائی را از این قاعده رونما ساخته است. طوری که همه میدانیم تاهنوز کوریای شمالی و ویتنام شمالی از طرف اتازونی و

(۱) مقایسه شود ماده اول قرارداد منعقدہ بین افغانستان و انگلستان از تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ در کابل .

Nouveau Recueil General de Traits — Serie
 III — Vol. 12 — 1924 — pag 587 to 596 —
 Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

و نیز مقایسه شود ماده اول قرارداد منعقدہ بین افغانستان

و اتحاد شوروی از تاریخ ۲۷ فروری ۱۹۲۱

Nouveau Recueil General de Traits — Serie
 III — Vol. 18 — 1928 — pag 313 — Heinrich
 Triepel Triepel and Friedrich Martens.

و نیز مقایسه شود ماده اول قرارداد بین افغانستان و ترکیه

از تاریخ اول مارچ ۱۹۲۰

Nouveau Recueil General de Traits — Series
 III — Vol. 15 — 1926 — pag 3 — Nr. 1. —
 Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

همچنان اسرائیل از طرف ممالک عربی و یک‌عده دیگر از ممالک اسلامی به رسمیت شناخته نشده اند. لیک بانیم بعضاً ضرورت پیدا شده تا گاهگاهی با ممالک شناخته شده مذکور تماس برقرار شود. بنابر آن برای آنکه چنین تماس‌های غیر قابل اجتناب شناسائی تلقی نگردد، ممالکی که جداً خواهان عدم شناسائی طرف مقابل میباشند در حین تماس صریحاً اعلام میدارند که این تماس به هیچ وجه نباید شناخت تعبیر شود و عدم شناسائی کشور شناخته نشده طرف مقابل طرف تو مطایشان کما فی السابق محفوظ است مثلاً به همین ترتیب قرار داد ستار که سال ۱۹۵۳ کوریا (۱) شناخت هر دو کوریا قرار داد ستار که سال ۱۹۵۳ ژنوراج به هند چین شناخت هر دو و بنام راتوسط همان ممالکی که آنها را شناخته بودند و همچنان بیما نهی ستار که سالهای ۱۹۳۸-۱۹۵۶ اسرائیل و ممالک عربی شناخت اسرائیل را توسط ممالک عربی معنی نمی داد.

(۱) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. —
Stuttgart — 1958 — Seite 143.

۲- اقدام سایر ممالک به شناسائی دولت افغانستان

طوریکه در فصل دوم مفصلاً بیان شد افغانستان به موجب امضای دو قرارداد با انگلستان یعنی یکی قرارداد متارکه اوگوست ۱۹۱۹ و اوپندی و دیگری قرارداد صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل به استقلال تام ملی خود واصل شد. بعد از امضای این هر دو معاهده در راه شناسائی افغانستان به صفت یک دولت مستقل از طرف سایر ممالک جهان هیچ گونه ممانعت وجود نداشت. خصوصاً اینکه انگلستان به موجب ماده اول قرارداد صلح کابل منعقد ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ افغانستان را به رسمیت شناخت. سایر ممالک در شناسائی افغانستان به صفت یک دولت مستقل دست آزاد داشتند. افغانستان بعد از سال ۱۹۱۹ از طرف دول شناسنده به اساس امضای پیمانهای دوستی و افتتاح روابط دیپلماتی برسمیت شناخته شد. با آنهم عده از ممالک، افغانستان را به موجب صدور یک اعلامیه مبنی بر شناسائی برسمیت شناختند.

قابل یاد دهانیست که حکومت افغانی بلافاصله بعد از امضای قرارداد متارکه اوپندی به منظور جلب توجه برای شناسائی دولت افغانستان یک هیئت دیپلماتی را به اروپا اعزام نمود. این هیئت با مقامات مربوطه دول اروپائی مذاکره نموده و دول مذکور افغانستان را به حیث یک دولت مستقل تام برسمیت شناخته و با افغانستان پیمانهای برقراری روابط دیپلماتی به امضای رسانیدند. (۱) به همین ترتیب پیمانهای دوستی و افتتاح روابط دیپلماتی با ایران، ترکیه و یک عده از دول دیگر آسیائی و اروپائی انعقاد

(۱) — Bruno Seifert — Der Anteil Deutschlands an der wirtschaftlichen Entwicklung Afghanistans — Stuttgart — 1926 — Seite 6.

یافت و بالاخره افغانستان به موجب امضای قرارداد ۳ مارچ ۱۹۳۶ از طرف اوضاع متحده امریکابه رسمیت شناخته شد. یک نگاه به تاریخ روابط دیپلماتی افغانستان در فاصله زمان بین هر دو جنگ عمومی یعنی در بین سنوات ۱۹۱۹ و ۱۹۳۹ سیر ساند که در بین سنوات مذکور افغانستان از طرف اکثریت قاطع دول جهان به صفت یک دولت مستقل تام به رسمیت شناخته شده بود. گذشته از آن چون افغانستان عضو غر دو موسسه دایمی جهانی یعنی جامعه ملل اسبق ژنو و موسسه ملل متحد امر و زی بوده بادر نظر داشت اینکه طبق عقاید حاکمه شمولیک دولت در دیکه موسسه دایمی جهانی شناسائی دولت مذکور را ذریعه عمان اغضای موسسه مذکور بامری آر د که اغضای مذکور تا این زمان آن دولت را نه شناخته باشند افغانستان از طرف تمامی اغضای جامعه ملل اسبق ژنو و موسسه ملل متحد کنونی بر رسمیت شناخته شده است. (۱) بنا بر این برای شناسائی افغانستان توسط سایر ممالک جهان شمولیت این کشور در سال ۱۹۳۶ در جامعه ملل (۲) اسبق ژنو و در سال ۱۹۳۶ در موسسه ملل متحد امر و زی حایز اهمیت بسزائی میباشد. البته افغانستان عضو اصلی جامعه ملل اسبق ژنو نبوده و در سال ۱۹۳۳ به عضویت جامعه مذکور پذیرفته شد. به همین ترتیب افغانستان در جمله اغضای اصلی موسسه ملل متحدیه شمار نمیرفت و بلکه در سال ۱۹۳۶ (۳) مطابق ماده چهار جمله اول اساسنامه موسسه مذکور به عضویت آن موسسه پذیرفته شد.

(۱) — Paul Guggenheim — Lehrbuch des Völkerrechts — 1. Bd. — Basel — 1948 — Seite 183 — 184.

(۲) — Ames Peasler — Constitution of Nations — Vol. I — Afghanistan to Finland — pag 19 — 34.

(۳) — United Nations Year Book — 1946 — 1947 — pag 416.

۳ - دوشکل شناخت دیفاکتو و دیژور در ارتباط

به شناسائی دولت افغانستان

الف - عمومیات راجع به شناخت

(defacto) مو قتی و dejure قطعی :

مناسبات بین المللی ایجاب آنرا مینماید تا روابط بین دول شناسنده و شناخته شده بريك اساس محکم و متبني استوار بوده و مسلم آخوش آیند نخواهد بود عرگاه شناختی که بیک سراتبه انجام پذیرفته نظر به شرایط متغیر و غیر مداوم سیاسی دوباره واپس گرفته شود. بنابراین از نگاه حقوق عمومی بین الدول مسالکی که یکبار بوجو داده و شناخته شده اند لزوم شناخت مجدد راندارند. کشور بیکه بیک سراتبه در جامعه بین المللی جا گرفته قاعدتاً تا زمانیکه واقعا و به مفهوم حقوق عمومی بین الدول نابود نکرده در آن جامعه باقی خواهد ماند. بنابراین قطع مناسبات دیپلماسی و حتی بروز جنگ که در آن طرفین متحارب عمدیگر خود را به حیث دولت معامله میکنند شناختی را که بیک سراتبه تحقق پذیرفته منسوخ نمی سازد. (۱) با وصف آن حقوق عمومی بین الدول در زمینه بیک استثنائی را به شکل شناخت (defacto) یا مو قتی قایل شده است. البته شناخت دیفاکتو، نیز این مطلب را افاده میکند که دولت شناخته شده صفت دولت را دارا بوده و کشور شناسنده حاضر است باوی مناسبات قایم نماید. بیک در تحت بیک شرط و آن اینکه چون کشور شناسنده نظر به شرایط و اوضاع فعلی مداومت و استقرار دولتی مملکت شناخته شده را به صورت قطعی تشخیص داده نمیتواند لذا برایش مجاز باشد تا در صورتیکه اوضاع و حالات درآینده خلاف انتظارات وی رنگ دیگری را بخود بگیرد، شناخت خود را واپس

(۱) — Georg Dahm — Völktrrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Stjtt 147.

بستانند. از همین لحاظ شناخت دیفا کتو مؤقتی یوده و قابل واپس ستانیدن است. (۱) بر خلاف شناخت *de jure* یاقطعی نه از نگاه ماعتیت حقوقی باشناخت دیفا کتو هیچ گونه تفا وئی ندارد، قابل واپس ستانیدن نیست. البته اکثریت شناخت ها شکل دیژور میباشته باشدلیک بعضاً امکان دارد که قبل از شناخت دیژور شناخت دیفا کتو صورت گیرد. (۲) یعنی شناخت دیفا کتو پیشقدم شناخت دیژور باشد مثلیکه در سال ۱۹۳۸ اسرائیل از طرف اتازونی و همچنان اندونیزیا بر حسب معاهده تاریخی ۱۵ نوامبر ۱۹۳۸ لینگاجاتی از طرف هالند (۳) بدو ابه صورت دیفا کتو شناخته شده بودند. شناخت دیژور معمولاً وقتی صورت خواهد گرفت که دولت شناسنده بادر نظر داشتن واقعیت اوضاع به حدس قریب به یقین چنان تشخیص دهد که اوضاع و حالات فعلی همچنان پایربانده و دولت مورد نظر شناخته شده موجودیت خود را برای یک مدت مدیدی محافظه نموده خواهد توانست. ناگفته نماند که اثرات شناخت دیفا کتو و شناخت دیژور تقریباً با هم مساویست طوریکه فوقاً اشاره نمودیم شناختی که یکسراتبه انجام پذیرفته تا زمانیکه یکدولت واقعاً و به مفهوم حقوق عمومی بین الدول ناپدید نگردد

(۱) — Seidl Hohenveldern — *Völkerrecht* — Köln, Bonn, München, Berlin — 1965 — Seite 120.

(۲) — Alfred Verdross — *Völkerrecht* — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 187.

(۳) ماده اول قرار داد لینگاجاتی حکومت ۱۹۳۸ وی

اندونیزیا را بحیث (defacto Autorität) درجا و مادورا

وسوماترا و انومود کرده بود.

پایر جا خواهد ماند. بنابراین چون شناخت ولودیتز و رهم باشد به واقعیت بستگی دارد. پس در صورت از بین رفتن و نابودی دولت شناخته شده به معنی واقعی و به مفهوم حقوقی عمومی بین الدول، شناخت دول مذکور نیز اهمیت خود را می‌بازد. مثلیکه شناخت سه کشور بالتیک یعنی استونیا، لیتونیا و لیتوانیا بعد از انضمام آنها در سال ۱۹۴۰ به اتحاد شوروی (۱) فاقد اهمیت گردید. در زمینه باید این نکته علاوه شود که شناسائی موفق بعد از ناپدید شدن دولت شناخته شده معنی واپس ستانیدن شناخت دولت مذکور را نیز افاده نموده می‌تواند. ناگفته نماند که واپس ستانیدن شناخت صرف بیانیه وی می‌باشد.

(۱) سه کشور بالتیک یعنی استونیا، لیتوانیا و لیتوانیا بعد از جنگ عمومی اول در سال ۱۹۱۸ با سقوط رژیم تزاری در روسیه و مغلوبیت آن کشور در جنگ از اثر انفکاک از اتحاد شوروی عرض وجود نمودند که البته از طرف اکثریت ممالک شناخته شدند. لیک چون هر سه دولت مذکور در سال ۱۹۴۰ از اثر موافقه اتحاد شوروی و آلمان نازی به اتحاد شوروی ملحق گردیدند. لذا بدین ترتیب موفق دولتی خود را از دست داده و لذا شناخت آنها که قبلاً از طرف سایر ممالک صورت گرفته بود نیز فاقد اهمیت گردید.

ب - شناسائی افغانستان توسط سایر ممالک شکل دیژور داشته است

طوریکه فوقاً اشاره نمودیم شناخت دیژور معمولاً وقتی صورت خواهد گرفت که دولت شناسنده بادر نظر داشتن واقعیت اوضاع به حدس قریب به یقین، چنان تشخیص دهد که اوضاع و حالات فعلی همچنان بابر جا مانده و دولت مورد نظر شناخته شده موجودیت خود را برای یک مدت مدیدی محافظ نموده خواهد توانست. بنابراین اینکه سایر ممالک بعد از احراز استقلال افغانستان این کشور را بدون قید و شرط برسمیت شناختند واضح است که شناسائی شان شکل دیژور داشته است. زیرا ممالک شناسنده یقیناً چنان تشخیص داده بودند که اوضاع و حالات فعلی هم چنان بابر جا مانده و افغانستان موجودیت خود را به صفت یک دولت برای مدت مدید نامعلومی حفظ نموده میتواند. البته واضح است که بعد از آنکه انگلستان حسب ماده اول (۱) قرار داد صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل، افغانستان را به رسمیت شناخت در سنوات بعدی آن، سایر ممالک با اعتقاد بعهدهات برقراری و ابظدیوماسی با افغانستان این کشور را به رسمیت شناختند. تمامی این شناسائی ها شکل دیژور را داشت و در واقع امر باید همین طور هم می بود. لیک جالب برای ما آنست که افغانستان بعد از امضای قرار داد بتاریخ اوگوست ۱۹۱۹ را ولیندی و قبل از امضای قرار داد صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل یعنی در فاصله زمان بین

(۱) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie
III — Vol. 12 — 1924 — pag 587 to 596 —
Heinrich Triepel and Friedrich Martens.

این هر دو پیمان از طرف يك تعداد ممالک بر سمیت شناخته شده و بآنها معاهدات برقراری روابط دیپلماتی را امضاء نمود. چنانچه قبل از امضای قرارداد صلح کابل با انگلستان به تاریخ ۲۸ فروری ۱۹۲۱ با اتحاد شوروی به تاریخ اول مارچ ۱۹۲۱ با ترکیه (۱) بتاريخ ۲۲ جون ۱۹۲۱ با ایران (۲) و بتاريخ ۳ جولائی ۱۹۲۱ با ایتالیا (۳) معاهدات برقراری روابط دیپلماتی را به امضاء رسانید.

نکته جالب و قابل توجه اینکه شناسائی ممالک مذکور که قبل از انعقاد قرارداد صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل تحقق پذیرفته حاکی از شناخت بدون قید و شرط بود و لذا شکل شناخت دیژ و راداشته است. اینکه ممالک مذکور در فاصله زمان بین قرارداد ستار که را ولپندی و قرارداد صلح کابل یعنی قبل از انعقاد پیمان صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل به شناسائی افغانستان بدون قید و شرط (م) به شکل دیژ و اقدام نمودند. مسلماً دلیل آن این بوده که

- (۱) — Nouveau Recueil General de Traits — Serie III — Vol. 15 — 1926 — Nr. 1. — pag 3 — Heinrich Triepel and Friedrich Martens.
- (۲) — League of Nations Treaty Series — Vol. 33 — pag 286 — Nr. 853.
- (۳) — Josef Schwager — Die Entwicklung Afghanistans also Staat und seine zwischenstaatliche Beziehungen — Leipzig — 1932 — Seite 62 — 65.

(۴) مقایسه شود — ما ده اول قرارداد منعقد ه بین افغانستان و اتحاد شوروی از تاریخ ۲۸ فروری ۱۹۲۱ و ما ده اول قرارداد منعقد ه بین افغانستان و ترکیه از تاریخ اول مارچ ۱۹۲۰.

افغانستان با غلبه در جنگ علیه انگلیس ها و انعقاد قرارداد راولپندی موجودیت خود را به صفت یک دولت مستقل تمام تثبیت نموده و به آزادی سیاسی خود نایل آمده بود. لذا با در نظر داشتن واقعیت اوضاع تصور آن نمیرفت که انگلستان وضع فعلی را دوپاره به مفاد خود تغییر بدهد. البته برعکس هرگاه شرایط و اوضاع واقعاً طور دیگری می بود و یا ممالک شناسنده مذکور شرایط و اوضاع موجود را به صورت نادرست طوری دیگری حدس زده و بنا بر دلیل اولی و یا هم بنا بر دلیل دومی مداومت و استقرار دولتی افغانستان را نزد خود به صورت قطعی تشخیص داده نمی توانستند، در چنین صورتی به شناخت افغانستان به شکل ذیفاکتو مبادرت می ورزیدند. لیک طوری که میدانیم جریان رنک دیگری داشت زیرا از یک طرف واقعیت اوضاع با غلبه افغانها در جنگ علیه انگلیس ها و انعقاد قرارداد راولپندی به مفاد افغانستان بوده و از طرف دیگر ممالک شناسنده مذکور واقعیت اوضاع را نزد خود صحیح ارزیابی نموده و در آن ای که هنوز قرارداد صلح ۲۳ نوامبر ۱۹۲۱ کابل نه به موجب ماده اول آن انگلستان استقلال کامل سیاسی افغانستان را برسمیت شناخت انعقاد نیافته بود به شناخت افغانستان بدون قید و شرط به شکل دژور اقدام ورزیدند.

۴ - دو نظریه راجع به شناخت یعنی نظریه شناخت دیکلراتیف و کونستیتوتیف در ارتباط شناسائی افغانستان

الف - عمومیات راجع به نظریه شناخت declarativ بیانیه‌وی و (constitutiv) ابداعی :

شناخت که در حال حاضر در استحکام بنیان دولتی رول بازری میبازد در نزد همه علمای حقوق بین الدول حایز اهمیت زیاد میباشد که البته برخی از ایشان به آن ارزش فوق العاده فراوان قایل بوده و عده دیگر آنها به آن تقدیرها اهمیت فراوان قایل نمی‌باشند. بنابراین بادر نظر داشتن این هر دو ارزیابی مادر حقوق عمومی بین الدول بدو نظریه مهم راجع به شناخت برخورد می‌نمایم

الف) نظریه شناخت بیانیه‌وی:

طوری که در حقوق خصوصی قاضی در یک قضیه اختلافی به مفاد یکی از طرفین مناقشه مثلاً در یک دعوی قرضه یا به مفاد داین و یا به مفاد مدیون فیصله صادر نموده و گویا وضع حقوقی سابقه را (قبل از دعوی حتماً یکی از طرفین مناقشه یعنی یاد این و یا مدیون حق بجانب بوده و وضع از این دو حالت به هیچ وجه خارج نمی‌باشد) توسط یک قرار بیانیه‌وی روشن ساخته و لذا یک حالتی حقوقی جدیدی را که قبل برین قطعاً وجود نداشته خلق نمی‌کند. همچنان در حقوق عمومی بین الدول مطابق نظریه شناخت بیانیه‌وی شناسائی یک وضع حقوقی جدید را خلق نکرده و بلکه محض تثبیت سیدارده که کشوری که جدیداً پایه عرصه وجود گذاشته واقعاً

یکدولت است. پس مطابق این نظریه شناسائی محض یک وضع حقوقی سابقه یعنی بوجود آمدن یکدولت جدید را تبهت (۱) میدارد.

نظر به شناختن دیکلر ا تیف ده از جانب غده از دانشمندان مانند کونس (۲) *kuns* شتری زووار (*strisowar*) عایل بورن (*Heilharn*) دی پنا (*Diena*) سل *scelle* بالادوری (*Balladoe*) و غیره مذاقعه می شود بطبی ا افاده میکنند نه یکدولت به مجرد بوجود آمدن حایز شخصیت حقوق عمومی بین الدول گشته و البته بعد از شناسائی از تطبیق یک سلسله حقوق بهره مند میگردد. مثلاً میتواند با ممالک شناسنده مناسبات برقرار سازد.

ب (نظر به شناخت ابداعی :

طوری که در حقوق خصوصی قاضی در یک فضایه اختلافی و بایک دعوی یک وضع حقوقی سابقه را که اصلا وجود ندارد تثبیت نموده و بلکه نظر به فیصله خود یک وضع حقوقی نامالاجدید مانند طلاق، جدائی و صایت و غیره را بوجود می آورد. عمده چنان در حقوق عمومی بین الدول مطابق نظریه شناخت ابداعی اصلا یکدولت بعد از شناخت از طرف سایر ممالک ناسب وجود نموده و حایز شخصیت حقوق عمومی بین الدول میگردد. یا به عبارت دیگر مطابق این نظریه در اثر شناسائی یک وضع حقوقی جدید یعنی یکدولت خلق میشود. نظریه شناخت

(۱) — Von der Hytte — Völkeerecht — 1. Bd. — Köln — 1958 — Seite 192.

(۲) — Josef Kuns — Anerkennung von Staaten und Regierungen im Völkerrecht — Stuttgart — 1928.

کوئستیتو تیف که حامی جدی شناخت بوده و از جانب عده‌ای از علمای آنند ترپیل (Triepel) انسیلوتی (Anzilotti) ستروپ (Strapp) لاوترپاخت (Lauterpacht) (۱) کلسن (Kelsen) و غیره مدافعه می‌شود، و انمود میدارد که شخصیت حقوقی عمومی بین الدول یک کشور منوط و مربوط به شناسائی دولت مدکور از جانب سایر دول میباشد. جای هیچ گونه تردید نیست که قبولی و انزاسیت این نظریه یادرنظر داشتن اینک که شناسائی یک دولت جدید کم و بیش به سیاست جداگانۀ هر یک از دول ارتباط دارد پیچیدگی مانیرا روی صحنه میکشد. به عقیده این جانب نظریه شناخت ابداعی هنگامی میتواند باحیاط بین المللی سازگار واقع شود و واقعاً به معنی کامل خود جای تطبیق یابد که شناسائی دول جدید از طرف هر یک از کشورهای منفرد به صورت جداگانۀ فی و بلکه از طرف تمامی و یا اکثریت قاطع دول به صورت دسته جمعی و یکبارگی خواه در داخل و خواه در خارج از چو کات یک سؤسمه بین المللی اعطاء شود. حال که مسئله بدین منوال نیست مسلماً هر یک از دول منفردانه و به مقتضای سیاست خود به شناخت یک دولت جدید اقدام می‌ورزد. پس بدین ترتیب مطابق نظریه شناخت ابداعی دولت جدید از نگاه شمالکی که وی را شناخته اند دولت بوده در حالیکه از نگاه دولیکه ویران شناخته اند قطعاً دولت نبوده و فاعل شخصیت بین المللی میباشد (۲) بدیهیست که یک چنین وضع پیچیدگی های فراوانی را رونما ساخته و باحیاط بین المللی قطعاً سازگاری ندارد. بانهم باید به این نکته عطف توجه نمود که شناخت در موارد معین و محدودی ابداعی عم بوده میتواند خاصاً

(۱) — Lauterpacht — Recognition in International Law — 1948.

(۲) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart. — 1958 — Seite 130.

در مورد شناسائی اغتشاشیون به صورت سارت معارب (۱) ازیر بعد از شناخت است که اغتشاشیون حایز یک شخصیت (۲) موسی بین المللی بیگر دند و سیمما ناز ماتیله از طرف سایر ممالک و یا هم از طرف دولت سر شری به صفت سارت معارب شناخته نشوند حایز شخصیت بین المللی بوده نمیتوانند .

در اخیر تذکر این مطلب لازمست که از هر دو نظر یقین الذکر شناخت البته هیچ یک آن منکر اهمیت شناخت نبوده لیکن نظر به شناخت نونسیتویف که حاوی جدی شناخت است، راه اشراق می بیناید. به عقیده اینجانب شناسائی جریان تکامل پند دولت سر حله اخیر بوده و باشناسائی بنیان دولتی یک کشور استحکام می یابد. اما به هیچ وجه قبل از تکمیل مراحل دولت شدن، شناخت بذات خود پند دولت را بوجود آورده نمی تواند. مثلاً هر گاه اغتشاشیون در یک کشور شده و خود را به مفهوم حقوق عمومی بین الدول از دولت اصلی مجزا نساخته باشد، از طرف سایر ممالک به حیث دولت شناخته شوند، این امر قطع نظر از آنکه یک مداخله (۳) در امور داخلی کشور اصلی میباشد یک دولت را خلق نموده نمی تواند، لذا بنده از نظریه شناخت دیکلر اتیف که روی هم رفته با حیات بین المللی انطباق دارد طرفداری می نمایم .

(۱) Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 103 — 104.

(۲) — Seidl Hohenveldern — Völkerrecht — Köln, Bonn, München, Berlin — 1965 — Seite 103.

(۳) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 147

ب- افغانستان به اساس نظریه شناخت د یکار ا تیف
و کونستیتوتیف حایز شخصیت بین المللی میاشد .

الف- به اساس نظریه شناخت د یکار ا تیف :

طوریکه قبل از کړ شدد حقوق عموسی بین الدول مطابق نظریه شناخت
بیانیه وی یک دولت به مجرد بوجود آمدن حایز شخصیت بین المللی گشته و بعد
از شناسائی از تطبیق یک سلسله حقوق بهر هندسبگر دد. به اساس این نظریه مسلماً
افغانستان از قدیم به این طرف یعنی در او انیکه به صفت یک دولت مستقل عرض وجود
نموده بود حایز شخصیت بین المللی بوده است. البته در دو ران تحت الحمايه گي
انگستان یعنی از سال ۱۸۶۹ تا سال ۱۹۱۹ این شخصیت بین المللی افغانستان
سجیت یک دولت پروتکتورات به تحدید آتی مواجهه بود زیرا نظریه
جمله دوم ساده بود قرارداد پروتکتورات ۳۶ می ۱۸۷۹ گندمک افغانستان
حق نداشت با سمالک خارجی هیچ گونه ارتباط قایم سازد لیک از طرف دیگر
به موجب جمله دوم ساده پنجم قرارداد مذکور افغانستان در سایل داخلی
خود آزادی کامل داشت. بنا بران دو ماده فوق الذکر و هم جنان سایر
مواد قرارداد گندمک به وضاحت سپر ساند نه نظریه این قرارداد موقوف
افغانستان به صفت یک دولت کاملاً یابر جاسانده و لذا حایز شخصیت بین المللی
بود. مستهات سحیت یک دولت پروتکتورات نمیتوانست با سمالک خارجی ارتباطی قرار
سازد و از همین جهت شخصیت بین المللی اش تحت تحدید قرار داشت .
مگر همیشه افغانستان به اساس بیمان ستار که ۱۱ اوگوست ۱۹۱۹ را ولیندی و

پیمان صلح ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ کابل از نبود سوئف پیر و نکتورات، خود را ارمانی
بخشیده و از حالت یکدولت نیمه مستقل به حالت یکدولت مستقل تام ارتقا
و به صفت یکدولت دارای حاکمیت تام تبار ز نمود.

مجدداً حایز شخصیت بین المللی کامل خود گشته و سوئف یکدولت
مستقل تام را احراز نمود. بنابراین اینکه سنوات بعد از سال ۱۹۱۹ افغانستان
از طرف سایر ممالک شناخته شد، به اساس نظریه شناخت دیکلر اتیف این شناسائی
ها افغانستان را که قبلاً یعنی در سال ۱۹۱۹ به صفت یکدولت مستقل تام عرض و جود
نموده به حیث یکدولت جدید خلق نکرد. بلکه این شناسائی مفاصرتصریح نمود که
افغانستان که استقلال تام خود را حاصل نموده و افعالیگدولت بود و میتواند از تطبیق
یکسلسله حقوق بهره مند گردد. مثلاً می تواند با ممالک خارجی تماس برقرار سازد.

ب- به اساس نظریه شناخت کونستیتو اتیف :

بر عکس نظریه شناخت دیکلر اتیف نظریه شناخت کونستیتو اتیف خاطر نشان
سیسازد که یکدولت نه بمجرد وجود آمدن بلکه بعد از شناسائی از طرف اکثریت
سایر ممالک جهان حایز شخصیت بین المللی میگردد. پس مطابق این نظریه
افغانستان در سال ۱۹۱۹ یعنی هنگامیکه استقلال تام خود را حاصل نموده حایز
شخصیت بین المللی نکر دیده و بلکه بعد از آنکه به تعقیب نسب استقلال تام مورد
شناسائی سایر ممالک جهان قرار گرفت. با احراز شخصیت بین المللی حیثیت
یکدولت را پیدا نمود. بنابراین هر گاه برای احراز شخصیت بین المللی افغانستان
نظریه شناخت کونستیتو اتیف اهم اساس قرار دهیم میتوان گفت که این کشور
نظر به آن به اتکای اینکه بعد از سال ۱۹۱۹ یعنی بعد از احراز استقلال در سنوات
مابعد از آن از طرف اکثریت ممالک جهان بصفت یکدولت مستقل تام برسمت
شناخته شده است، حایز شخصیت بین المللی گردیده است.

۵- شناخت به صفت پارت متحارب و بررسی آن در ارتباط

به شناسائی افغانستان

الف - عمومیات راجع به شناخت به صفت پارت متحارب :
 از شناسائی يك دولت ، باید شناسائی اغتشاشیون به صفت پارت متحارب ، فرق کرده شود. شناخت اغتشاشیون به صفت پارت متحارب هنگامی مطرح بحث میگردد که در يك دولت اغتشاشی رونما شده و اغتشاشیون يك حصه نسبتاً وسیع از ساحه آن دولت را در تحت تصرف خود در آورده و ایشان با نظر داشت این واقعت از طرف حکومت مرکزی و یا هم از طرف سایر ممالک بحیث پارت متحارب شناخته شوند. معمولاً هدف اغتشاشیون وصول بیکی از دو حالت ذیل خواهد بود :

الف: یا هدف اغتشاشیون انفصالی بود، و ایشان خواهان آن میباشند تا يك ساحه معین را از دولت اصلی جبراً مجزاً ساخته و بالای آن يك دولت جدید را تأسیس بدارند. یا به عبارت دیگر اغتشاشیون قصد آنرا داشته میباشند تا با انفکاک اجباری از دولت اصلی بالای يك ساحه معین دولت اصلی که مطلوب شان میباشند يك کشور جدید را بنیان گذاری نمایند. البته هر گاه اغتشاشیون با داشتن چنین هدفی موفق هم شوند دولت اصلی با ساحه مابقی خود كمافی السابق به حیث يك دولت پا بر جا خواهد ماند. این نوع تشکل دول در حقوق عمومی بین الدول بنام تشکل از اثر انفکاک اجباری یاد شده و مادر تاریخ به موارد متعددی از این نوع تشکل برخورد بینمائیم. مانند تشکل اتانزونی از اثر انفکاک از انگلستان در سال ۱۷۷۶، تشکل ممالک امریکای لاتین از اثر انفکاک از هسپانیه در سال ۱۸۲۵، تشکیل بلژیک از اثر انفکاک از هالنند در سال ۱۸۳۱، تشکیل پانامه از اثر انفکاک از کولمبیا در سال ۱۹۰۱، تشکل بنگله دیش از اثر انفکاک از پاکستان در سال ۱۹۷۱ و امثال آن .

ب: با هدف اغتشاشیون انفصالی نبوده یعنی ایشان آرزو نمیداشته باشند تا بالای یک ساحه دولت سر لژی یک کشور جدید را بوجود بیاورند. بلکه ایشان خواهان آن میباشند تا حکومت سر لژی را از میان برداشته و خود در رأس حکومت قرار بگیرند. ازین رو با داشتن چنین هدفی آرزوی اغتشاشیون بنیان گذاری یکدولت جدید نمیباشد. بنابرین چنانچه در سال ۱۹۳۷ بر علیه حکومت سر لژی مسپاتیه جنگ داخلی (۱) را راه انداخته و در سال ۱۹۳۹ با غلبه یقابل حکومت مرکزی جای حکومت مرکزی را گرفت بعد از معلومیت جانان در جنگ عمومی دوم در سال ۱۹۴۵، نوسنت های چین تحت رهبری ما و تسی تونگ علیه حکومت سر لژی نوسین نانگ چین که در رأس آن چیانگ کای شیک قرار داشت. جنگ داخلی را راه انداخته و بعد از غلبه بالای نوسین نانگ و راندن ایشان از خاک اصلی چین در سال ۱۹۴۹، جای حکومت سر لژی را گرفت.

بهر حال خواه هدف اغتشاشیون بنیان گذاری یکدولت جدید و خواه سقوط دادن حکومت سر لژی و انتقال قدرت باشد ایشان در دوران جنگ داخلی موفق یارت متحارب را احراز میدارند. بنابرین بادر نظر داشت این واقعیت که اغتشاشیون علیه حکومت سر لژی جنگ را راه انداخته و بر یک خصم نسبتاً وسیع نفوذ خود را تقابله نمودند و از طرف ممالک ذیعلاقه هم بعضاً از طرف حکومت سر لژی به صفت یارت متحارب شناخته می شوند. شناخت اغتشاشیون به صفت یارت متحارب از طرف ممالک ذیعلاقه ازین لحاظ

(۱) تاریخ دولت چین - تاریخ جهان - سو - جلد دوم

توریاژیک - ۱۹۵۰ و ۱۹۵۶ - ترجمه انژا انگلیسی - فارسی

صورت میگیرد که در ساحه متصرفه اغشاشیون، اتباع و دارائی تنان وجود داشته و مسلم آنها به حمایه اتباع و دارائی خود علاقه میداشته باشند. واضح است که چون حکومت مرکزی در سرزمین متصرفه اغشاشیون تسلط ندارد، لذا حمایه اتباع و دارائی سایر ممالک از قدرتش بدو رخواهد بود. بنابراین سایر دول ذیعلاقه باشناخت اغشاشیون به صفت پارت متحارب آنها را مکلف به حمایه اتباع و دارائی خود در قلمرو متصرفه شان می سازند. ازینکه خود حکومت مرکزی هم بعضاً به شناخت اغشاشیون به صفت پارت متحارب اقدام می ورزد. ازین لحاظ است که اصلاً حکومت مرکزی مسئول حمایه اتباع و دارائی دول خارجی در تمامی نقاط ساحه اش میباشد. لیک ازینکه یک حصه از ساحه کشور تحت تصرف اغشاشیون درآمده و بدین ترتیب از کنترل حکومت مرکزی خارج گردیده طبیعی است که از قدرتش بدو رخواهد بود تا به حمایه اتباع و دارائی ممالک خارجی در منطقه تحت تصرف اغشاشیون اقدام ورزد. در حالیکه مسئولیت این امر بدو تعلق میباشد. بنابراین حکومت مرکزی به منظور آنکه خود را ازین مسئولیت سببر ساخته باشد، اغشاشیون را به صفت پارت متحارب می شناسد و بدین ترتیب آنها را مسئول حمایه اتباع و دارائی دول خارجی در منطقه تحت تصرف شان می سازد. بنابراین بادر نظر داشت این واقعیت که اغشاشیون بالای یک ساحه نسبتاً وسیع تسلط داشته و از طرف سایر ممالک به صفت پارت متحارب شناخته شده اند ایشان در دوران جنگ های داخلی حایز یک شخصیت موثقی و کذری حقوق

عمومی بین الدول میباشند (۱) البته واضح است که هر گاه اغتشاشیون در جنگ غالب شوند در صورتیکه جنگ را به منظور تشکیل یک کشور جدید راه انداخته باشند، بعد از غلبه به صفت یک دولت جدید و بر عکس در صورتیکه جنگ را به منظور سقوط دادن حکومت سر نزی و انتقال قدرت آغاز نموده باشند بعد از غلبه به حیث حکومت واقعی آن دولت شناخته خواهند شد. والی در صورت مغلوبیت، شناخت اغتشاشیون به صفت پارت متحارب نیز فاقد اهمیت مگر در .

ب- عدم مطرح بودن شناخت به صفت پارت متحارب در شناسائی افغانستان

طوریکه فوقاً اشاره شد شناخت به صفت پارت متحارب صرف در زمان جنگ آنهم جنگ داخلی تبارز نموده نمیتواند. بنابراین درین جا شناسائی افغانستان از طرف سایر ممالک بعد از سال ۱۹۱۹ یعنی بعد از یک جنگ مطفرا نه علیه انگلیس ها و کسب استقلال موضوع بحث مانیست. زیرا شناسائی مد لور مبین شناخت افغانستان به صفت یک دولت مستقل تام بوده است. جنگ استقلال افغانستان که به جنگ سوم افغان و انگلیس شهرت دارد در اوائل ماه سی (۳)

(۱) Alfred Verdross—Völkerrecht—3. Auflage—wien—1955—Seite 85

(۲) - جواهر العمل نهر و - نگاهی به تاریخ جهان - ترجمه

از انگلیسی به فارسی - جلد سوم - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۵ - ۱۶۶۲

و نیز [nciclopedi Britanica-Vol. I 14th Edition-New York-1932-pag 291

و نیز Emil Rybitchka-Im gottgegebenen Afghanistan als Gäste des Emirs-Leipzig 1927-Seite 152

آغاز یافته و مدت سه هفته دوام نمود. در آخیر ماه می قوای افغانی در مقام تل بر قوای انگلیس غلبه حاصل نموده و نسبت آمادگی انگلیس‌ها به مذاکره بدو آ به تاریخ ۱۱ اگوست ۱۹۱۹ قرارداد متارکه راولپندی انعقاد یافته و به موجب آن جنگ بین طرفین متحارب خاتمه پذیرفت. متعاقباً دو سال بعد تر قرار داد ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ صلح کابل بین طرفین به امضا رسید. طوریکه فوفاً متذکر شدیم درین جاشناسائی افغانستان از طرف سایر ممالک بعد از کسب استقلال به صفت یک دولت مستقل تام موضوع بحث مانبوده و بلکه درین جا ما این مسئله را مورد بررسی قرار میدهیم که آیا در دوران جنگ استقلال در مورد افغانستان شناخت به صفت پارت متحارب مطرح بحث شده میتوانست یا خیر ؟

بنابر دلیل عمده ذیل در دوران جنگ استقلال در مورد افغانستان شناخت به صفت پارت متحارب موضوع بحث شده نمیتوانست .

افغانستان از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ به صفت یک دولت پروتکتورات حایز شخصیت حقوق عمومی بین الدول بوده و ازین رو و ساحه این کشور جز مقبوضات برتانیه محسوب نمیگردید یعنی چنین نبوده که در داخل قلمرو برتانیه بر دمان یک حصه از قلمرو مذکور به منظور انفکاک ازین قلمرو تشکیل یک دولت جدید بالای آن ساحه علیه برتانیه قیام نموده باشند. بلکه چون افغانستان در دوره پروتکتورات موقوف یک دولت را داشت پس به صفت یک دولت علیه انگلستان داخل نبر د شد و لذا جنگ سال ۱۹۱۹ بین طرفین متحارب یک جنگ بین دو دولت بود ، یک جنگ داخلی بنا بران در جریان این جنگ از شناخت افغانستان به صفت پارت متحارب چه از طرف انگلستان و چه از طرف سایر ممالک سؤالی به میان آمده نمیتوانست.

فصل چہارم

افغانستان و جنگ

عمومی دوم

۱ - اعلان بیطرفی افغانستان

جنگ عمومی دوم باحمله قوای آلمان نازی بالای پولند در اول سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز یافت. انگلستان و فرانسه نسبت تعهد یکه در برابر پولند داشتند در سوم سپتامبر ۱۹۳۹ به آلمان اعلان جنگ دادند و بلافاصله بعد از آغاز جنگ اکثریت ممالک جهان بیطرفی خود را در جنگ اعلان نمودند که البته بعدها در دوران جنگ یعنی در فاصله زمان بین آغاز و اختتام جنگ یک تعداد زیاد آنها در جنگ شمولیت ورزیدند. تنها یک تعداد ممالک انگشت شمار یعنی افغانستان، نیپال، سویدن، هسپانیه و سویس تاخیر جنگ بیطرف ماندند. البته یک امر کاملاً واضح و آشکار است که افغانستان در جنگ عمومی دوم منجبت یک دولت دارای حاکمیت تام در اتخاذ روش خود دست آزاد داشت یعنی میتوانست یا در صف متحدین و یا در صف دول مجبور قرار گیرد و یا هم غیر جانبدار بماند. لیک افغانستان با پیروی از سیاست بی طرفی عنعنوی خود روش اخیر الذکر را سرمشق خود قرار داده (۱) و بیطرفی خود را اعلان نمود. ضمناً قابل یاد دهانیست که افغانستان قبل از آغاز جنگ و نیز در اثنای جنگ با هیچ یک از متحارین همجو بیمانی

(۱) Schweizer Lexikon-1. Bd.-A-Briand- Zürich- 1945- Seite 99

را که به موجب آن خود را مکلف می ساخت تا در جنگ شمولیت بورزد
 به اسماً نرسانده بود. بنا بران هنگامیکه در سوم سپتامبر ۱۹۳۹
 جنگ آغاز یافت افغانستان اعلان بیطرفی نمود و تا اخیر جنگ این
 موقف خود را حفظ نمود. ناگفته نماند که افغانستان در جنگ عمومی دوم
 یکدولت بیطرف تام بوده و در جمله دول غیر متحارب یعنی در جمله دو لیکه
 یکی از متحاربین را از نگاه اقتصادی و دیپلوماسی کمک می نمود محسوب نمی
 گردید. مانند هسپانیه، که البته بیطرف بود اما به صفت یکدولت غیر متحارب
 بدول محور معاونت های اقتصادی و دیپلوماسی می نمود. افغانستان
 در جریان جنگ عمومی دوم تمام اقداماتی را که موقف بیطرفی اش ایجاب
 میکرد روی دست گرفته و توانست تا اخیر جنگ موقف بیطرفی خود را حفظ
 نماید.

درین جادراتباط به علاقه شدید افغانستان مبنی بر حفظ موقف بیطرفی اش
 در جنگ عمومی دوم بیان یک رو بداد لازمست و آن اینکه در افغانستان
 سالها قبل از آغاز جنگ عمومی دوم یک تعداد متخصصین المانی و ایتالیوی
 در شقوق مختلفه به صفت معلم، انجینیر، مهندس و غیره استخدام شده بودند انگلیس ها
 و روس ها که مسلماً از وجود متخصصین مذکور در افغانستان احساس
 ناراحتی می نمودند در اکتوبر ۱۹۳۱ از حکومت افغانی تقاضای اخراج آنها
 را نمودند. و حکومت افغانی با در نظر داشت اصل همجواری نیک
 با متحدین و با در نظر داشت اینکه متخصصین مذکور سالماً به اوطان شان
 بربند، زمانی به تقاضای متحدین تن در داد که انگلستان تضمین نمود تا
 متخصصین مذکور را صحیح و سالم به اوطان شان در آلمان و ایتالیا برباند.

در واقع امر انگلیس هم مطابق این تضمین خود عمل نموده و آنها را صحیح و سالم به آلمان و ایتالیا رسانید.

۲ - اشغال ایران توسط قوای متحدین

آلمانها بعد از آنکه تا اوایل سال ۱۹۴۱ نفوذ خود را به قاره اروپا قایل نمودند به تاریخ ۲۲ جون ۱۹۴۱ بالای اتحاد شوروی حمله نموده و تا اواخر دسمبر ممالک بالتیک، روسیه سفید، اوکراین و کریمه را اشغال نمودند. در محاز شمالی لنینگراد را محاصره نموده و در محاز سر نزی به بیست کیلومتری مسکو رسیده و در محاز جنوبی بندر روستوف واقع در انتهای شمالی قفقاز را که قطار آهن ماورای قفقاز از آن عبور نموده و یک نقطه مهم ارتباط زمینی بین قفقاز و روسیه بشمار میرفت مسخر نمودند. لیک در شروع زمستان از اثر حمله متقابل قشون سرخ از نزدیکی مسکو جانب غرب عقب رانده شده و همچنان مجبور به تخلیه بندر روستوف گردیدند.

پرویز جنگ بین آلمان و اتحاد شوروی سبب نزدیکی انگلستان و اتحاد شوروی گردیده و در ۱۲ جولائی ۱۹۴۱ بیمانی (۱) بین ایشان در مسکو به امضا رسید که به موجب آن اشتراک مساعی طرفین در مسایل جنگی در نظر گرفته شد. روسها که به منظور مقاومت و پیشبرد جنگ در برابر آلمانها به مهمات جنگی احتیاج فوق العاده داشتند، انگلستان موافقه نمود تا در زمینه هر نوع کمک لازمه راه اتحاد شوروی بنماید. البته رساندن مهمات جنگی به اتحاد شوروی مستلزم آن بود تا راه های مستقیمی که به طرف اتحاد شوروی امتداد

(۱) ژاک بیرن - جرمان های بزرگ تاریخ معاصر
قسمت سوم - جنگک جهان دوم ترجمه از فرانسوی بقاری

داشت در اختیار کمک کنندگان باشد. راه بحری در دو بندر شمالی اتحاد شوروی یعنی مورمانسک و ارکنجل نسبت آنکه در معرض تهدید تحت البحری های آلمان قرار داشت، قابل اطمینان نبود. ازین رو برای رسانیدن مهمات جنگی به اتحاد شوروی راه مطمئن تری غیر از راه خلیج فارس و ایران سراغ نمی شد و این امر ایجاب آنرا میکرد تا ایران در تحت کنترل انگلستان و اتحاد شوروی قرار گیرد. همان بود که طرفین در حد دشمنان ایران برآمدند. از طرف دیگر آلمان خادرا ایران عمال متعددی داشتند که باطناً از طرف رضاشاه پهلوی حمایت می شدند. بنابراین متحدین با اتکاً به این رویه ایران بتاريخ ۲۷ اوت ۱۹۴۱ یک ایتامتوم مشترکی به ایران تسلیم داده و به تعقیب آن قشون اتحاد شوروی از سمت شمالی و قشون انگلیسی از سمت جنوب و غرب به عنوان حمایت ایران مطابق به روحیه قرارداد سال ۱۹۳۶ داخل خاک ایران گردیدند. رضاشاه مجبور به استعفا گردیده و پسرش محمد رضا جانشین وی شده و عمال آلمانی از ایران اخراج و به تاریخ ۲۸ سپتامبر پیمان اتحاد بین انگلستان و اتحاد شوروی و ایران به امضا رسید. با اشغال ایران از طرف متحدین خطوط مواصلات داخل خاک ایران که خلیج فارس را در جنوب با قفقاز و جهیل دسپین در شمال وصل می نمود. در اختیار متحدین قرار گرفته و بدین ترتیب حمل و نقل مهمات جنگی از طریق خلیج فارس به اتحاد شوروی بلا مانع انجام پذیر گردید. بنابراین بعد از اشغال ایران سفاین انگلیسی و متحدینش مهمات جنگی را در بنا در جنوبی ایران در خلیج فارس تخلیه نمود و بعداً این مهمات با استفاده از دو طریق به اتحاد شوروی انتقال داده می شد.

یکی آنکه مهمات جنگی توسط قطار آهن داخل ایران به سرحد شمالی ایران در قفقاز و از آنجا توسط قطار آهن ماورای قفقاز که از بندر روستوف (۱) در انتهای شمال قفقاز می گذشت، بداخل خاک روسیه به جبهات جنگ انتقال می یافت. دیگر آنکه مهمات جنگی توسط قطار آهن داخل ایران به بندر شمالی ایران در ساحل جهیل کسپین حمل و در آنجا توسط سفاین روسی بارگیری و از طریق جهیل کسپین و دریای ولگا با عبور از شهر ستالین گراد که در کنار این دریا واقع است بداخل خاک روسیه به جبهات جنگ انتقال داده می شد. ضمناً ناگفته نماند که راه دریائی جهیل کسپین و دریای ولگا از نگاه انتقال نفت مستحکم خود روسیه در قفقاز نیز حایز اهمیت حیاتی برای اتحاد شوروی بود. زیرا نفت از بندر باکو در شرق قفقاز که یک منطقه مهم نفت خیز روسیه به شمار می رود توسط سفاین نفت کش روسی از طریق جهیل کسپین و دریای ولگا در شهر ستالین گراد و سایر شهرهای کنار دریای ولگا به غرض انتقال به جبهات جنگ تخلیه می گردید.

(۱) بندر روستوف در دهانه دریای دون در خط سیر قطار آهن ماورای قفقاز واقع و قفقاز و روسیه را از طریق خشکه با هم وصل نموده و لذا یکی از نقاط ارتباطی مهم زمینی بشمار میرود. از همین نگاه بود که روسی ها پس از تسخیر این بندر در اوایل دسامبر ۱۹۴۱ توسط آلمان ها با مقاومت شدید خود جلو و رود مهمات حربی را به قفقاز گرفته و بایک حمله متقابل به بندر روستوف را در اخیر دسامبر ۱۹۴۱ دوباره اشغال نمودند.

آلمان ها برای نیل بدین هدف در چون ۱۹۴۲ حمله خود را در مجاز جنوبی روسیه آغاز نمودند و بعد از اشغال بندر روستوف قشون آلمانی در دو ستون یکی بطرف شرق به استقامت و لگای سفلی و دیگری بطرف جنوب به استقامت قفقاز به سرعت پیشروی نمودند. (۱) ستون اولی بعد از عبور از دریای دون در ۲۴ اوت به شهر ستالین گراد در کنار دریای ولگا و ستون دومی بعد از تصرف شمال قفقاز تا اواخر اکتوبر به حصص مرکزی قفقاز رسیدند.

در مجاز ستالین گراد گر چه آلمانها داخل شهر شده و اکثر قسمت آنرا بدست آوردند، لیک نسبت مقاومت سر سخخانه روس ها موفق به تسخیر کامل شهر شده نتوانستند. در ماه دسمبر روسها در مجاز دون و ولگای سفلی به حمله متقابل پرداخته و با عقب راندن عساکر آلمانی در مجاز خارج شهر ستالین گراد قوای متمرکز آلمانی را در داخل شهر محاصره نمودند. تا نیمه زمستان ۱۹۴۳ جنگ های خونین و وحشتناکی بین قشون متخاصم جریان داشت تا آنکه در سود فروزی ۱۹۴۳ قوای محصور آلمانی در ستالین گراد تسلیم شدند (۲).

(۱) Landman-New outline History of the World since 1914 - 7th Edition - New York- pag 341

(۲) راجع به جنگ ستالین گراد در ادامه خواهد بود. و اسلمی چو یکوف حماسه قهر دستالین گراد، طبع دوم، در دو جلد حاوی ۴۸۸ صفحه ترجمه از روسی به فارسی ۱۳۴۳.

در محاذ قفقاز نیز آلمان هادر او آخر اکتوبر ۱۹۴۲ در حصص سر نزی قفقاز متوقف ساخته شده و در شروع زمستان از اثر حمله قوای روسی عقب نشینی نمود و در طول زمستان از قفقاز بیرون رانده شدند.

روس ها همزمان با کابایی در ستالین گراد و قفقاز قوای آلمانی را در محاذ دون تا حوزه دونتس و شرق او در این عقب رانده و بتدریج ستوف را مجدداً اشغال نمودند. بدین ترتیب نقشه آلمان ها مبنی بر قطع خطوط ارتباطی جنوب روسیه با شکست در ستالین گراد و قفقاز به ناکامی انجامید. این ناکامی سر آغاز شکست های پی در پی آلمان در مابقی مدت جنگ در تمام محاذات اروپا بود تا بالاخره آلمان در ۸ می ۱۹۴۵ کاملاً به زانو درآمد.

۲- احتمال بروز خطر برای بیطرفی افغانستان در

صور - استقرار آلمانها در کرانه‌های ولگا

تفصیلات فوق پیرامون جریانات جنگ و خاصاً اشغال ایران توسط قوای متحدین در سال ۱۹۴۱ و حمله ناکام آلمانها در سال ۱۹۴۲ در محدوده جنوبی روسیه ازین لحاظ داده شد تا نژاد ما را مجسم شود که در صورت موفقیت آلمانها در سال ۱۹۴۲ و قطع خطوط ارتباطی جنوب روسیه احتمال آن میرفت تا متحدین در صدد پیدا نمودن خطوط ارتباطی جدید در مناطق شرقی تر در آسیای مرکزی گشته و بدین ترتیب برای افغانستان خطر اخلال بیطرفی اش عرض وجود کند.

در واقع امر متحدین با پیشرفت سریع قوای آلمان در تابستان ۱۹۴۲ جانب کرانه‌های ولگا و قفقاز خیلی نابه‌هراس افتیده بودند. زیرا بیم آن میرفت با اشغال کرانه‌های ولگا و قفقاز خطوط ارتباطی بین خلیج فارس و روسیه قطع گردیده و مهمات جنگی و نفت به روسیه نرسیده و در نتیجه قدرت جنگی این کشور ضعیف گردد. بنابراین در صورت اشغال ستالین گراد و کرانه‌های ولگا توسط آلمان‌ها، متحدین دوراه داشتند. یا آنکه تنها به ارسال مهمات جنگی از طریق دو بندر شمالی اتحاد شوروی یعنی سورمانسک و ارکنجیل که از یکطرف در اکثر اوقات سال یخبندان و از طرف دیگر راه بحری دو بندر مذکور در تحت تهدید تحت البحری‌های آلمان قرار داشت اکتفا می‌نمودند. البته واضح است که اکتفا به این راه بحری با در نظر داشت دو دلیل فوق غیر قابل تحمل بوده و در حقیقت حکم آنرا داشت که مهمات جنگی بقدر کافی و لازم به اتحاد شوروی نرسد.

باینکه درصد پیدا نمودن خطوط ارتباطی جدید و غیر مزاحم و دور از تهدید المانها بقواصل دورتر در قطعات شرقی در آسیای مرکزی بین ترکستان روسی و هند بر تانوی شوند.

هرگاه متحدین به این نتیجه میرسیدند تا طریق دومی را بر گزینند یعنی از خطوط ارتباطی وصل دهنده دورتر کستان روسی و هند بر تانوی استفاده بدارند سر در چنین صورتی ساحه که هر دو خطه بد نورز اباهم وصل میداد افغانستان بود و در آن او آن یگانه راه ارتباطی که بعد از تجهیز و ترمیم لازمه و بابکار انداختن و وسایط ثقیله بی شمار طرف استفاده قرار داده شده میتوانست عبارت بود از خطار تباطی مرو، هرات، قندهار، و کویته.

بنابر آن قرار تشریحات فوق هرگاه المانها در کمره های و لگا و سنا این گراد مستقر می شدند، احتمال آن میرفت که متحدین به منظور اتصال ترکستان روسی و هند بر تانوی از افغانستان تقاضای نمودند تا خط مرو، هرات، قندهار و کویته را در اختیار آنها بگذارند. مسلماً در صورت قبولی این تقاضا بر بیطرفی افغانستان لطمه وارد میگردد و بر عکس در صورت عدم موافقت به تقاضای بد نور امکان آن میرفت که بیطرفی افغانستان را نقض نمایند.

۵- رفع خطر احتمالی برای بیطرفی افغانستان

بامغلوبیت آلمانها در استالین گراد

طوری که فوقاً اشاره شده هر گاه آلمانها در کرانه‌های ولگا مستقر و از آن خطوط ارتباطی متحدین در ایران و جنوب روسیه قطع می‌گردید، احتمال آن موجود بود متحدین که در صد پیدانمودن خطوط ارتباطی جدید و غیر مزاحم در آسیای سرکزی شده و بدین ترتیب بیطرفی افغانستان به خطر مواجه گردید مگر چون با عدم موفقیت آلمانها در کرانه‌های ولگا و فقط از محاصره و تسبیحی یکدسته عساکر آلمان در استالین گراد به تاریخ سوم فروری ۱۹۴۳ خطوط ارتباطی متحدین در ایران و جنوب روسیه محفوظ ماند. لذا ضرورت تدارک خطوط ارتباطی به فواصل دورتر شرقی در آسیای سرکزی برای متحدین احساس نگردید. قابل تذکر است که امکان استفاده از خطوط ارتباطی آسیای سرکزی توسط متحدین صرف در صورت اشد ضرورت یعنی مستقر شدن آلمانها در کرانه‌های ولگا میرفت، ورنه در غیر آن آرزو مند آن نبودند. در واقع امر متحدین جدا خواهان آن بودند تا خطوط ارتباطی ایران و جنوب روسیه محفوظ بماند و مجبور نشوند تا به فواصل دورتر شرق در آسیای سرکزی خطوط ارتباطی تدارک ببینند زیرا متحدین میدانستند که اولاً افغانستان بنا بر حفظ موقف بیطرفی اش یک چنین اجازه را نخواهد داد. و ثانیاً راه ارتباطی سر و هرات، قندهار و کویته خط قطار آهنی و بلکه سرب موثر و رو آنها بدون اسفالت بوده و تجهیز و بکار انداختن آن مصارف هنگفتی را ایجاب مینماید.

فصل پنجم

افغانستان بحیث عضو

جامعه بین المللی

۱- تساوی افغانستان با سایر دول

در حال حاضر تعداد دول مستقل جهان به ۱۴۰ کشور بالغ گردیده و تمامی این دول حقوقاً از هم فرقی نداشته بایک دیگر کاملاً مساوی بیباشند. از نگاه حقوق عمومی بین الدول زمانی میتوان از تساوی یکدولت با سایر دول بحث نمود که دولت مذکور مجهز به استقلال تام باشد. روی این اصل یکدولت نیم مستقل مثلاً یکدولت پرو و تکتورات بایک کشور مستقل تام مساوی پنداشته شده نمیتواند.

بنابراین یکی از شرایط لازمی و مهم پرنسیپ مساوات دول (۱) موقف استقلال و آزادی تام آنها میباشد. حاکمیت که راجع به آن در فصل دوم بحث شده با مساوات قرابت زیاد دارد و حتی بعضی از مؤلفین منبع مساوات دول را در حاکمیت آنها سراغ میدارند.

افغانستان به صفت یکدولت مستقل تام، با سایر دول مستقل تام مساوات حقوقی دارد. این مساوات حقوقی حاوی مطلبیست که هر کشور بدون در نظر گرفتن اهمیت سیاسی اش در یک جامعه بین المللی مجهز با صلاحیتست تا به اساس آن حقوق خود را به معرض تطبیق قرار دهد. ازینکه تمامی دول مستقل تام با هم مساوی اند پس نباید درین مورد بین ممالک کوچک از قبیل لیشتن شتاین، باربادوس و ممالک متوسط از قبیل یوروگویی، مالیزی و ممالک بزرگ از قبیل اتحاد شوروی

(۱)

Friedrich Felder- Das Problem der Gleichheit der Staaten im Organisation der Staatengemeinschaft - Schöpfheim - 1950 - Seite 45

و اتازونی فرقی را قایل شد. (۱) ازین جمله میتوان چنین نتیجه گیری کرد که افغانستان در صف دول مستقل تام جهان با سایر همقطاران خود حقوقاً مساویست.

برای اثبات مساوات حقوقی افغانستان با سایر ممالک مطالب آتی تذکار می یابد:

الف- بعد از آنکه افغانستان در سال ۱۹۱۹، حیثیت یک دولت مستقل تام را احراز نمود با بسیاری از کشورها مناسبات دیپلماتی برقرار ساخت. پیمانهاییکه افغانستان با ممالک خارجی امضاً نموده همه روی اصل مساوات انعقاد یافته است. علاوه از عقد قراردادها با ممالک خارجی، افغانستان در سال ۱۹۳۳ (۲) به حیث عضو جامعه ملل اسبق ژنو و در سال ۱۹۳۶ به حیث عضو مؤسسه ملل متحد امروزی پذیرفته شد. واضح است که مؤسسه ملل متحد امروزی مانند جامعه ملل اسبق ژنو، یک جامعه بین المللی بوده و در هر دو جامعه مذکور از دول مافوق و دول مادون سخنی درین نبوده و اینکه در مجلس امنیه پنج دولت بزرگ یعنی اتحاد شوروی، اتازونی، انگلستان فرانسه و چین به حیث پنج عضو دائمی این مجلس مطابق ماده ۲۳ اساسنامه مؤسسه ملل متحد از تطبیق حق ویتو بر خوردار میباشند موضوع جداگانه ایست که به منظور احتراز از طول کلام درین جا از بحث راجع به آن صرف

(۱) Ernst Sauer- Grundlehre des Völkerrechts - Köln -1948 -Seite 14

(۲) Landman- New outline History of the World since 1914 — 7th Edition. New York -1949- pag 243

نظر سیمائیم، (۱) هر گاه موضوع تطبیق حق ویتوکنار گذاشته شود در سایر موارد در سوسسه ملل متحد تمامی دول باهم مساوات تام دارند و در یک جامعه بین المللی هیچ یک از اعضا صلاحیت ندارد بالای هم تظاران خود اصری صادر نموده و به ایشان هدایتی بدهد. این مسئله در مساوات دول حایز اهمیت زیاد بود، و از همین لحاظ میتوان ادعا کرد که جامعه مذکور از اعضای دارای حقوق مساوی تشکیل شده است. علاوه از عضویت افغانستان در هر دو جامعه بین المللی عضویت این کشور در مؤسسات اختصاصی سوسسه ملل متحد و یکعده پیمانهای مشترک و آزاد و همچنان یک عده کنفرانس های بین المللی هم نمایانگر مساوات این کشور با سایر دول میباشد. مساوات افغانستان در تمامی مجامع فوق الذکر بین المللی خاصاً درین امر نهفته است که افغانستان در مجامع مذکور مانند سایر اعضا صرف حق یکرای دارد که مسلماً این رای برای سایر اعضا مساوی (۲) میباشد.

ب- البته واضح است که با در نظر داشتن اصل استقلال تام قاعده تساوی دول مشمول ممالک نیم مستقل از قبیل پروتکتورات و اضلاع یکدولت متحده بوده نمیتواند. نظر به آن عمان منحیث پروتکتورات انگلستان، تکزاس و ماریلند، منحیث دو ضلع اتانزونی، سنت گالن و یشین منحیث دو ضلع جمهوریت سوئیس

(۱) Erwin Ruck - Grundaätze im Völkerrecht - Zürich - 1946 - Seite 35 bis 38

و نیز Demitri Constantopoulous, Ostiades Fragistas - Die Grundprobleme des Bölkerrechts - Bonn - 1957 - Seite 433-445

(۲) Leonard Nelsen - Die Rechtswissenschaft ohne Recht - Leipzig - 1917 - Seite 81

و نیز Friedrich Günzer - Grundrechte im Völkerrecht - Würzburg - 1938 - Seite 124

و باویر یا ونیدر ساکسن متحیت دو ضلع جمهوریت اتحادی آلمان از احاظ اینکه حیثیت یک دولت مستقل تام راندارند، با سایر دول مستقل تام مساوی نیستند. از اینکه افغانستان نه یک کشور بر و تکتورات بوده و نه در جمله ضلع کدام دولت متحده بشمار میرود و یک دولت مجهز به استقلال تام میباشد. مسلماً با سایر ممالک مستقل جهان مساوات تام دارد.

ج- عده از علمای حقوق از قبیل جلینک (Gellinek)

ابر از عقیده میدارند که مساوات دول از شناسائی متقابل نشئت مینماید. به اساس این نظریه قاعده مساوات دول را در مورد افغانستان به وضاحت مشاهده مینمائیم. زیرا طوری که از معاهدات افغانستان با سایر ممالک برمی آید این کشور از جانب پارت مقابل قراچه دادش و هم چنین پارت مقابل قراچه دادش از جانب وی شناخته شده است. مثلاً افغانستان و انگلستان به اساس ماده اول پیمان ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ افغانستان و اتحاد شوروی به اساس ماده اول قرارداد ۲۸ فروری ۱۹۲۱ و ماده سوم پیمان بیطرفی و عدم تعرض (۱) تاریخی ۳۱ اوت ۱۹۲۶ افغانستان و ترکیه به اساس ماده اول پیمان اول مارچ ۱۹۲۱ و همچنان افغانستان و عراق به اساس ماده اول قرارداد ۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ یکدیگر خود را رسماً شناخته اند. بنابر آن تمامی شناسائی های

(۱) Nouveau Recueil General de Traits-Serits -Serie III - Vol. 18- 1928 -pag 326 -Heinrich Triepel and

و نیز Landman- New outline History of the World since 1914- 7th Edition- New York -1949 -pag 243

فوق الذکر که همه به پایه مساوات استوار بوده، میرساند که افغانستان با دول مذکور کاملاً مساوی میباشد.

د - قاعده تساوی دول ایجاب مینماید تا در قرار دادهای دو جانبه هر کشور در نسخه ترتیب شده اولاً از خود و بعداً از کشور پارت قرار داد نام به برد. و هم حق دارد در ساحه دیپلماسی از لسان خود گار بگیرد. در معاهده اتیکه افغانستان با ممالک خارجی عقد نموده میتوان این علامه مساوات را ملاحظه نمود مثلاً در قرارداد تاریخی ۳ مارچ ۱۹۲۶ آلمان و افغانستان که يك نقل دری و يك نقل آلمانی آن در جلد ۶ کلکسیون قرار دادهای جامعه ملل درج بوده در صفحه ۱۲. جلد مذکور در متن دری، افغانستان اولاً از خود و بعداً از آلمان و بر عکس در صفحه ۱۳۱ جلد مذکور در متن آلمانی، آلمان اولاً از خود و بعداً از افغانستان نام برده است.

ه - در درجه بندی دول در نسخه های رسمی و نیز در قرار دادهای مشترک قاعده تساوی دول ایجاب مینماید تا ترتیب الفبای رعایت گردد. این قاعده تساوی دول مسلماً مشمول افغانستان نیز بوده و در نسخه های رسمی دول در مؤسسه ملل متحد و سایر مراجع بین المللی نام افغانستان به ترتیب الفبا بعد از نام حبشه به مشاهده میرسد. (۱).

از تذکرات فوق یرمی آید که افغانستان با تمامی ممالک مستقل جهان مساوات حقوقی دارد. اما باید به این نکته عطف توجه شود که این مساوات

(۱) Friedrich Günzer - Grundrechte im Völkerrecht - Würzburg-1938 - Seite 124

و نیز Karl Strupp - Grundzüge des positiven Völkerrechts - Bonn. 1928 - Seite 61

حقوقی معنی آنرا ندارد که افغانستان از نگاه سیاسی نیز با سایر دول مساوات تام دارد. البته از آن جهت که برخلاف مساوات حقوقی اصلاح مساوات حقیقی بنا بر علل متعددی از قبیل موقعیت جغرافیائی، قدرت نظامی و اقتصادی، سویه حیاتی و غیره در بین ممالک جهان سراغ شده نمیتواند. لیک با وصف آن تمامی ممالک بدون توجه به عدم موجودیت مساوات حقیقی بین آنها در حقوق عمومی بین الدول به حیث اعضای مساوی نگریده شده و گرد آمدن کشورهای مختلف جهان در یک جامعه بین المللی به صفت اعضای مجهز به حقوق مساوی خود معنی آنرا میدهد که همه این اعضا حقوقاً با هم مساوی هستند و لو که ایشان از لحاظ موقعیت جغرافیائی، قدرت نظامی و اقتصادی، سویه حیاتی و غیره از هم دیگر متفاوت بباشند (۱). بنا بر آن افغانستان و لو که از لحاظ قدرت سیاسی از سایر ممالک کم و یا بیش فرق دارد اما با ایشان حقوقاً مساوی بوده و به حیث یک شخصیت حقوق عمومی بین الدول با هر دولت دیگر خواه یک دولت معظم مانند اتا زونی و خواه یک مملکت کوچک مانند باربادوس باشد از نگاه حقوقی مساوات تام دارد.

(۱) Friedrich Günzer-Grundrechte im Völkerrecht-
Würzburg -1938 -Seite 122

۲- شمولیت افغانستان در جامعه ملل اسبق ژنو

یکی از نتایج عمده جنگ عمومی اول آن بود تا در اذهان جهانیان این مفکوره را خلق و تقویه نماید که به منظور حفظ امنیت بین المللی در تأسیس یک سازمان دایمی بین المللی اقدام نمایند. تأسیس یک چنین سازمانی را ویلسن رئیس جمهور اتانزونی در پیام تاریخی ۸ جنوری ۱۹۱۸ خود در برابر کانگرس در نظر گرفت (۱). نامبرده درین پیام خود ۱۴ ماده را که به اساس آن با متحدین صلح برقرار خواهد شد، پیشنهاد نموده و در ماده چهاردهم آن تأسیس جامعه ملل را گنجائیده بود. همچنان نامبرده در کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ پاریس پیشنهاداتی مبنی بر بنیان گذاری جامعه ملل را عرضه داشته و از اصرار روی جامعه ملل به عنوان جزو لا یتجزای معاهدات صلح پاریس پذیرفته شد. (۲) از همین لحاظ اساسنامه جامعه ملل به شکل یک قرارداد جداگانه به امضاء رسیده و بلکه اساسنامه مذکور که مشتمل بر ۲۴ ماده بود در معاهدات صلح منعقد شده پادول مغلوب جنگ عمومی اول گنجائیده شده و جامعه مذکور در سال ۱۹۱۹ پایه عرصه وجود گذاشت.

اعضای اصلی جامعه ملل در بدو تأسیس به ۴۰ کشور بالائی گردید. البته در سنوات مابعد یک تعداد ممالک غیر عضو به عضویت جامعه پذیرفته شدند اما از طرف دیگر، یک عده محدود ممالک عضو از عضویت جامعه خارج گردیدند

(۱) Krout-New outline History of the United States since 1865—New York- 1946-pag 155

(۲) حا کمیته دولت ها طبع اول ۱۳۴۲ صفحه ۱۷۵

مثلاً اطریش در سال ۱۹۲۰، آلمان در سال ۱۹۲۴ و اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۴ عضویت جامعه ملل را احراز نمودند. اما اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۰ نسبت تجاوز بالای فنلند (۱) بحیث یگانه کشور از جامعه ملل اخراج گردید. (۲) گذشته از آن برازیل در سال ۱۹۲۸، آلمان و جاپان در سال ۱۹۳۳ و ایتالیا در سال ۱۹۳۷ اخراج خود را از جامعه ملل اخبار نمودند.

درین جامه نسبت عدم گنجایش و به منظور احتراز از طول کلام از بحث مفصل پیرامون ارگان ها و فعالیت های جامعه ملل صرف نظر نموده و در ارتباط به عضویت افغانستان در جامعه مذکور مستدکرمی شویم که افغانستان عضو اصلی جامعه ملل نبوده و بلکه در سال ۱۹۳۴ (۳) در جامعه مذکور بحیث یک عضو پذیرفته شده شمولیت ورزید. طوریکه همه سیدانیم نایل شدن افغانستان به موقف استقلال تام و بنیان گذاری جامعه ملل بعد از اتمام جنگ عمومی اول در عین سال یعنی ۱۹۱۹ تحقق پذیرفته است. افغانستان بعد از حصول استقلال خاری در فاصله زمان بین کسب استقلال یعنی سال ۱۹۱۹ و شمولیت در جامعه ملل یعنی سال ۱۹۳۴ از طرف یک تعداد زیاد مسالک از قبیل اتحاد شوروی، ترکیه، ایران، انگلستان، عربستان سعودی

(۱) کلنل والتر، تاریخ روسیه، ترجمه به فارسی ۱۳۳۸ صفحه ۵۲۰

(۲) Ederhardt Menzel-Völkerrecht- München, Berlin -1962- Seite 410

(۳) Otto Cöpert Völkerbund -Stuttgart- 1938-

و نیز William Kerr, Freaser Tytler- Afghanistan-A study of political Developments in central Asia -Oxford University press-London, New York, Toronto -1950

و نیز Amos Peasler- Constitution of Nations—Vol. I- Afghanistan to Finland

ایتالیا، فرانسه، آلمان، مصر، پولند، لایپریا، فنلند، جاپان، عراق، برازیل
 بلجیم و غیره به رسمیت شناخته شده بود که بدین ترتیب حمایت و
 پشتیبانی اکثریت ممالک آن زمان را در مورد شمولیت خود در جامعه
 ملل متحد به حساب آورده می‌توانست همان بود که در شروع سال ۱۹۳۳
 راجع به عضویت خود در جامعه ملل درخواستی عنوانی سرمنشی جامعه
 مذکور در ژنو تقدیم و در آن متذکر شده بود که به حیث یک دولت آزاد و
 صلح دوست با قبول اساسنامه جامعه ملل و تکلیفیت‌های مندرج آن آرزوی
 عضویت در آن جامعه را دارد. این درخواستی پس از غورمورد قبول
 مجمع عمومی و شورای ملل واقع و افغانستان در سپتامبر ۱۹۳۳ به
 عضویت جامعه مذکور پذیرفته شد. (۱)

(۱) Landman -New outline History of the World
 since 1914- 7th Edition-New York- 1949-pag 243

۳ - شمولیت افغانستان در موسسه ملل متحد

در جریان جنگ عمو می دوم در افکار جهانیان این نظریه جا گزین شد تا بعد از اختتام جنگ بعوض جامعه ملل یک سازمان دایمی نوینی را بوجود آرند. بنیان گذار یکی سازمان جدید بین المللی بنام سازمان ملل متحد در درمنشورا تلاتنیک که به تاریخ ۱۴ اوگوست ۱۹۴۱ بین انگلستان و اتازونی به امضا رسید به حیث یک هدف بعد از جنگ در نظر گرفته شد. متعاقباً در اول جنوری ۱۹۴۲ یک اعلامیه بنام اعلامیه ملل متحد (۱) از طرف ۲۶ دولت به امضا رسید. اما بخاطر باید داشت که سازمان ملل متحد اصلاً در اعلامیه مسکو که به تاریخ ۳ اکتوبر ۱۹۴۳ بین اتازونی، اتحاد شوروی، انگلستان، و چین به امضا رسید امضا کنندگان درین اعلامیه خاطر نشان ساختند که برای حفظ صلح و امنیت جهان به نحو موثری بیک سازمان جهانی جدیدی خیلی ها ضرورت است. بعداً این پروگرام در کنفرانس تاریخی اول دسمبر ۱۹۴۳ تهر ان منهد ه بین اتازونی، انگلستان و اتحاد شوروی مجدداً طرف تائید قرار گرفت. به اساس این پروگرام نمایندگان اتحاد شوروی، انگلستان، اتازونی و چین در خزان سال ۱۹۴۴ در دسبارتن اوکس (واشنگتن - اتازونی) اجتماع و روی طرح ریزی سازمان ملل متحد تبادل افکار نموده و پیشنهاداتی تهیه و ترتیب دادند. متعاقباً در کنفرانس ماه فروری ۱۹۴۵ یالتا، انگلستان، اتازونی و اتحاد شوروی فیصله نمودند تا برای تبادل نظر مزید راجع به تأسیس

چنین یک موسسه بین المللی و امضای اساسنامه آن به تاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۴۵ یک کنفرانس رادعوت نمایند . بنابراین برای این منظور هر سه دولت مذکور عنوانی همان ممالیکه تاتاریخ ۸ فروری ۱۹۴۷ اعلامیه ملل متحد را امضا نموده بود و علاوه بر آن عنوانی همان کشور هائیکه بر علیه دول محور داخل جنگ بوده و تا تاریخ اول مارچ ۱۹۴۵ بدول محور را اعلان جنگ داده بودند دعوتی جهت شمول در یک کنفرانس که در سان فرانسسکو دایر می شد بعمل آمد. بعد از دو ماه مذاکرات و مباحثات با لاخره به تاریخ ۲۵ جون ۱۹۴۵ اساسنامه مؤسسه ملل متحد از طرف پنجاه کشور شامل کنفرانس به اتفاق آرا به امضا رسید. این اساسنامه بعداً بتاریخ ۲۳ اکتوبر ۱۹۴۵ یعنی بعد از آنکه از طرف اکثریت مراجع تقنینی دول عاقد تصویب آن جامه عمل پوشید به منصفه اجرا قرار گرفت (۱) .

درین جا مانسبت عدم گنجایش و به منظور احتراز از طول کلام از بحث مفصل پیرامون ارگان ها و فعالیت های موسسه ملل متحد صرف نظر نموده و در ارتباط به عضویت افغانستان در موسسه مذکور متذکر می شویم که نظر به اساسنامه موسسه مذکور مابدونوع اعضا درین موسسه بر خورد می نمایم یعنی یکی اعضای اصلی و دیگری اعضای پذیرفته شده. اعضای اصلی یونو همان کشورهای اند که اساسنامه یونورا در سال ۱۹۴۵ امضا نموده

(۱) Friedrich Berber- Lehrbuch des Völkerrechts-
3. Bd. -München, Berlin-1964 - Seite 206

بودند بر خلاف اعضای پذیرفته شده همان هائی اند که در بد و در جمله
 اعضا کنندگان اسانامه یونو شامل نبوده و بلکه بعداً با امضای اسانامه
 مذکور در یونو عضویت حاصل نموده اند. بنابراین افغانستان که در سال
 ۱۹۴۶ در یونو عضویت پیدا نمود در جمله اعضای اصلی نی و بلکه
 در جمله اعضای پذیرفته شده بشمار میرود. مطابق ماده چهارم جمله اول
 اسانامه یونورا شمولیت در یونو برای تمام ممالک صلحدوست باز بوده (۱)
 و بنابر آن همان ممالک مکلفیت های اسانامه را قبول نموده و نیز از نظر
 یونو به پذیرفتن مکلفیت های مذکور حاضر و آماده باشند به عضویت
 یونو قبول شده میتوانند. قبولی عضویت یکدولت در یونو مطابق ماده
 چهارم جمله دوم اسانامه یونو از طرف مجمع عمومی با اکثریت ۳/۲
 آراء صورت میگیرد. فلذا شمولیت افغانستان در یونو مستلزم آن بود
 تا کشور مذکور درخواستی مبنی بر عضویت خود در یونو به سر منشی
 آن مؤسسه تقدیم بدارد. بادر نظر داشت آن چون افغانستان آرزوی شمولیت
 در مؤسسه ملل متحد را داشت به تاریخ ۲ جولائی ۱۹۴۶ درخواستی مبنی بر
 عضویت خود در یونو توسط تلگرام به تریگولی سر منشی وقت مؤسسه
 مذکور تقدیم نمود و در آن خاطر نشان ساخت که از قدیم بدین طرف یک
 کشور صلحدوست بود و به مفکوره های همکاری بین المللی همواره تمایل
 شدید داشته و حاضر و آماده است تا تمامی مکلفیت های مندرج اسانامه
 مؤسسه ملل متحد را در نظر بگیرد. درخواستی شمولیت افغانستان از طرف

(۱) در جمله اول ماده چهارم اسانامه یونو چنین ذکر شد .
 membership in the UN is open to all peace-loving
 state

اکثریت قاطع اعضای مجمع عمومی حمایت و پشتیبانی شده و دوی بر سه اکثریت آراء که برای پذیرفتن اعضای جدید لازمست در مورد عضویت افغانستان در یونو درین بود. متعاقباً در جلسه شورای امنیت به تاریخ ۲۸ و ۲۹ اوت ۱۹۴۶ هیچ یک رای مخالف در مورد عضویت افغانستان در یونو داده نشد (۱).

۲- عضویت افغانستان در پیمان‌های آزاد و غیره مؤسسات و مجامع بین‌المللی

افغانستان علاوه از عضویت در هر دو جامعه فوق‌الذکر بین‌المللی در موسسات یونو عضویت داشته و همچنان در یک عده پیمان‌های مشترک آزاد و یک‌عده کنفرانس‌های بین‌المللی نیز اشتراک ورزیده است. افغانستان بعد از کسب استقلال علاوه از رزوی مبنی بر شناسائی اش از طرف سایر ممالک و عضویتش در جامعه مسدول آزروی آنرا نیز داشت تا در میثاق‌های بین‌المللی نیز سهیم گردد و با عضویت کشور مذکور در یک تعداد پیمان‌های آزاد این آزروی برآورده شد، چنانچه افغانستان در جمله دول عاقد میثاق ۶ جولائی ۱۹۰۶ راجع به اصلاح مقررات مسجر و حین و سرریضان میدان جنگ بشمار نمیرفت و برای عضویت در میثاق مذکور به تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۲۳ به مجلس متحده سویس اطلاع داده و شموایش به تاریخ ۳۱ اپریل ۱۹۲۳ در میثاق مذکور عملی گردید. هم‌چنان شمولیت افغانستان به پیمان پاریس راجع به اتخاذ تدابیر علیه اسراض طاعون، کولرا و تب زرد به تاریخ ۲۱ جون ۱۹۲۶ جامعه عمل پوشید. به همین ترتیب افغانستان یک کشور عاقد قرار داد ۲۷ اوگوست ۱۹۲۸ تحریم جنگ پاریس یا Kellogg Briand Paact نیز شناخته شده و شمولیت افغانستان درین قرارداد به تاریخ ۲۴ جولائی

(۱) Josef Schwager - Die Entwicklung Afghanistans als Staat und seine zwischenstaatliche Beziehungen - Leipzig - 1932 - Seite 26

۱۹۲۹ جا مه عمل يو شيد به همين ترتيب افغانستان امضاً كنده قرار داد دوگانه ۲۷ جولائی ۱۹۲۹ ژنو، يكي راجع به اصلاح مقررات سجر و حين و سر يضان سيدان جنك و ديگرى راجع به اسراى حربى — امضاً كنده قرار داد چهارگانه ۱۲ اوگوست ۱۹۳۹ ژنو، اولى راجع به اصلاح مقررات سجر و حين و سر يضان سيدان جنك. دوسى راجع به اصلاح مقررات سجر و حين، سر يضان و مغرو قين در بحر، سومى راجع به اسراى حربى و چهارمى، راجع به حفاظت افراد ملكى در زمان جنك امضاً كنده قرار داد ۱۰ اوگوست ۱۹۳۳ مسكو راجع به منع آرمایش همای ذروى در فضای خارجى و امضاً كنده اكثریت قرار داد های آزاد میباشد.

همچنان افغانستان در کنفرانس سالک آسیائی و افریقائی در باذونك در اپریل ۱۹۵۵ — در کنفرانس های سران دول اسلامى يكي در رباط در سپتامبر ۱۹۶۹ و ديگرى در لاهور در فروری ۱۹۷۳ — کنفرانس های دول غير منسلک، اولى در بگرام در سال ۱۹۶۱، دوسى در قاهره در سال ۱۹۶۳ — سومى در لوساكا در سال ۱۹۷۰ و چهارمى در كابل در سال ۱۹۷۲ و بعضى از کنفرانس های ديگر بين المللى اشتراك كورزيده و در همه آنها رول فعالی داشته است.

گذشته از آن افغانستان عضو اكثر مؤسسات اختصاصى مؤسسه ملل متحد از قبیل اتحادیه پست جهانی (Univ. Postal Union) سازمان مواد خوراکی و زراعت جهان (Food and Agriculture Organisation - F A O) مؤسسه تربیتی علمى و فرهنگى مؤسسه ملل متحد (يونسکو)

United Nations Educational, Scientific and
cultural Organisation

صندوق و جهی بین المللی I M F
 سازمان صحتی جهان (W H O)
 مؤسسه (International Civil Aviation ICAO Organisa tion)
 هوا پیمائی ملکی بین المللی . اتحادیه بین المللی معیارات دور
 (International Telecommunication Union) ITU سازمان بین المللی در
 سازمان یونیسف (International Labour Organisation-I L O)
 (UNICEF) و غیره میباشند .

فصل ششم

بی طرفی عنعنوی افغانستان

۱- مفهوم و اقسام بی طرفی

مفهوم بیطرفی :

در لسان لاتین برای کشور یکه بیطرف بوده و در یک جنگ بین سایر ممالک سهم‌نگیر اصطلاح (*Quineutralarun Partiusunt*) را استعمال مینماید. به اساس این اصطلاح و نیز از نگاه حقوق بین الدول ما دولتی را بیطرف میگوییم که دولت مذکور در یک جنگ مشتعله بین دو یا زیاده از دو کشور اشتراک نورزد. بنابراین دول بیطرف بر خلاف دول بیطرف دائمی از قبیل سویس و اطریش صرف در زمان جنگ و یا در جریان جنگ داخلی هر گاه اغتشاشیون به صفت یارت متحارب شناخته شده باشند (۱) عرض وجود نموده میتوانند. مبرهن است که یک دولت از لحاظ داشتن استقلال تام حق دارد مسایل مربوط به خود را خودش حل و فصل نموده و درین مورد صلاحیت مطلق را داراست. روی این اصل دولت مذکور میتواند در یک جنگ بین سایر ممالک یا رویه بیطرفی را اختیار نموده و یا در جنگ به طرفداری یکی از طرفین متحارب سهم بگیرد. البته مسئله در دول نیم مستقل خصوصاً دول تحت الحمايه و اصل بدین سوال نبوده زیرا صلاحیت دول مذکور به اساس ارتباطیکه با دولت حامی سوزن دارند به تحدید اتی مواجه می شود مثلاً یک دولت و اصل

(۱) Brierly - Grundzüge des Völkerrechts - Berlin - 1948 - Seite 84-86

«و نیز» لی فور، حقوق عمومی بین الدول ترجمه از فرانسیس

دنی توسط محمد قاسم واجد کابل ۱۳۲۱ صفحه ۵۲۵ .

باید در یک جنگ بین سوزرن وی و یک کشور دیگر بظرفداری از سوزرن خود داخل جنگ نشسته درین مورد صلاحیتش مبنی بر اتخاذ رویه بیطرفی مسند و مبسوط است. لیکن نکند و است تحت اجماعیه در صورت وقوع یک جنگ بین الدول حاسی اش و یک کشور دیگر از لحاظ اینکه مناسبت تحت اجماعیه کی (Casus föderis) (تحقیق شرط اتحاد) را بوجود نمی آرد مستویاً بیطرف بماند اما حق ندارد دبه منابل دولتی که تحت اجماعیه آن قرار گرفته است داخل جنگ گردد. فوقاً متذکر شدیم که یک دولت مستقل نام در اتخاذ روش خود در یک جنگ آزادی نام خواهد داشت. اما مسئله طور دیگری خواهد بود هرگاه یک کشور به موجب قرارداد ی با یک دولت دیگر خود را مکلف ساخته باشد تا در صورت وقوع مجاریه بین دولت اخیر الذکر و یک کشور معین و یا غیر معین سوسی و یا سایر دول رویه بیطرفی را اختیار نماید. در چنین صورتی دولت مکلف باید مطابق قرار داد عمل نماید. درین جا بطور مثال به سادۀ اول قرار داد بیطرفی و عدم تعرض افغانستان و اتحاد شوروی منعقدۀ ۳۱ اوگوست ۱۹۲۶ و به مادۀ نهم پیمان دوستی افغانستان و ایران منعقدۀ ۲۲ جون ۱۹۲۱ اشاره می شود همچنان آلمان نازی و اتحاد شوروی چند روز قبل از آغاز جنگ عمومی دوم یعنی ۲۳ اوگوست ۱۹۳۹ (۲) قرارداد بیطرفی و عدم تعرض

(۱) Husar-Grassia- International Relation -New Yrk -1953- pag 83

و نیز Littlefield -New outline History of Europe since 1815- 16th Edition- New York- 1949-pag 253

ده ساله عقد نمودند. آنگاه آلمان نازی اثر انبساط حمله ۲۲ جون ۱۹۴۱ خود بالای اتحاد شوروی نقص نمود، درین پیمان تصریح شده بود نه طرفین به همدیگر حمله نکرده و هرگاه یکی از طرفین با دولت ثالثی داخل جنگ شود طرف دیگر به کشور ثالث مدکور کمکی نه نماید. علاوه از اشله فوق که در آنها کلیت بیطرفی صرف به مقابل یک دولت معین عرض وجود میکنند، یک دولت میتواند به موجب امضای عهدنامه با سایر ممالک خود را به بیطرفی دائمی مکلف سازد مانند سویس که نظر به گانگروه ۱۸۱۵ و پانان (۳) و قرار داد های صلح ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ پاریس یک کشور بیطرف دائمی شناخته شد.

برعکس اشله فوق الذکر احتمال دارد در اثر عقدیک، ایمن آزادی یک دولت مبتنی بر اتخاذ روش بیطرفی به محدودیت مواجه شود. درین مورد پیمانهای دفاعی ناتو منعقد به اپریل ۱۹۴۹ در واشنگتن، سیاتو منعقد به سپتامبر ۱۹۵۴ در مانیلا، پاستیک منعقد اول سپتامبر ۱۹۵۱ در سان فرانسسکو و وارسا منعقد به می ۱۹۵۵ و غیره برای نامشده برجسته شده میتوانند. لذا هرگاه بالای یکی از اعضای پیمانهای دفاعی فوق تعرضی صورت بگیرد سایر اعضا نمیتوانند بیطرف بمانند بلکه باید به پشتیبانی از دولت متحد خود بر علیه متعرض داخل جنگ شوند. پیمان های کارائتی نیز دارای عین خاصیت قرار داد های دفاعی بوده زیرا در پیمان های کارائتی یک دولت قوی ضمانت تمامیت خاک یک کشور ضعیف را در برابر تجاوز زغر مملکت و یا در برابر تجاوز یک دولت معین مینماید، لذا در حال تعرض بالای کشور ضعیف مدکور دولت

گارانت مکلفاست بطرفداری از وی علیه دولت متعرض داخل جنگ گردد
 چنانچه چندماه قبل از آغاز جنگ عمومی دوم انگلستان به موجب یک
 قرارداد، تمامیت خاک پولند را در برابر تجاوز آلمان نازی ضمانت نمود
 زمانیکه قشون آلمان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به پولند حمله نمودند انگلستان
 مطابق قرارداد گارانتی منعقدہ خود با پولند دو روز بعد در سوم سپتامبر
 با آلمان اعلان جنگ داد زیرا نظریه پیمان گارانتی شرط اتحاد تحقق
 پذیرفته بود .

ب- انواع بیطرفی :

بیطرفی نظریه خصوصیت خود قرار ذیل تصنیف میگردد .

الف- بیطرفی اختیاری و معاهده وی .

ب- بیطرفی عمومی و منطقی .

ج- بیطرفی کامل و غیر کامل

د- بیطرفی به اساس مفکوره عدم انسلاک .

بیطرفی اختیاری و معاهدوی

(الف) بیطرفی اختیاری -

بیطرفی اختیاری هنگامی مطرح بحث میگردد که کشور اتخاذ کننده رویه

بیطرفی، از نگاه حقوق عمومی بین الدول درین باره مکلفیتی نداشته یعنی

قرارداد سببی بر بیطرفی رابه اساساً نرسانیده و بتواند

در یک جنگ یابه طرفداری یکی از متحاربین داخل جنگ گردد و یا بیطرف

بماند (۱) لذا یکی از شرایط عمده بیطرفی اختیاری آنست که یکدولت

بیطرف برای اتخاذ رویه بیطرفی به سوجب پیمانی خود رادر برابر تمام

و یادر برابر یکی از متحاربین مکلفنه ساخته باشد ورنه در حال مکلفیت به

اساس قرارداد بیطرفی معاهده وی عرض اندام مینماید. مطالعه تاریخ هر دو

قرن اخیر پمانشان میدهد که اکثر شمالکیکه در جنگ های سشتعله این دو

قرن بیطرف مانده اند بیطرفی شان اختیاری بوده است مانند.

بیطرفی فرانسه در جنگ ۱۸۶۶، بین اطریش از یکطرف و پروس و ایتالیا

از طرف دیگر .

(۱) Wörterbuch der Staats-und Sozialwissenschaften - 6. Bd. -Güttingen -1961 -Seite 401

بیطرفی انگلستان و اطریش در جنگ. ۱۸۷۱-۱۸۷۰، بین فرانسه و روس.

بیطرفی اتازونی در جنگ ۱۹۰۰، بین روسیه و جاپان.

بیطرفی سویدن، ناروی، دنمارک، هالند، اسپانیه، ایران حبشه.

مکسیکو، سلوادور، وینزویلا، کولمبیا، آرژنتاین و چلی در جنگ عمومی

اول.

بیطرفی افغانستان، نیپال، یونان، اسپانیه، و سویدن در جنگ عمومی دوم

بیطرفی اکثر ممالک جهان در جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و

عمچنان جنگ ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ هندو پاکستان.

بیطرفی معاهدوی

درحالیکه در بیطرفی اختیاری کشور بیطرف به اتخاذ روش بیطرفی دست آزاد دارد در بیطرفی معاهده‌وی این آزادی به محدودیت مواجه شده و در چنین بیطرفی دولت بیطرف به اتخاذ روش بیطرفی حقوقاً مکلف بوده و از همین لحاظ این بیطرفی، بیطرفی حقوقی نیز گفته میشود. بنابراین بیطرفی معاهده‌وی هنگامی مطرح بحث میگردد که یک دولت بر حسب یک معاهده با یک و یا چند کشور محدود و یا هم با اکثریت کشورها تعهد نماید تا در جنگ بین ایشان بیطرف بماند در صورت امضای معاهده با یک و یا چند کشور محدود مکلفیت بیطرفی در برابر همان یک و یا چند کشور محدود و در حال امضای معاهده با اکثریت ممالک مکلفیت بیطرفی در برابر همه دول عرض وجود میکند که درین مورد اخیر الذکر معمولاً از بیطرفی دایمی سخن رانده میشود.

۱- بیطرفی به مقابل یک یا چند کشور-

معمولاً دو دولت با هم چنین پیمانی می بندند که در صورت بروز جنگ بین یکی از ایشان و دول ثالث جانب مقابل قرارداد، سیاست بیطرفی را خطبشی خود قرارداد و علیه طرف هم پیمان خود به جنگ سبادت نه و زرد. هرگاه به اوراق تاریخ مراجعه کنیم مشاهده خواهد شد که با شرایط و ایجاب عصر و زمان و سیاست هر کشور، انواع متعددی از قراردادهای بیطرفی به امضا رسیده است.

اینکه به غرض وضاحت موضوع چند نمونه از قرارداد های بیطرفی ذیلاً نگاشته میشود.

نمونه اول:

دولت a (b) با هم فرامی‌گذارند که هر گاه یکی از آنها با هر کشور دیگر خواه c.d. و یا (e) و غیره به جنگ جانب دیگر قرارداد بیطرفی را خط مشی خود قرار داده و در برابر پارت مقابل قرارداد داخل جنگ نه شود. هدف این چنین پیمانها اغلباً اطمینان خاطر همان ممالکی میباشد که احتمال شمول شان در سحاربه به نظر برسد. مانند پیمان بیطرفی ۱۸ جون ۱۹۳۱ آلمان نازی و ترکیه درامضاً این معاهده آلمان زیاده تر علاقه مند بود زیرا کشور مذکور مقدمات حمله بالای اتحاد شوروی را چیده و جدا مایل بود تا از جانب ترکیه اطمینان خاطر حاصل کند، چنانچه چهار روز بعد از امضای قرارداد مذکور یعنی به تاریخ ۲۲ جون ۱۹۳۱ عساکر آلمان به اتحاد شوروی هجوم بردند. (۱)

نمونه دوم:

دولت (a) و (b) یا دولت (a) b و c با هم عقده می‌بندند که در حال اشتعال جنگ بین یکی از آنها و دولت (d) دومی دیگر سکف به بیطرفی نبوده و بلکه میتواند به حمایت دولت (d) به مقابل پارت قرارداد بچنگند یعنی فرضاً

(۱) Landman-New outline History of the World since 1914 - 7th Edition - New York - 1949 - pag 333

هرگاه کشور (a) با کشور (b) داخل نبرد گردد دولت b و (c) به طرفداری از دولت علیه دولت (a) خواهند جنگید، اما برخلاف هرگاه کشور (a) با هر دولت دیگر غیر از کشور (d) داخل جنگ شود، دولت (b) و (c) مکلفند بی طرف بمانند. در یک چنین عهدنامه مسلماً حمایت یک کشور ثابت در نظر گرفته شده گویا قرار داده مفادوی انعقاد می یابد. البته دول عاقد پیمان متمایل نمیشدند تا یکی از ایشان یک دولت ثالث معین را تحت نفوذ خود قرار داده و بدین ترتیب یا افزایش قدرت وی و یا زنده قوا از هم پاشیده شود. مثلاً پیمان سه امپراتور که بین امپراتور آلمان، امپراتور استریا، هنگری و امپراتور روسیه در سال ۱۸۷۲ عقد و از همین لحاظ به پیمان سه امپراتور (۱) شهرت دارد هدف آن برقراری وضع موجود در جنوب شرق اروپا بود. درین قرارداد که در سال ۱۸۷۹ تجدید یافت تسریح شده بود که هرگاه یکی از این سه کشور با امپراتوری عثمانی به جنگ دومی دیگر به حمایت امپراتوری عثمانی در برابر جانب مقابل متحارب بر خواهند خاست اما در صورت محاربه یکی از این سه کشور با هر دولت دیگری غیر از امپراتوری عثمانی دومی دیگر مکلف به بی وفی خواهند بود.

نمونه سوم :

کشور (a) و (b) یا دولت (a)، (b) و (c) با هم قرار می گذارند که در صورت اشتغال جنگ بین یکی از آنها و دولت (d) جانب دیگر قرار داده پشتیبانی هم پیمان خود بر خاسته و بر علیه دولت (d) داخل جنگ خواهد شد لیک

در یک جنگ بین یکی از متعاقبین و عرسملکت دیگری غیر از دولت d یک و یادویارت دیگر قرار داد مکلف به بیطرفی خواهند بود مثلاً در پیمان مؤدت ۱۸۷۹ آلمان و اسپر اطوری آستریا، هنگری نگاشته شده بود که در صورت وقوع محاربه بین یکی از طرفین قرارداد و روسیه جانب دیگر قرارداد نیز به حمایت از هم پیمان خود باروسیه داخل جنگ خواهد شد. اما هر گاه یکی از آنها با هر دولت ثالثی غیر از روسیه بجنگد جانب دیگر، قرارداد بیطرفی را خط مشی خود قرار خواهد داد (۱).

نمونه چهارم :

دولت 'a' و 'b' با هم پیمانی می بندند که هر گاه یکی از ایشان با کشور 'c' داخل جنگ گردد جانب دیگر قرارداد مکلف به بیطرفیست لیک اگر دولت 'd' و 'e' به طرفداری کشور اقدام نماید جانب دیگر قرارداد بیطرف نمانده و بلکه به حمایت هم پیمان خود داخل جنگ خواهد شد مثلاً جاپان و انگلستان حسب پیمان، ۳۰ جنوری ۱۹۰۲ (۲) موافقه نمودند که در صورت بروز جنگ بین یکی از آنها روسیه جانب دیگر قرارداد مکلف به بیطرفیست اما هر گاه فرانسه و یا آلمان به پشتیبانی روسیه برخیزد جانب

- (۱) کارل بکروفر در یک دتکاف - سرگذشت تمدن - ترجمه توسط علی محمد زهما نیویارک ۱۹۴۶ صفحه ۴۹۳
و نیز در ترف دوره های تاریخ جدید جلد دوم - ۱۹۴۶ صفحه ۲۹۴
(۲) ما کاولی ترولیان تاریخ انگلستان جلد دوم (۲۹۰۳ تا ۱۹۱۸) طبع چهارم مونیخ ۱۹۴۹ صفحه ۲۹۲
و نیز عباس اقبال کلیات تاریخ تمدن جدید طبع چهارم ۱۳۳۱ صفحه ۱۷۲ .

دیگر قرار داد نیز به مقابل روسیه و متحدین اش داخل جنگ خواهد شد. این پیمان سوئف جاپان را در برابر روسیه تقویه نمود چنانچه دو سال بعد از امضای این معاهده بین روسیه و جاپان آتش جنگ مشتعل شد که به مفاد جاپان انجامید. چون درین جنگ آلمان و فرانسه به حمایت روسیه برخاستند لذا انگلستان بیطرف ماند.

قرار فوق یک تعداد نمونه هائی از قرارداد بیطرفی تذکار یافت و البته متعاقبین بادر نظر داشتن ایجابات و شرایط سیاسی عصر و زمان میتواند به هر قسمیکه خواسته باشند. پیمانهای بیطرفی و عدم تعرض عقد نمایند.

۲ - بیطرفی دایمی

بیطرفی دایمی بر خلاف زمان جنگ تنها منحصر به اوقات جنگ نبوده و بلکه در هنگام صلح نیز از آن بحث بمیان آمده می تواند تذکرات ذیل موقف یک کشور بیطرف دایمی را برای ما روشن میسازد.

یک دولت که خود را به اساس قرارداد مکلف به بیطرفی دایمی ساخته باشد اهلیت معاملاتی اش کاملاً دست ناخورده می ماند اما وی مکلف است تا در محاربات بین سایر ممالک سهم نگرفته و نیز در زمان صلح به عقد همچو پیمانهایکه وی را به جنگ سوق دهد مبادرت نورزد. لیک دولت مذکور را مجاز است تا از خود دفاع نموده و به تطبیق جبران بالضرر (Reprasalli) و اقدام بالمثل (Retorsion) تشبث ورزد. بیطرفی دایمی یک دولت صرف در صورت عقد یک پیمان سببی بر بیطرفی دایمی رویکار آمده میتواند. درین باره جیورج دام یکی از علمای برجسته حقوق عمومی بین الدول می نویسد (۱) که مکلفیت بیطرفی دایمی در هر حال متکی به قرار داد است و اعلامیه یک جانبه یک کشور سببی بر آنکه در نظر دارد در آینده بیطرف بماند و یا عقد معاهدات بین سایر ممالک بیطرفی دایمی یک دولت را بار نخواهد آورد. مثلاً هند با وصف سیاست بیطرفی اش به مفهوم حقوق عمومی بین الدول یک کشور بیطرف دایمی نیست.

بدر نظر داشت نظر عالم مذکور که بنده بان عنوائی دارم عقد معاهداتی بین سایر ممالک سببی بر بیطرفی یک کشور بدون عضویت همان کشور

(۱) Georg Dahm- Völkerrecht -1. Bd. -Stuttgart-
1958 -Seite 174

بیطرفی دائمی و یرا بمیان آورده نمیتواند . به عبارت دیگر موقف بیطرفی دائمی بالای یک کشور آزاد و مجهز به قوه سلطه تام بدون موافقه خودش بالایش تحمیل شده نمیتواند. مسئله البته رنگ دیگری خواهد داشت هرگاه کشور مکلفزاده اراده دول عاقد بوده و یاساحه اش در تحت تسلط و اختیار دول مذکور قرار داشته باشد. مانند جمهوری تکرانا و که در سال ۱۸۱۵ نظر به فیصله کانگروه و یانا به حیث یک دولت بیطرف دائمی پایه عرصه وجود گذاشت. در حالیکه خود جمهوری ترا و قطعاً پارت قرارداد نبود. معمولاً در قرارداد های بیطرفی دائمی دول عاقد تعامیت خاک کشور بیطرف دائمی را ضمانت نموده و لذا ایشان مکلف اند تا در صورت تجاوز بالای ساحه کشور بیطرف دائمی به کمک وی پشتابند. طوریکه انگلستان به نسبت تجاوز عساکر آلمانی بالای کشور بیطرف دائمی بلژیک در ۴ اوت ۱۹۱۴ (۱) به آلمان اعلان جنگ داد. لذا قرارداد بیطرفی دائمی محتوی گارانتی (مضمن) دول عاقد بوده و به این ترتیب برای کشور بیطرف دائمی مفاد و یرای دول گارانت (مضمن) تکالیفی را بار می آورد. ناگفته نماند که دول بیطرف دائمی بدون موافقه دول گارانت نه یک حصه از خاک خود را بیک دولت واگذار شده و برعکس نه یک حصه از خاک یک دولت ثالث را

(۱) Landman -New outline History of the World since 1914 - 7th Edition -New York- 1949- pag 10

بجاک خود ملحق نموده میبماند. زیرا در حال تحقق مورد اخیر اندک تکلیف دول گوارانت مبنی بر حفاظت تعامیت خاک کشور بیطرف دایمی سنگین تر میکردند.

چه در حال حاضر و چه درازمه گذشته تعداد دول بیطرف دایمی خیلی ها محدود بوده است (سوئیس (۱) از سال ۱۸۱۵، اتریش (۲) از سال ۱۹۵۵ و لائوس از سال ۱۹۶۲ به این سو موقوف بیطرفی دایمی دارند. برخلاف بلژیک که مطابق عهدنامه های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۹ ولوکنو اسپورک که مطابق پیمان ۱۸۶۷ موقوف بیطرفی دایمی را احراز نموده بودند این موقوف را نظر به قرارداد وارسای در سال ۱۹۱۹ از دست دادند.

-
- و نیز Littlefield - New outline History of Europe since 1815- 16th Edition - New York-1949- pag 172-173
- (۱) Tehodor Mauns -Deutsches Staatsrecht- 8. Auflage -München, Berlin-1958- Seite 371
- (۲) Georg Dahm -Völkerrecht - 1. -Stuttgart- 1958- Seite 176

ب- بیطرفی عمومی و منطقی

الف- بیطرفی عمومی :

در تصنیف بیطرفی عمومی و منطقی مراد ساز بیطرفی عمومی همان بیطرفی است که جنبه عمومی داشته و شامل تمام حصص یک کشور باشد. فرقی نمیکنند اگر دولت بیطرف موضوع بحث، موقف بیطرفی دائمی داشته و یا به موجب عقد یک پیمان یکی از متحاربین خود را به بیطرفی در برابر همان دولت متحارب مکلف ساخته و یا بیطرفی اختیاری را در پیش گرفته باشد. برای مورد اولی بیطرفی سویس بحیث یک کشور دارای موقف بیطرفی دائمی در جنگ عمومی اول و دوم، برای مورد دومی بیطرفی انگلستان در محاربه ۱۹۰۵ روسیه و جاپان به اساس قرارداد منعقد بیطرفی ۳۰ جنوری ۱۹۰۲ با جاپان و بالاخره برای مورد سوم بیطرفی سویدن در جنگ عمومی دوم، امثله خوبی شده میتواند. بنابراین بیطرفی عمومی که شامل تمام حصص یک کشور میباشد، هم اختیاری و هم معاهده‌وی شده میتواند، در حالیکه بیطرفی منطقی حتماً معاهده‌وی خواهد بود.

ب- بیطرفی منطقی

بر خلاف بیطرفی عمومی، بیطرفی منطقی حتماً متکی به قرارداد بوده و در حال فقدان یک قرارداد، بیطرفی مذکور بعین آمده نمیتواند. بیطرفی منطقی منطقی محتوی تمامه ساحه یک کشور نبوده و بلکه صرف محتوی یک منطقه معین یکدولت بوده و از همین لحاظ ما این نوع بیطرفی را بیطرفی منطقی منیاسیم. منطقه بیطرف با یک دیگر به محاربه چه در صورت بیطرفی دولت دارای صلاحیت ساحه وی و چه در صورت دخول وی در جنگ بیطرف مانده و شعله جنگ نباید به آن منطقه سرایت کند. معمولاً در قرارداد بیطرفی منطقی منطقه بیطرف خلع سلاح میگردد. اما این امر حتمی نبوده و بعضاً یک منطقه بدون آنکه خلع سلاح شود، بیطرف شناخته شده میتواند. خلع سلاح ساختن عبارت از منع تمرکز عساکر و تأسیسات حکامات حربی و غیره بوده و در خلع سلاح منطقه بیطرف، این بیطرفی منطقی حق ارتقا و غیر فعال کشوری را تشکیل میدهد که خلع سلاح به مفاد وی عملی شده است. حق ارتقا غیر فعال زمانی مطرح بحث میگردد که یکدولت به اساس قرار داد با یکدیگر یا چند کشور خود را مکلف سازند تا از تطبیق تئووق ساحه وی خود با لای بعضی از حصص معین ساحه خود چشم پویا شد. مثلاً ایٹالیایر حسب ماده ۱۰ و ۱۱ پیمان صلح (۱۱) فروری ۱۹۴۷ تعهد نمود تا در جزایر یانٹی لیرییا و جزایر قرب و جوار آن استحکامات

(۱) Alfred Verdross- Völkerrecht- 3. Auflage -Wien
-1955- Seite 230

بنا نه‌نماید. درین جا حق ارتفاق غیر فعال به‌منفاد پارت متقابل قرارداد ایتالیا که عبارت از دول غالب جنگ عمومی دوم بود، عرض اندام کرد. معمولاً مناطق سوق‌الجیشی، حصص مخصوص سرحدات و علاوتاً اکثر شاهراه‌های مهم تجارتهی به‌منظور تأمین کشتی رانی منظم بیطرف ساخته میشوند. البته در مورد بیطرفی، منطوقی‌اشکله زیادی وجود دارد که در اینجا تک تعداد آن بیان‌میگردد.

بیطرفی (۱) بحیره سیاه از سال ۱۸۵۶ تا سال ۱۸۷۰ بیطرفی، (۲) آبنای بوسفورس و داردانیل از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۳۶، بیطرفی (۳) کانال سویز از سال ۱۸۸۸ تا امروز، بیطرفی کانال کیل مطابق ماده ۱۹۵ قرارداد صلح ۲۸ جون ۱۹۱۹ و ارسای بیطرفی کانال پانامه مطابق ماده دوم قرار داد ۱۸ نوامبر ۱۹۰۱ های پاونسی‌فست.

بیطرفی آبنای ساژلان مطابق قرار داد ۲۳ جولائی ۱۸۸۱.

(۱) احمد متین‌دفتری-سیر روابط و حقوق بین‌المللی چاپ دوم

۱۳۴۴ صفحه ۱۱۶

(۲) عباس اقبال-کلیات تاریخ تمدن جدید طبع چهارم-۱۳۳۱

صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱

و نیز Landman -New outline History of the World since 1914 - 7th Edition -New -1949 -pag 38

(۳) Staatslexicon - 5. Bd. - 6. Auflage - Froiburg-1960- Seite 1022

ج - بیطرفی کامل و بی طرفی غیر کامل

بر خلاف بیطرفی دائمی که در زمان صلح نیز از آن بحث میشود، بیطرفی کامل و غیر کامل صرف در هنگام وقوع یک محاربه بروز نموده میشوند. لذا بحث بیامون بیطرفی کامل و غیر کامل صرف در صورت اشتعال یک جنگ امکان پذیر میباشد. دول بیطرف در یک جنگ نخواه بیطرفی شان اختیاری و خواه معاهدوی باشد مکلف اند تا در برابر متحاربین یک روش معینی را اختیار نموده و بعضی تخطی های معین جزئی متحاربین را تحمل نمایند، زیرا بعضاً این چنین تخطی ها غیر قابل اجتناب میباشد. در بیطرفی در یک جنگ ماباید بین بیطرفی کامل و غیر کامل فرقی را قابل شویم یک دولت بیطرف مکلف است تا طرفین متحارب را مساوی قرار داده و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد (۱) هرگاه وی این مسئله را رعایت نماید بیطرفی کامل را در پیش گرفته خواهد بود و برعکس هرگاه یک کشور بیطرف یکی از متحاربین را از نگاه اقتصادی و دیپلماتی بر دیگری ترجیح دهد بیطرفی غیر کامل کشور مذکور موضوع بحث میگردد.

(۱) Wörterbuch der Staats- und Sozialwissenschaften - 7. Bd. - Göttingen - 1961 - Seite 567

الف - بی طرفی کامل

بیطرفی، کامل بیطرفی به معنی اصلی و واقعی است و زمانی عرض اندام میکند که یک کشور بیطرف در یک جنگ طرفین متحارب را کاملاً مساوی قرار دهد. مثلاً درین مورد ماده نهم قرارداد بیطرفسی یری و ماده نهم قرارداد بیطرفی بحری ۱۹۰۷ هاگ مینگارد که «باید یکدولت بیطرف در جمیع مسائل مربوط به تأدیات مخابرات، توقف سفاین جنگی و غنائیم دول متحارب در بنا درش طرفین متحارب را به نظر مساوی نگریسته و یکی را بر دیگری رجحان ندهد». بر کشور بیطرف است تا حقوق بیطرفی را موشگافانه و دقیق رعایت نموده و به اجرای عمل تصادم به حقوق بیطرفی که باعث رنجش یکی از طرفین متحارب گردد، مبادرت نورزد علاوه از رنجش احتمال دارد طرف متحارب متضرر در برابر چنین یک عمل دولت بیطرف جبران با لضرر (۱) تطبیق نماید بنابراین یکدولت بیطرف نباید برخلاف عهد نامه منعقد به منع صادراتی یک جانبه و غیره اقداماتی که محتوی رجحان یکی از طرفین متحارب باشد، تشبث ورزد کشور بیطرفی که در یک جنگ مطابق دستاویز فوق عمل نماید بیطرفی کامل را روی دست گرفته خواهد بود. خاصاً اتخاذ بیطرفی کامل هنگامی لازمست که بیطرفی معاهده وی در بین باشد در جریان جنگ عمومی دو ممالک افغانستان و نیپال بیطرفسی کامل را سرمشق خود قرار داده بودند. برعکس بیطرفی هسپانیه درین جنگ غیر کامل بود.

ب-: بیطرفی غیر کامل

دراثر محاربات قرن ۱۸ بیطرفی ها اغلباً غیر شامل بود زیرا اعمال دول بیطرف یا سوتف بیطرفی شان عمده آهنکی نداشت. مثلاً به عساکر یکی از طرفین متحارب از داخل خاک یک کشور بیطرف اجازه عبور داده می شد و یا دول متحارب در داخل ساحه حکمرمانی دول بیطرف به امر التمساب سر با زمشیت می شدند واضح است که تحمل این اعمال مغایر حقوق بیطرفی است مگر این امر نباید ما را متعجب سازد زیرا در آن آوان حقوقی بیطرفی تکامل نیافته بود. اما چنین تحولات حقوق بیطرفی بعد از تدوین حقوق بیطرفی (۱) ۱۹۰۷ هات یعنی در عر دو جنگ عمومی نیمه اول قرن ۲۰ خاسته در جنگ عمومی دوم شکست اوراست. زیرا در جریان جنگ عمومی دوم بعضی از ممالک بیطرف نه علایق مخصوصی یکی از متحاربین داشتند متحارب مد نظر را از نگاه اقتصادی و دیپلماتی معاونت می نمودند مثلاً در جنگ عمومی دوم بیطرفی ایتالیا از شروع جنگ تا (جون ۱۹۳۰) (شده) جون ۱۹۳۰ ایتالیا به طرفداری آلمان داخل جنگ شد (۲) و بیطرفی اتا زونی از شروع جنگ تا (دسامبر ۱۹۳۰) (دسامبر ۱۹۳۰) اتا زونی به طرفداری انگلستان شامل جنگ گردید) بیطرفی غیر شامل بود زیرا ایتالیا قبل از (جون ۱۹۳۰) به حیث یک کشور بیطرف و متصادم به

(۱) حسن مستوده تاریخ دیپلوماتی عمومی جلد دوم

(۲) ژاک بیرون جریان های بزرگ تاریخ معاصر قسمت سوم جنگ

حقوق بیطرفی به آلمان کمک‌های اقتصادی می‌نمود (۱) همچنان اناروئی معایر با حقوق بیطرفی قبل از دسامبر ۱۹۳۱، معاونت‌های اقتصادی هنگفتی به انگلستان می‌نمود. همچنان اسپانیه در جنگ عمومی دوم (هسپانیه تاخیر جنگ بیطرف ماند) به پشتیبانی از آلمان و ایتالیا بیطرفی غیر کاملی را در پیش گرفته و بدول مذکور از نگاه اقتصادی و دیپلماتی معاونت می‌نمود بنابراین بیطرفی ممالک مذکور ناقص و غیر کامل بود و از همین جاست که بعضاً برای این چنین ممالک اصطلاح غیرمتخاصم (۲) یا غیر متحارب (۳) را استعمال مینمایند. البته اشکار است که چنین پشتیبانی و تمایل بیکی از طرفین متحارب از حقوق بیطرفی انحراف داشت که این انحراف بعضاً جدی و غیر قابل تحمل و گاهی ناچیز و بی ارزش جلوه گرمی‌شد. اصلاح‌چون بین کشور غیر متحارب و متحارب متضرر حالت جنگ حکمفرمانیست پس در مناسبات بین ایشان مقررات حقوق بیطرفی تطبیق می‌گردد، نه مقررات حقوق جنگ.

(۱) Wörterbuch der Staats- und Sozialwissenschaften - 6. Bd. - Göttingen- 1961 Seite 410

(۲) احمد مبین دفترى شیردروا بط و حقوق بین المللی ۱۳۴۴

(۳) Alfred Verdross- Völkerrecht - 3. Auflage - Wien -1955 - Seite 424

ج- روش عدم انسلاک

بعد از اختتام جنگ عمومی دوم، جهان بدو بلاک تقسیم شده و ممالک مشمول هر بلاک با هم پکت‌های دفاعی به امضا رسانیدند اما یک تعداد دول سیاست عدم یابندی به هر دو بلاک را در پیش گرفته و به هیچ یک از آنها تکیه نپوستند. پکت‌های دفاعی بلاک غربی عبارت از پکت اتلانتیک شمالی یا ناتو (۱)

(North Atlantic Treaty Organisation- NATO) منعقد شده است

۱۹۴۹ پکت شرق وسطی یا ستو Central Treaty Organisation

منعقد شده است فروری ۱۹۵۵ (۲) پکت جنوب شرقی آسیا یا سیاتو (S E A T O)

(South East Asia Treaty Organisation)

منعقد شده است سپتامبر ۱۹۵۴ پکت پاسفیک یا انوسوس (۳) منعقد شده اول سپتامبر

۱۹۵۱ پکت ممالک امریکائی (۵)

(Organisation of American States O A S)

(۱) ژاک پیرن جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر قسمت ششم

عصر اتحادیه‌های بزرگ ترجمه از قرانسوی بغدادی ۱۳۴۴

صفحه ۱۴۹۴

(۲) Georg Dahm -Völkerrecht - 2. Bd. -Stuttgart- 1960 -Seite 310

(۳) Von der Hydte - Völkerrecht -Köln -1958- Seite 181

(۴) Eugen Interhof -Allienzen im Ost und West im Zeitschrift für internationale Probleme unter Thema" Aussenpolitik - 7tes Heft vom Monat Juli 1964 -15tes Hahrgang -Stuttgart- Seite 465

(۵) بی‌بزرگ به سالمان‌های بین‌المللی ترجمه از قرانسوی

بغدادی ۱۳۴۵ صفحه ۱۵۵

منعقدہ ۲ سپتامبر ۱۹۵۷ء و یکم دفعہ پکت‌های محدود دیگر دو جانبہ منعقدہ بین اتانزونی و بعضی از ممالک دیگر از قبیل فلپائن (۱) مورخہ ۳۰ اگوست ۱۹۵۱ء و جاپان (۲) مورخہ ۸ سپتامبر ۱۹۵۱ء وغیرہ در مقابل پکت دفاعی بلوک شرقی عبارت از پکت وارسا منعقدہ ۴ مئی ۱۹۵۵ء میباشد .

قراردات فوق از پکت‌های دفاعی جهان نام برده شد و درین جانبنا بر عدم گنجایش و بہ منظور احترام از طول کلام از بحث مفصل بپرامون پکت‌های دفاعی مذکور صرف نظر مینمایم .

طوریکہ در بالا ذکر شد یک تعداد کثیر ممالک جهان با در نظر داشتن ملحوظات سیاسی و مفکوره وی یکی از پکت‌های دفاعی بلوک شرق و یا غرب شامل شدند اما در نزد دعدہ از ممالک مفکوره (non committed World) (۳) ریشہ دو اندیدہ و ایشان سیاست غیر جانبداری و عدم پابندی بہ هیچ یک از بلوک را خط مشی خود قرار داده و روش عدم انسلک را در پیش گرفتند . تعداد این گروپ ممالک کہ بنا م (non alignment) (۴)

- (۱) Der goobe Brockhaus — 9— Bd—
16 Auflage Wiesbaden 1956—Seite 32.
- (۲) Der goobe Bockhaus — 12 Bd. Auflage
Wiesbaden 1957 — Seite 34.
- (۳) Staatalexikon -5. Bd. -6. Auflage -Freiburg-
1960 - Seite 1025
- و نیز Wörterbuch der Staats-und Sozialwissenschaf-
ten- 7. Bd.— Göttingen -961 - Seite 565
- (۴) Staatslexicon- 5. Bd. -6. Auflage - Freiburg -
1960 -Seite 1026

یادمی شوند در بدو پیدایش پکت های دفاعی خیلی محدود بود. از قبیل افغانستان، هند، یوگوسلاویا، مصر و اندونیزیا، لیک با نسب استقلال بسیاری از مناطق تحت استعمار این خط مشی بالای زعمای ممالک مذکور تأثیر نموده و ایشان این سیاست را سرمشق خود قرار دادند. تا سال ۱۹۶۱ ممالک غیر منسک عبارت بود از افغانستان، الجزایر، عربستان سعودی، برما، کامبودیا، سیلون، قبرس، زاغری، توپا، حبشه، گانا، گنی، هند، اندونیزیا، عراق، لبنان، مالی، مراکش، نیبال، مصر، صومال، سودان، تونس، یمن، و یوگوسلاویا، این ممالک در سال ۱۹۶۱ در کنفرانس نشورهای غیر منسک که از اول تا ششم سپتامبر سال مذکور در بلگراد دایر شده بود اشترک ورزیده بودند، از سال ۱۹۶۱ به این سو یک تعداد زیاد ممالک دیگر نیز بعد از نایل شدن به آزادی سیاست عدم انسلک را در پیش گرفتند. این ممالک عبارت اند از رومندا، بوروندی، سوریه، تائزانی، تویت، کینیا، یوگندا، مالدیو، سیرالیون، گمبیا، ملاوی، توگو، نامرون، سلفاسی، سنگاپور، ساموای غربی، موریس شپ، نیجر، جمهوری چاد، باربادوس، توپا، تو، وتریتیداد، بوتسوانا، ساحل عاج، گابون، گویانا، جامایکا، لیزوتو و لتای علیا، سینیگال، جمهوری افریقای مرکزی، بنگهدیش، موریتانیا و سویدن، بنابراین در حال حاضر تعداد نشورهای غیر منسک به ۴۰ کشور بالغ گشته است.

بعد از تفصیلات فوق الذنون باید تدقیق شود که ممالک فوق الذنون به پایبندی از تفکوره (noncommitted World) سیاست عدم انسلک را در پیش گرفته اند این عدم انسلک چه نوع بیطرفیست؟ واضح است که اتخاذ راهش عدم انسلک پایبندی از تفکوره (noncommitted World)

از بیطرفی حقوقی متفاوت بوده یک نوع غیر جانبداری سیاسیست که ممالک غیر منسلک در ساحه دیپلماسی و سیاسی از اختلافات سیاسی و مفکوره وی دول مشمول هر دو بلوک کناره جوئی را سرمشق خود قرار داده اند. دول غیر منسلک اراده ندارند تا یکی از مؤسسات دفاعی هر دو بلوک بپیوندند لیک در ساحه سیاست بین المللی قضاوت آزاد داشته و از نگاه ثقافتی و اقتصادی میتوانند با ممالک شامل یک و یا هر دو بلوک روابط داشته و از ایشان معاونت های لازمه اخذ بدارند. بنابراین اتخاذ روش عدم انسلک با پیروی از مفکوره عبارت از احترام از اشتراک در هر گونه پیمان های دفاعی میباشد (۱) بخاطر باید داشت که اتخاذ روش عدم انسلک نه بیطرفی در برابر یک و یا چند کشور و نه بیطرفی دائمی را بپیمان آورده میتواند. چنانچه جیورج داد درین باره اظهار عقیده میکند که اعلامیه یک جانبه یک دولت مبنی بر اینکه در نظر دارد در آینده بیطرف بماند. بیطرفی دائمی دولت مذکور را بار نخواهد آورد. (۲) لذا غیر منسلک بودن با بیطرفی دائمی مترادف نبوده مثلاً کمبودی که در قطار دول غیر منسلک بشمار میرود، کشور بیطرف دائمی نیست. (۳) البته کمبودی میل دارد تا بیطرفی وی از جانب سایر دول به شمول دول بزرگ تضمین گردد. لیک تا وقتیکه این تضمین عملی نگردد کشور مذکور را نمیتوان

(۱) Wörterbuch der Staats-und Sozialwissenschaften -7. Bd. -Göttingen -1961 -Seite 565

(۲) Georg Dahm -Völkerrecht -1. Bd. Stuttgart- 1958 -Seite 174

(۳) گزارش محترم ری از کفرانس بلگراد در سپتامبر ۱۹۶۱ از نشرات اداره اطلاعات سفارت یوگوسلاویا در تهران ۱۳۴۰ صفحه ۶۷۹ و صفحه ۸۱۶

يك کشور بیطرف دائمی گفت. بنابراین بر خلاف بیطرفی معاهده‌وی
 (بیطرفی در برابر یک یا چند کشور و بیطرفی دائمی) تعقیب سیاست عدم انسلاک به
 اساس مفکوره (noncommitted World) به کدام تکلیف حقوق
 عمومی بین الدول متکی نیست. (۱) یا به عبارت دیگر غیر منسلک بودن نه
 بیطرفی در برابر یک یا چند کشور و نه بیطرفی تضمین شده و دائمی بوده و
 لذا نه برای خود مالک غیر منسلک و نه برای سایر دول، تکلفی را بار می
 آرد. مثلاً تعاضبت خاک یک کشور بیطرف دائمی از قبیل سوئیس از جانب سایر
 دول ضمانت شده. در حالیکه بر عکس تعاضبت خاک دول غیر منسلک از جانب
 سایر دول به شمول مالک بزرگ تضمین نه شده است. دول غیر منسلک
 مکلف نیستند حتماً این موقف را پابرجا نگاهداشته بلکه میتوانند حسب الخواص
 خود آنرا تغییر داده و حتی میتوانند عضویت یکی از پیمان‌های دفاعی را
 اختیار نمایند. در حالیکه برخلاف دول بیطرف دائمی بدون موافقه دول
 کاراقت به هیچ وجه در موقف خود تغییری وارد نموده نمیتوانند.

(۱) Staatslexicon -5. Bd. - 6. Auflage -Freiburg -
 1960 -Seite 1026

۲ - افغانستان یک کشور بیطرف دایمی نیست

افغانستان شورویست که از قدیم بدین طرف سیاست بیطرفی را خط مسمی خود قرار داده هم در جنگ عمومی اول (۱) ۱۹۱۳-۱۹۱۸ و هم در جنگ عمومی دوم (۲) ۱۹۳۹-۱۹۴۵ بیطرف مانده و هم در حال حاضر با پیروی از مفکوره (non committed World) روش عدم انسلاک را در پیش گرفته است. اتخاذ یک چنین سیاست بیطرفی ناشی از بیطرفی عنعنوی افغانستان بوده و این کشور در اتخاذ آن از نگاه حقوق عمومی بین الدول در برابر ممالک جهان ندام مکلفیتی ندارد. بنابراین بیطرفی افغانستان در هر دو جنگ عمومی و هم چنان تعقیب روش عدم انسلاک توسط این کشور از سال ۱۹۴۵ به این طرف نباید ناشی از بیطرفی دایمی پنداشته شود. زیرا افغانستان یک کشور بیطرف دایمی نیست.

یک نظر به پیمان های منعقدۀ افغانستان با سایر دول جهان و تاریخ این کشور از سال ۱۹۱۹ به این طرف این گفتار ما را به اثبات میرساند. علاوه تا طوریکه قبلاً اشاره شد تعقیب روش عدم انسلاک با پیروی از مفکوره (احتراز از اشتراک در هر گونه پیمان های دفاعی)

(۱) Inciclopedi Britanica -Vol I. 14. Edition- New York -1932 pag 290

(۲) Rudolf Laun und Herrmann von Mangoldt- Jahrbuch für internationales und ausländisches öffentliches Recht- 2. Bd. -Hamburg - 1948. Seite 225

Schweizer Lexicion -1, Bd. -Zürich - 1945 -Se-ite 99. و نیز

بایطرفی دائمی مترادف نیست، بنابراین افغانستان که در قطار دول غیر منسلک بشمار میرود، کشور بیطرف دائمی نبوده و بر خلاف بیطرف دائمی مانند بیطرفی سوئیس تعقیب روش عدم انسلالک افغانستان به تمام مکلفیت حقوق عمومی بین الدول منتهی نیست. (۱) به عبارت دیگر غیر منسلک بودن افغانستان بیطرفی تضمین شده دائمی نبوده و لذا نه برای خود این کشور و نه برای سایر ممالک مکلفیت را بار می آورد. مثلاً، تماهیت خاک یگدولت بیطرف دائمی مانند اطریش از جانب سایر دول به شمول دول بزرگ ضمانت شده در حالیکه تماهیت خاک افغانستان از جانب هیچ کشوری ضمانت نگردیده است. همچنان افغانستان مکلف نیست حتماً این موقف فعلی را پایدار نگهدارد، بلکه میتواند حسب الجواهش خود آنرا تغییر دهد در حالیکه یگدولت بیطرف دائمی بدون موافقه دول نارانت به چنین عملی سادرت ورزیده نمیتواند، از موقف فعلی افغانستان میتوان چنین نتیجه کشید که این کشور در حال عدم موجودیت تمام مکلفیت معاهده وی مبنی بر بیطرفی در برابر همه دول با پیروی از سیاست بیطرفی معنوی خود عزم راسخ دارد تا با تعقیب روش عدم انسلالک به هیچ یک از یکت های دفاعی شامل نه شده و هم در صورت اشتعال نایره حرب با اتخاذ بیطرفی اختیاری در جنگ بیطرف بماند، بنابراین چون این روش غیر جابهداری و بیطرفی زاده اراده خود دولت افغانستان و نه زاده تمام مکلفیت معاهده وی مبنی بر بیطرفی در برابر همه دول میباشد، پس باید نظر داشت این واقعیت به هیچ وجه بیطرفی دائمی افغانستان مطرح نشده نمیتواند.

۳- بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم در برابر ایران و اتحاد شوروی بیطرفی معااهده‌وی بوده است

طوری که در صفحات قبلی اشاره شد، بیطرفی معااهده‌وی هم بیطرفی دائمی و هم بیطرفی در برابر یک یا چند کشور محدود را احتوا نموده می‌تواند. بنابراین پهلوی بی طرفی دائمی که مکلفیت بیطرفی را در برابر همه دول پارسی آرد، بیطرفی در برابر یک یا چند کشور محدود مکلفیت بیطرفی را صرف در برابر پارت مقابل قرار داد، به میان خواهد آورد. بسا دیده شده که یک دولت به اساس قرارداد بیطرفی که بایک کشور واحد و یا چند دولت محدود در هنگام صلح و یا در جریان جنگ عقد نموده در محاربه بین پارت مقابل قرارداد و سایر دول با در نظر داشتن مکلفیت ناشی از قرارداد منعقد، بیطرف مانده است.

افغانستان بعد از کسب استقلال خارجی خود با دو دولت همسایه خود یعنی ایران و اتحاد شوروی دو پیمان جدا گانه امضاء نمود که به موجب این دو پیمان مکلفیت بیطرفی افغانستان در برابر دو دولت مذکور در صورت شمول شان در یک جنگ عرض و جود نمود که اینک ذیلاً به ذکر آنها پرداخته میشود.

الف بیطرفی در برابر ایران

دولتین افغانستان و ایران به تاریخ ۲۲ جون ۱۹۲۱ یک پیمان دوستی در داخل ۱۲ ماده با یک پر و تو کول ضمیمه وی آن که شامل ۳ ماده بود به امضاء رسانیدند.

از جمله سواد مندرج این پیمان ماده نهم آن گسه محنوی
 سکنیت بیطرفی یکی از متعاقبین در صورت وقوع جنگ بین بارت مقابل
 قرارداد و یکدولت ثالث می باشد، برای ماحایز اهمیت به سزائی است.
 در ماده نهم (۱) قرارداد فوق الذکر تصریح شده که مناسبات دوستانه
 بین ایران و افغانستان نباید اخلال گردد. هر گاه یکی از طرفین قراردادها
 یکدولت ثالث در حال جنگ باشد در چنین مورد باید طرف دیگر قرارداد مطابق
 مقررات و قواعد بیطرفی قدسی نه بردارد که برای دولت ثالث مدکور
 مفید واقع شود .

بیست سال بعد از امضای پیمان فوق در جریان جنگ عمومی دوم در
 ماه اوگوست ۱۹۳۱ ایران برای مدت چند روزی با دولتین اتحاد شوروی
 و انگلستان در حالت جنگ بود. زیرا بعد از تهاجم آلمانها بالای اتحاد شوروی
 در ۲۲ جون ۱۹۳۱ انگلستان و اتحاد شوروی به منظور تسلط بر خطوط
 مواصلاتی بین خلیج فارس و جئیل اسپین و قفقاز نشسته
 اشغال ایران را طرح و در ماه اوگوست ۱۹۳۱ قشون اتحاد شوروی از
 جانب شمال و قشون انگلیسی از جانب جنوب داخل خاک ایران شده و در
 ظرف چند روز ایران را اشغال نمودند. عمیتکه ایران داخل جنگ شد
 افغانستان مطابق به ماده نهم پیمان منعقد ۲۲ جون ۱۹۴۱ دولتین عمل
 نموده و قواعد و مقررات بیطرفی را در نظر گرفته و به امریکه به حال
 اتحاد شوروی و انگلستان مفید تمام میشد، تسمت نورزید. البته افغانستان با در
 نظر گرفتن بیطرفی عنعنوی خود در صورت درج نبودن عمچویک ماده

مبنی بر بیطرفی در قرارداد منعقدۀ بین طرفین نیز حسب الخواش خود
بیطرف می ماند لیک علاوه بر آن در زمینه نیست وجود داده نهم
مذکور مکلفیت نیز داشت .

ب- بیطرفی در برابر اتحاد شوروی

افغانستان بعد از کسب استقلال خارجی علاوه از قرارداد دوستی و افتتاح
روابط دیپلوماسی منعقدۀ ۲۸ فروری ۱۹۲۱ یک پیمان دیگری نیز با
اتحاد شوروی به امضا رسانید که این پیمان دومی همانا عبارت از قرارداد عدم
تعرض و بیطرفی منعقدۀ ۳۱ اوگوست ۱۹۲۶ میباشد دیپلوماسی اتحاد شوروی
بعد از جنگ عمومی اول ساعی به خرچ داد تا با مالک همجوار روابط
حسنه و نزدیک قایم نماید .

لذا با بسیاری از کشورهای مذکور معاهدات عدم تعرض و بیطرفی به امضا
رسانید که از آن جمله یکی پیمان عدم تعرض و بیطرفی است که بتاريخ
۳۱ اوگوست ۱۹۲۶ در پغمان با افغانستان منعقد نمود (۱).

از جمله مواد هفتگانه این پیمان ماده اول، دوم و پنجم آن در اینجا قابل ذکر است .
در ماده اول این پیمان تصریح شده که در صورت اشتعال نایرۀ حرب بین
یکی از متعاقدین و یک یا چند کشور ثالث طرف دیگر قرارداد در مقابل
طرف اول مکلف با اتخاذ رویۀ بیطرفیست .

(۱) Nouveau Recueil General de Traite - Serie III.-
VI 18- 1928 - pag 326 - Heinrich Triepel and Fri-
edrich Martens

همچنان نظر به ماده دوم پیمان هر یک از متعاقدين تعهد نمودند تا با یک با چند کشور خارجی هیچ گونه ایلمانی به امضا نرسانند که ایلمانی مذکور متوجه جانب مقابل قرار داد باشد. لیک ماده پنجم پیمان هر یک از متعاقدين را در برقراری روابط اتحادی با سایر ممالک دست آزاد داده البته تا جاییکه چنین اتحادی به مکلفیت این پیمان تماس ننماید. از ماده اول این پیمان بیطرفی و عدم تعرض به وضاحت برمی آید که افغانستان نظریه آن در صورت وقوع یک جنگ بین اتحاد شوروی و یک با چند کشور دیگر در برابر اتحاد شوروی مکلف به اتخاذ رویه بیطرفی بود. لذا هنگامیکه پانزده سال بعد از انعقاد پیمان مذکور اتحاد شوروی نسبت تجاوز قشون آلمان بالای خاکش در ۲۲ جون ۱۹۴۱ شامل جنگ شده و حالت جنگ بین اتحاد شوروی و آلمان به شمول متحدین اروپائی اش (۱) یعنی ایتالیا، رومانیه، مجارستان و فنلند حکمفرما گشت، افغانستان در برابر اتحاد شوروی مکلف به اتخاذ رویه بیطرفی بوده و واقعاً تا اخیر جنگ با در نظر داشت این مکلفیت خود در برابر اتحاد شوروی بیطرف مانده و کاری نکرد که مخالف روحیه ماده اول پیمان فوق الذکر بیطرفی بوده باشد. اگر چه افغانستان با در نظر داشتن روابط هم جواری نیک با اتحاد شوروی و خاصاً با پیروی از سیاست بیطرفی عنعنوی خود در حال عدم امضای همچو یک معاهده نیز حسب الخواش خود در برابر اتحاد شوروی در محاربه مشتعله بین دولت مذکور و دشمنانش بیطرفی اختیاری را در پیش میگرفت. لیک علاوه بر آن در زمینه مطابق به روحیه ماده اول پیمان متذکره مکلفیت معاهده وی نیز داشت.

(۱) Landman -New outline History of the World since 1914- 7th Edition -New York- 1949- pag 333

نظر به مادهٔ دوم پیمان مذکور افغانستان (اتحاد شوروی نیز عین مکلفیت را در برابر افغانستان دارد) مکلف بود تا با هیچ یک مملکت خارجی همچو پیمان اتحادی که متوجه اتحاد شوروی باشد نه بندد. بنابراین مطابق به روحیه این ماده افغانستان است تا هیچ نوع پیمان اتحادی بسا کدام کشور دیگری به ضرر اتحاد شوروی عقد نه نماید. هر گاه به این ماده خوب دقت شود بادر نظر داشت آن افغانستان نباید در پیمانهای دفاعی بلوک غربی که سلسله متوجه اتحاد شوروی اند شمولیت ورزد. یا به عبارت دیگر افغانستان در مورد عدم شمولیتش در پیمانهای دفاعی دول غربی در برابر اتحاد شوروی مکلفیت معاهده وی دارد. درین جا لازم به تذکر است که در حال فقدان همچو مکلفیتی نیز افغانستان بایروری از سیاست بیطرفی عنعنوی خود بادر نظر داشت بر قراری تحکیم و دوام متناسبات حسنه با اتحاد شوروی به عقدیک پیمان اتحادی با کدام کشور دیگر که متوجه اتحاد شوروی باشد، بادر ت نمی ورزد. لیک مزید بر آن نسبت درج این ماده در پیمان متذکره در زمینه برای افغانستان یک مکلفیت معاهده وی در میان میسازد.

اما نظر به مادهٔ پنجم پیمان افغانستان (اتحاد شوروی نیز عین حقوق را دارا بود) در بر قراری روابط اتحادی با سایر ممالک که به مکلفیت پیمان منعقده بین دولتین تماس نمیگیرد کاملاً آزاد بود. بنابراین این ماده به وضاحت میرساند که افغانستان در انعقاد معاهدات اتحادی با سایر ممالک که به مکلفیت سندر جاش پیمان منعقده با اتحاد شوروی تماس نمیگیرد، دست آزاد داشت. فلینذا طو ر مثال بر قراری روابط اتحادی افغانستان با ترکیه یا مصر یا عربستان سعودی علیه اسرائیل به هیچ وجه به مکلفیت پیمان منعقده اش با اتحاد شوروی تماس ننموده و با آن

منغایر واقع نمیشود. مگر با وصف آن باید به این نکته ملتفت بود که افغانستان با پیروی از سیاست بیطرفی عنعنوی خود هیچ گاهی آرزوی آنرا نخواهد داشت تا به نحوی از انحاء روابط اتحادی با کدام کشور خارجی برقرار سازد. کسبه بدین ترتیب مسلمان در حال فقد آن مادهٔ اینجهم مذکور نیز افغانستان به هیچ وجه با هیچ یک از ممالک خارجی روابط اتحادی برقرار نهمیکرد.

در اخیر لازمیه تذکر است که اتحاد شوروی بعد از جنگ عمومی اول بهلوی افغانستان باید یک تعداد زیاد ممالک همجوار خود مثلاً با ترکیه (۱) در سال ۱۹۲۵ و با یونان (۲) در سال ۱۹۳۱ مانند معاهده فوق الذکر منعقد با افغانستان معاهدات بیطرفی و عدم تعرض بسته که در حصه آنها مواد مشابه مواد مندرج در قرارداد با افغانستان، به مشاهده نمیرسد.

-
- (۱) Landman - New outline History of the World since 1914 - 7th Edition - New York - 1949 - pag 238
- (۲) Landman - New outline History of the World since 1914 - 7th Edition - New York - 1949 - pag 204

۲- بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم غیر

از ایران و اتحاد شوروی در برابر سایر دول

اختیاری بوده است

طوریکه در صفحات قبلی ذکر شد، یکی از شرایط عمده بیطرفی اختیاری آنست که یک کشور بیطرف برای اتخاذ روش بیطرفی به موجب قرارداد خود را در برابر تمام و یا در برابر یکی از متحاربین مکلف نه ساخته باشد ورنه در غیر آن در حال مکلفیت به اساس قرارداد بیطرفی معاهده وی عرض وجود نماید. یک نظر به معاهدات متعقد افغانستان با مالک خارجی میسر ساند که این کشور از زمان کسب استقلال سیاسی تا امروز به استثنای ایران و اتحاد شوروی با هیچ یک مملکت دیگری کدام پیمان مبنی بر بیطرفی عقد نه نموده است. ازین رو واضح است که افغانستان در جنگ عمومی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۰ به استثنای دو دولت مذکور در برابر سایر دول متحارب کدام مکلفت مبنی بر بیطرفی نداشت. بنابراین از نگاه حقوقی، بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم (۱) به استثنای ایران و اتحاد شوروی در برابر سایر دول متحارب بیطرفی اختیاری بوده است. این بیطرفی اختیاری مسلمانان آسیای میانه بیطرفی عنعنوی افغانستان بوده و نمایانگر آنست که این کشور علاقه شدیدی به حفظ بیطرفی خود دارد. قابل یاد دهنده آنست که

(۱) Schweizer Lexicon -1. Bd. -A.-Briand -Zürich - 1945 - Seite 99

و نیز Rudolf Laun und Herman von Mangoldt Jahrbuch für internationales und ausländisches öffentliches Recht 2. Bd.-Hamburg -1948- Seite 225

افغانستان برای حفظ این سوقف خود در جنگ عمومی دوام بازماند و اعدا و سمرات حقوق بیطرفی ۱۹۰۷ خاک تمام تدابیر لازمه را روی دست گرفته و کاری نکرد که بیطرفی اش را جریحه دار سازد.

پنجم: اگر اوضاع رنگ دیگری را بخود بگیرد و هرگاه افغانستان مجبور به تغییر سیاست خود می شد به ترتیبی که یا بالای خاکش تعرضی بعمل می آمد و یا ساحت حکمرسانی اش از جانب یکی از طرفین متحارب بحدی ساحت جنگ استعمال میگردید که درین هر دو صورت افغانستان با اتکال به اصل دفاع ضرورت احساس و بادر نظر داشت و ظایف دول بیطرف از خود مدافعه می نمود که مسلماً در حال بروز چنین حادثه بر سوقف بیطرفی این کشور لطمه وارد می شد.

۵- مطرح نبودن بیطرفی منطقی کدام منطقه

افغانستان

طوری که در صفحات قبلی تذکار یافت بیطرفی عمومی خواه اختیاری خواه معاهده وی باشد، شامل تمام حصص ساحه یک کشور بوده و کشور طرف به صورت عمومی در جنگ رویه بیطرفی را اختیار مینماید. در حالیکه بیطرفی منطقی حتماً معاهده وی بوده و صرف محتوی یک منطقه معین یک دولت میباشد که این نوع بیطرفی عبارت از بیطرفی منطقی نیست. منطقه بیطرف باید در یک محاربه خواه دولت دارای صلاحیت ساحه وی بیطرف و خواه شامل جنگ باشد بیطرف مانده و معمولاً خلع سلاح گردد. اینکه افغانستان در هر دو جنگ عمومی اول و دوم بیطرف مانده و این بیطرفی اش بیطرفی عمومی بوده کاملاً واضح است. در مورد اینکه آیا کدام منطقه افغانستان شامل بیطرفی منطقی میباشد یا خیر، باید گفته شود که این کشور برای کدام منطقه خود به اساس قرارداد با یک یا چند و یا همه آنها مسأله چینی تعهدی نکرده تا منطقه مذکور چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح خواه خودش بیطرف و خواه شامل جنگ باشد، بیطرف و خلع سلاح بماند. برعکس هر گاه چنین می بود افغانستان مکلف می بود که در ایام جنگ خواه خودش بیطرف، و خواه داخل جنگ می بود آن منطقه را منحصراً یک منطقه بیطرف خلع سلاح می نمود.

بنابراین میتوان گفت که بیطرفی منطقی شامل هیچ یک از مناطق افغانستان نمیشد.

۶- بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم

بیطرفی کامل بود

چنانچه در صفحات گذشته اشاره شد، بیطرفی کامل بیطرفی به معنی اصلی و واقعی بوده و زمانی مطرح میشود که یک کشور بیطرف طرفین متحارب را کاملاً مساوی قرار داده و از هر جهت یکی را بر دیگری ترجیح ندهد. افغانستان در جریان جنگ عمومی دوم با در نظر داشت علاقه شدیدیکه به حفظ سوقف بیطرفی خود داشت، طرفین متحارب را از هر جهت مساوی قرار داده و لذا بیطرفی کامل را در پیش گرفته بود. افغانستان در جریان جنگ تمام ادما را بر آنکه لازم بود تا از جانب یکدولت بیطرف اتخاذ شود روی دست گرفته و به هیچ گونه عمل منافعی حقوق بیطرفی دست نه زد. بنابراین بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم بیطرفی کامل بود نه غیر کامل، مانند اسپانیه که در جنگ مذکور بیطرفی غیر کاملی را به دفاع دول محور یعنی آلمان و ایتالیا در پیش گرفته بود. لازم به تذکر است که افغانستان در جنگ عمومی دوم مطابق به قواعد و مقررات حقوق بیطرفی در برابر تمامی دول متحارب به تمویل ایران و اتحاد شوروی که با آنها بیعت بیطرفی امضا نموده بود، یکسان و بدون کوچکترین رجحان یکی بر دیگری بیطرفی کامل را در پیش گرفته بود.

۷- روش عدم انسلاک افغانستان

طوری که در بحث عدم انسلاک اشاره شد، یک تعداد ممالک جهان بایروی از مفکوره (noncommitted World) شامل هیچ یک از پکت های دفاعی شرق و غرب نه شده و روش عدم انسلاک را در پیش گرفته اند که افغانستان یکی از جمله آنها میباشد. همچنان در صفحات گذشته بیان گردید که افغانستان بایروی از سیاست بیطرفی عنعنوی در هر دو جنگ عمومی روش بیطرفی را سر مشق خود قرار داده بود. بنابراین ازین تدکر استنباط می گردد که تعقیب سیاست بیطرفی از طرف افغانستان نسبت به پیدایش پکت های دفاعی شرق و غرب قدامت داشته و افغانستان قبل از زمان انعقاد پکت های دفاعی مذکور که در بین سنوات ۱۹۴۷ و ۱۹۵۵ تحقق پذیرفته یک سیاست بیطرفی را دنبال می نمود. متعاقباً در بدو پیدایش پکت های دفاعی تعداد ممالکی که روش عدم الحاق به این پیمانها را در پیش گرفتند، خیلی ها محدود و این ممالک عبارت بود از افغانستان، یوگوسلاویا، هند، اندونزی یا و مصر از جمله این پنج کشور میتوان ادعا نمود که افغانستان نسبت به چهار دیگر در اتخاذ روش بیطرفی و عدم انسلاک قدامت دارتر است. زیرا هنگامیکه افغانستان سیاست بیطرفی و غیر جانبداری را دنبال می نمود، ممالک چهارگانه مذکور یا اصلاً وجود نداشتند و بایک چنین سیاسی را خط مشی خود قرار نداده بودند. زیرا افغانستان در جنگ عمومی دوم در قطار دول بیطرف به شمار میرفت. در حالیکه اندونزی یا هند در جنگ مذکور در تحت تسلط هاند وانگستان

قرار داشته و بعد از پایان جنگ اندونیزیا به تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶ از تحت نفوذ هالند و هند به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۴۷ از تحت نفوذ انگلستان آزاد گردیده و به صفت دو دولت مستقل عرض و جود نمودند. دو دولت دیگر یعنی یوگوسلاویا و مصر البته در جریان جنگ عمومی دو مستقل بودند. لیک در جنگ موفق بیطرفی کامل نداشتند. زیرا یوگوسلاویا در سال ۱۹۴۱ (۱) نسبت حمله آلمان ها شامل جنگ گردیده و بعد از ختم جنگ برای مدت کوتاهی به اتحاد شوروی تمایلات داشته و متعاقباً روش عدم انسلاک را در پیش گرفت. و همچنان مصر با آنکه در جنگ عمومی دو بیطرف بود. لیک این بیطرفی اش غیر کامل بود زیرا قوای انگلیسی در جریان جنگ در شمال مصر و نواحی کانال سوئز متمرکز بوده و یکی دو بار در سواحل شمالی مصر بین قوای انگلیسی و قوای محور بیکارهای شدیدی صورت گرفت. البته بعد از اختتام جنگ عمومی و کاهش نفوذ انگلستان، مصر روش عدم انسلاک را بر مشق خود قرار داد.

تذکرات فوق این ادعای ثابت می سازد که افغانستان در اتخاذ روش بیطرفی و عدم انسلاک نسبت به چهار کشور دیگر یعنی اندونیزیا، هند، یوگوسلاویا و مصر جداست دارد. افغانستان با پیروی از سیاست بیطرفی عنعنوی در ایجاد مفکوره عدم انسلاک رول داشته و بنا علی عهدا و در رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان در زمان تصدی صدارت شان در رژیم گذشته بهلوی زعمای اندونیزیا، هند، یوگوسلاویا و مصر از جمله بانیان و بستکرین این مفکوره بشمار میروند. ایشان در اولین کنفرانس سران ممالک غیر منسلک که از اول تا

(۱) در روز اول بالمر تاریخ جهان نو جلد دوم نیو یارک ۱۹۵۰

ششم سپتامبر ۱۹۶۱ در بلگراد بر کیز یوگوسلاویا دایر شد
اشتراک ورزیده و بحیث رئیس هیئت افغانی در کنفرانس مذکور در جلسه
اول سپتامبر بیانیه مبسوطی ایراد فرمودند (۱).

کنفرانس سران ممالک غیر منسلک که بانیان و مبتکرین آن زعمای
ممالک پنج گانه فوق الذکر به شمول افغانستان میباشد، سال اجتماع آن
نظر به صوابدید و موافقه تمامی دول غیر منسلک در یکسی
از مراکز دول مذکور تعیین می گردد که مسلماً افغانستان در جمیع
کنفرانس های مذکور اشتراک ورزیده است. سران ممالک غیر منسلک
تاحال در چهار کنفرانس یعنی اولی در بلگراد در سال ۱۹۶۱ دومی در
قاهره در سال ۱۹۶۲، سومی در لوساکا در سال ۱۹۷۰ و چهارمی در کابل
در سال ۱۹۷۲ اجتماع نموده اند. درین کنفرانس ها سران ممالک مذکور
روی مسایل مهم جهانی تبادل نظر نموده و روش خود را در برابر آنها
تصریح و در زمینه تصاصیم لازم اتخاذ نموده اند.

در اخیر باید این مطلب را متذکر شد که اتخاذ روش عدم انسلاک
و عدم پابندی به هر دو بلوک شرق و غرب توسط افغانستان یک نوع بیطرفی
سیاستیست که در ساحت دیپلماسی و سیاسی از اختلافات مذکور وی و سیاسی
دول عضو هر دو بلوک کناره جوئی اختیار نموده است. لیک در ساحت
بین المللی تضوات آزاد داشته و از نگاه اقتصادی و ثقافتی میتواند با ممالک
عضویک و یا هر دو بلوک ارتباط داشته در صورت لزوم از همکاری
اقتصادی و ثقافتی آنها استفاده نماید.

(۱) کنفرانس کشورهای بیطرف در بلگراد در سپتامبر ۱۹۶۱
از نشران مدیریت عمومی روابط فرهنگی ریاست محترم مطبوعات

۸- بلاتکلیفی افغانستان در برابر پکت‌های دفاعی

از نگاه حقوق عمومی بین الدول، مفاد و مضار یک پیمان معمولاً متوجه ممالک عاقد پیمان بوده و به سایر دول حقوق و تکالیفی را بار نمی‌آورد. همچنان در حقوق عمومی بین الدول جمله (pacta sunt servanda) قابل احترام بوده و نظریه آن باید همه دول معاهدات منعقدۀ شان را رعایت بدارند.

بنابر آن امضاً کنندگان پیمانهای دفاعی بنوک شرق و غرب باید در اجرای مواد مندرج پیمانهای مذکور وفادار بمانند و چون این قراردادها دفاعی اند، باید دول عاقد در صورت تعرض بالای یکی از متحدین شان بکسکوی بشتابند که چنین حمایت یقیناً آنها را به جنگ خواهد کشانید. چون افغانستان مانند سایر ممالک غیر متسلک به هیچ یک از پکت‌های دفاعی شمولیت ندارد لذا مجبور نیست به مواد هیچ یک از آنها پابندی داشته باشد. گفتار ما را جمله

(pacta tertijs nec nocent nec prosunt)

تائید مینماید که نظر به آن غیر مشمولین یک عهدنامه بآن پابند شناخته نمی‌شوند. (۱) این جمله در حقوق عمومی بین الدول حایز اهمیت به سزائی بوده و بحکمه دایمی بین المللی هاگت در فیصله نمره (۷) تاریخی ۲۰ می ۱۹۲۰ خود به جمله مذکور اتکا نموده بود (۲) بنابر تذکرات فوق پکت‌های دفاعی

(۱) — Wörterbuch der Staats—und Sozialwissenschaften — 1. Bd. — Göttingen — 1961 — Seite 548.

و نیز — Alf Ross — Lehrbuch des Völkerrechte — Stuttgart, Köln — 1951 — Seite 210.

(۲) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 158.

برای افغانستان نه مفادونه تکلیفی را عاید نموده میتواند. مثلاً هرگاه یکی از اعضای پکت های دفاعی مثلاً ایران و یا ترکیه مورد تجاوز واقع شوند، افغانستان مکلف نیست به حمایت شان بپردازد.

فاقد تناظر یکه فوقاً اشاره شد اثرات یک عهده نامه صرف به ممالک عاقد محدود می ماند. اما در تعامل دول به مشاهده رسیده که یک معاهده یک کشور ثالث را از حقوقی بهره مند ساخته و در عین حال بالای همان کشور تکلیفی را تحمیل نموده و یا تنها مفادیک قرار داد متوجه یک یا چند ممالک ثالث نموده باین عکس یک پیمان بالای یک یا چند کشور تکالیفی را تحمیل نموده باشد. در ارتباط به موضوع افغانستان لازم است تدقیق شود که معاهدات بین سایر ممالک به شمول پکت های دفاعی برای افغانستان مفاد و یا مضار را پیش بینی نموده اند یا خیر؟

الف - معاهدات به مفاد افغانستان

معمولاً مفادیک قرار داد خواهد بود و جنبه و خواهد چند جنبه باشد صرف به ممالک عاقد پیمان مذکور متوجه بوده و دول ثالث را از آن منتفع نمی سازد. لیک با آنچه مابیه بعضی از معاهدات برخورد مینمایم که مفاد سایر دول را پیش بینی نموده اند. این چنین قرار دادها عموماً قرار دادهای آزاد بوده که محتوی ماده شمول (Accessionsklausel) برای یک یا چند کشور معین و یا برای هر کشور غیر معین میباشد. به اساس این ماده برای دول ثالث مذکور یا قبولی شرایط حق شمول در قرار داد اعضا میگردد. (۱) مانند عهد و پیمان هاگ یکی از ۲۹ جولائی ۱۸۹۹ و دیگری از ۱۸۹۳

(۱) — Alf Ross — Lehrbuch des Völkerrechts —
Stuttgart, Köln — 1951 — Seite 210.

اکتوبر ۱۹۰۷ راجع به دستاویز حقوق جنگ، هر دو پیمان ژنویکی از ۲۷ جولائی ۱۹۲۹ و دیگری از ۱۲ اگوست ۱۹۳۹ راجع به مجروحین و اسرای حربی، پیمان ۵ اگوست ۱۹۶۳ مسکور راجع به منع آزمایش‌های زره‌وی در فضای خارجی و بعضی پیمان‌های دیگر. البته جای هیچ تردیدی نیست که پیمان‌های دفاعی بلوک شرق و غرب به‌شمول بکت‌های سنتو سیانو و وارسا پیمان‌های آزاد نبوده و لذا محتوی همچو ما ده که سایر دول به‌شمول افغانستان در آن داخل شوند نیست.

گذشته از آن احتمال دارد معاهدات دو جانبه یا چند جانبه بدون آنکه محتوی ماده شمول باشد بنام یک یا چند کشور معین و یا تمامی ممالک رایج‌ترین نماید. مانند قرارداد ۲۹ اکتوبر ۱۸۸۸ قسطنطنیه و پیمان ۱۸ نوامبر ۱۹۰۱ های پائوتی سی‌ف (۱) Hay Pauze fote

که کانال سویز و پانامه را بر روی سنا این همه ممالک جهان باز گذاشت در حالیکه همه ممالک ذیل هر دو قرارداد مذکور راسخین به امضاء نموده بودند. علاوه تا موضوعیکه تاحدی به‌سار تباط پیدا میکنند یک ما ده (۲) پیمان سیانو

(۱) — Wörterbuch der Staats — und Sozialwissenschaften — 7. Bd. — Göttingen — 1961 — Seite 566.

(۲) چون در قرارداد ۲۲ جولائی ۱۹۶۲ ژنو استقلال و تمامیت خاک لاوس از جانب همه ممالک اعم از بلوک شرق و غرب ضمانت شد لذا مدافعه استقلال و تمامیت خاک لاوس از طرف اعضای پیمان سیانو و مقوم خود را باخته است. بنا بران مطابق پیمان ۲۲ جولائی ۱۹۶۲ ژنو لاوس موقوف بک کشور بیطرف دایمی را احرار نمود است.

است. زیر اممالک ویتنام جنوبی و کمبودیا و لاوس اعضای سیاتو نبوده معهداً در پیمان مذکور تصریح شده بود که هر گاه اممالک مذکور مورد تعرض واقع شوند، اممالک عضو پیمان سیاتو از تمامیت خاک شان دفاع خواهند نمود. لیک در مورد افغانستان نه در پیمان سیاتو و نه در پیمان سنتو به چنین یک پیش بینی برخورد می شود قابل یاد هانیست که قرار داده مفاد افغانستان بین سایر دول در از منته گذشته نیز ندر تأ انعقاد یافته است. باری در یک قرار داد حتی قبل از نایل شدن افغانستان به استقلال تام خارجی مفاد این کشور در نظر گرفته شد و آن عبارت از عهدنامه صلح دول مرکزی اروپا با اتحاد شوروی در برست لیتوفسک منعقدۀ ۳ مارچ ۱۹۱۸ (۱) میباشد. مسلماً افغانستان یک کشور عاقد این عهدنامه نبود اما در ماده ۷ آن آزادی سیاسی و اقتصادی این کشور از جانب متعاقدین صراحتاً شناخته شده. (۲)

ب- معاهدات به مضار افغانستان :

حقوق عمومی بین دول قاعدتاً عقدی که قرار داده مفاد دول ثالث را منع نمی نماید. مگر بر عکس عقدی که قرار داده مضار دول ثالث را جدأً تحریم نموده است. یعنی معاهدات دو جانبه و چند جانبه نباید بالای یک و یا چند دولت ثالث تکالیفی را تحمیل نماید. این یک امر واضح است که نباید یک کشور غیر عاقد یک پیمان را

(۱) وزیر نفوس دوره های تاریخی جدید، جلد دوم، ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷، ص ۲۸۸

(۲) — Littlefield — New outline History of the World since 1815 — 16th Edition — New York — 1951 — pag 182.

و نیز — Jostf Schwager — Die Entwicklung Afghanistan als Staat und seine zwischenstaatliche Beziehungen — Leipzig — 1932 — Seite 59.

مکلف ساخت (۱). اما ستاسفانه بعضاً به پیمان هایکه به مضار دول ثالث عقد شده اند بر خورد می نمائیم. مثلاً جمهوریت کراکاو در سال ۱۸۱۵ نظر به تصمیم کاتنگره و یاناپابه غرض وجود گذاشته و در عین حال در تحت حمایت مشترک سه کشور اطریش، پروس و روسیه قرار گرفت. در حالیکه خود جمهوریت کراکاو قطعاً پارت قرارداد نبود. همچنان دول رومانیه، سرستان و سوتی نگر و در بالکان مطابق کاتنگره ۱۳ جولائی ۱۸۷۹ برلین به آزادی نایل شده و در عین حال بالای ایشان تکالیفی تحمیل شده. در حالیکه خود بمالک مذکور دول عاقده کاتنگره برلین نبودند.

در ارتباط به موضوع افغانستان خاطر نشان میشود که پکت های دفاعی بلوک شرق و غرب قطع نظر از اینکه بارعایت قاعده عمومی (pacta tertiis nec nocent nec prosunt) هیچ گونه تکالیفی را برای افغانستان بار آورده نمی توانند. واقعاً هم تکالیفی را تحمیل نهنموده اند. البته درازمنه گذشته باری راجع به قرارداد افغانستان بین روسیه و انگلستان عقد شده بود. و این عمانا پیمان ۳۱ اوگوست ۱۹۰۷ (۲) بین دو دولت مذکور میباشد که در آن مواد چندی راجع به افغانستان، ایران، و تبت پیش بینی شده بود. به موجب این عهدنامه روسیه مؤافقه نمود بر اینکه قلمرو افغانستان ماورای ساحه نفوذش باشد. (۳) این قرارداد که اصلاً کنندگان آن

-
- (۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 156.
 (۲) — Inciclopedi Britanica — Vol. I — 14th Edition — New York — 1932 — pag 291.
 (۳) — Mayers Lexicon — 1. Bd. — Leipzig — 1924 — Seite 151.



فصل هفتم

رویکار آمدن نظام جمهوریت

در

افغانستان و شناسائی آن

از طرف سایردول

۱- گرایش اکثریت ممالک جهان به نظام جمهوری

جمهوریت ترجمه کلمه لاتینی Republic بوده و در اصل از کلمه (Res publica) که موضوع عامه یا شیء را میدهد گرفته شده است. اصطلاح جمهوری به همان نظام اطلاق میدهد که در آن امور دولتی در دست پادشاه و یا امپراتوری نبی و بلکه در دست مردم باشد. در نظام جمهوری وراثت سلطنتی سراغ نمیگردد.

نظام جمهوری بعضاً در قرون اولی در دولت‌های شهری یونان و رم زمانی در روم قدیم به مشاهده میرسد. بعد از گذشت چندین قرن در اسپانیا و وسطی این نظام در دولت‌های شهری ایتالوی از قبیل ونیز و فلورانس دیده میشود. در قرن ۱۶ و ۱۷ خصوصاً در قرن ۱۸ زمزمه مخالفت با رژیم شاهی بلند شده و یک تعداد علماء و فلاسفه پیرایون مزایای رژیم جمهوری قلم فرسائی نمودند. در نیمه قرن ۱۸ انازونی بعد از آنکه استقلال خود را از اثر انفکاک اجباری از انگلستان بدست آورد، رژیم جمهوری را برای خود برگزید. انقلاب بپیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ رژیم شاهی را در آن کشور سرنگون ساخت که اما با امپراتوری ناپلیون در سال ۱۸۰۳ و آمدن دوره رستوراسیون (Restauration) در سال ۱۸۱۵ دو باره رژیم شاهی در فرانسه برقرار شد که تا سال ۱۸۳۸ دوام نمود. رژیم جمهوری که در سال ۱۸۳۸ روی کار آمد صرف برای مدت سه سال دوام نمود و در سال ۱۸۵۱ مجدداً در فرانسه امپراتوری جایگزین شد که برای بار اخیر در سال ۱۸۷۱ رخت بر بسته و جای خورا به رژیم جمهوری ترک داد. ممالک امریکای لاتین در سال ۱۸۲۵ بعد از آنکه از اثر انفکاک اجباری خود را از اسپانیه مجزائوده و مستقل ساختند

اندونزی، ویتنام، کمبودیا، برما، بنگله دیش، سنگولیا، هند، پاکستان، اسرائیل، لبنان، قبرس، لیبیا، تونس، الجزایر، سوڈان، و تقریباً تمام جدید الاستقلال قاره افریقا (۱) و ممالک کوچک جدید تشکیل بحیره کاریبیان در امریکا. در حال حاضر یک تعداد ممالک محدودی باقی مانده که تا هنوز هم در آنها نظام شاهی به مشاهده میرسد. از قبیل جاپان، تایلند، لاوس، نیپال، ایران، اردنیه، هاشمیه، عربستان سعودی، کویت، حبشه، سرائش، لوئیزیانا، بلژیک، هالند، دنمارک، ناروی، سویدن و انگلستان.

گرایش اکثریت قاطع ممالک جهان به نظام مترقی جمهوری به وضاحت میرساند که این رژیم نسبت به رژیم شاهی بنابر دلایل زیادی خاصاً از نگاه اینکه در رژیم جمهوری اقتدار دولتی در دست همه مردم میباشد در دست یک طبقه محدود، رجحان و برتری دارد.

(۱) — Helen Kitchen — A handbook of African Affairs — London, Dumnow — 1964.

و نیز — Albert Hunold — Afrika und seine Probleme — Erlenbach, Zürich, Stuttgart — 1965 — von Seite 342 bis 346.

۲- رویکار آمدن نظام جمهوری در افغانستان

طوریکه فوقاً در سده از مدت دو قرن به این طرف خاصاً از ختم جنگ عمومی اول و دوم جهان، به این طرف بسیاری از ممالک گیتی از نظام شاهی به نظام جمهوری تبدیل گردیده و اکثریت قاطع دول جدید تشکیل شده اخیر نظام جمهوری را برای خود برگزیده و در حال حاضر یک تعداد ممالک محدودی باقی مانده که تا هنوز در آنهار رژیم شاهی به مشاهده میرسد. در افغانستان از سالیان قدیم تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ رژیم شاهی برقرار بود. لیک در شب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ عیسوی رژیم پادشاهی باز عادت فرزند نامدار افغان و رهبر انقلاب جمهوری، یناغلی محمد داؤد از بیخ وین بر کنده شده و عوض آن نظام متمرقی و مطلوب جمهوریت در افغانستان اعلان گردید.

در نیمه شب سه شنبه ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ عیسوی غرش تانکها در شهر کابل به منظور تغییر نظام در افغانستان بر خاسته و افسران جوان باسربازان دلیر با جتیش سریع خود مناطق مهم شهر را در اختیار در آورده و تا صبح هنگام برام خود راکه استوار نظام جمهوریت در کشور بود ۲ بدست آوردند ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه صبح سه شنبه ۲۶ سرطان مردم این سرزمین با ستان یا شنیدن صدای آشنائی از رادیو افغانستان از یک تحول متمرقی بخش آگاهی یافتند. این صدای آشنا صدای قهرمان ملی افغان و رهبر و مؤسس نظام جمهوریت در افغانستان یناغلی محمد داؤد بود که نظام جدید متمرقی جمهوری را برای مردم افغانستان اعلام کرد. این تغییر نظام که توسط یناغلی محمد داؤد رهبر ملی افغان، رفقایش و اردوی جوان بهارمغان آورده شد فوراً مورد تأیید و تحسین تمام مردم افغانستان

واقع گردید. در طول مدتی که از تأسیس و استقرار نظام جمهوری در کشور سری شده کافه مردم افغانستان با برآز احساسات گرم و صمیمانه مطلوبیت و مفیدیت این نظام نوین و فرخنده بتر قی را همواره اظهار کرده و میکنند.

قیام ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ فصل تازه را در تاریخ کشور کشور و با این قیام مردم این مرز و بوم دریافتند که در نظام مترقی جمهوری صاحب حاکمیت ملی شده اند. مردم افغانستان ایمان و عقیده کامل دارند که نظام جمهوری باسدار دموکراسی واقعیست و الزاماً دموکراسی حقیقی از انارشی و مطلق العنانی به فرسنگ ها فاصله دارد چنانچه بناغلی جهداؤ در هر ملی و مؤسس نظام جمهوری در افغانستان در اعلامیه تأسیس جمهوری باسنطق قوی و با صراحت کامل این نکته را بیان فرمودند.

«من برای سعادت آینده وطن خود آرزوی جزئی قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، نداشتم و ندارم».

جمهوریت مال مشترک همه مردم افغانستان بوده و درین نظام باشندگان این خاك خالی از هر گونه تمایلات و احساسات قومی و نژادی برای عظمت کشور و در راه رسیدن به یک زندگی که آسایش همگان در آن فراهم باشد به کار و عمل خواهند پرداخت.

کشور باستانی افغانستان افتخارات تاریخی و ملی زیادی دارد که

یکی از آن هاجنک استقلال افغانستان در ماه می ۱۹۱۹ (۱) در برابر انگلیس
 میباشد. درین جنگ افغان ها با وصف تفوق اسلحه دشمن و پراشکست داده و
 ناچارش ساخت تا به استقلال سیاسی افغانستان اعتراف کنند. پهلوی آن قیام روز
 ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و بتیان گذاری نظام جمهوریّت درین کشور توسط
 بناغلی محمد داؤد رحبر و مؤسس این نظام یک افتخار تاریخی
 درخشان و تابنا کیست که نصیب این ملت گردیده است. این قیام در حیات
 تاریخی کشور یک منزلت خاص داشته و یک حادثه ناملا بر جسته و
 مشخص است که در بنای آینده این سرزمین سر آغاز فصل جدیدی به شمار
 میرود. روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در تقویم حیات ملی و در تاریخ مبارزات
 ملی مردم افغانستان مبدأ جدیدی را نشود، مبدأ تحقق آرمانها، مبدأ
 دوره درخشان در تاریخ سیاسی این کشور و بالاخره مبدأ نسل
 جوان احساس مسئولیت می بخشید.

(۱) جواهر لعل نهرو نگاهی به تاریخ جهان ترجمه اذنا نگار می

پفارسى جلد سوم ۱۳۴۶ صفحه ۱۶۶۲

و نیز Inciclopedia Britania — Vol. I — 14th
 Edition New York — 1932 — Pg. 291

و نیز — Emil Rybitschka Im gottgegebenen Afghan-
 istan als Gäste des Emirs — Leipzig — 1927 —
 Seite 152.

۳- عمومیات پیرامون شناسائی حکومت

- نظام دولتی -

اگر چه شناخت حکومت - نظام دولتی - باشناخت دولت در اکثریت موارد اشتراك و شباهت داشته یکی بدیگر مرتبط و مختلط میباشد. ليك باز هم در برخی از موارد فرق آن از شناخت دولت تبارز بینماید. معمولاً در دول جدیدالتشکیل شناخت یکدولت باشناسائی اولین حکومت نظام دولتی آن یکجا صورت میگیرد. (۱) یعنی در چنین موارد شناخت دولت مشمول شناخت حکومت - نظام دولتی - نیز میباشد. مثلاً دولت لیز و تو که در ۱۸ اکتوبر ۱۹۶۶ عرض وجود نموده و از طرف سایر ممالک شناخته شد. این شناسائی در عین حال شناسائی حکومت - نظام دولتی - آن دولت را نیز افاده میکرد. یعنی شناسائی دولت و حکومت - نظام دولتی - لیز و تو یکجا تحقق پذیرفت. در غیر آن هرگاه در یکدولت شناخته شده قبلی با دوام نظام دولتی موجوده یک حکومت جدید از طریق قانونی و به صورت مسالمت آمیز رو بکار آید، معمولاً این حکومت جدید ایجاب شناخت را از طرف سایر ممالک ندانموده و بلکه نظر به تعامل بین المللی زعمای ممالک مستجاب به موفقیت رئیس حکومت جدید را برایش تبریک میگویند. مثلاً هرگاه در انتخابات انگلستان حزب کارگر بر حزب محافظه کار و یا در انتخابات اتازونی حزب جمهوری خواهر حزب دموکرات پیر و زگر دد، حکومت جدید نارگر انگلستان و یا حکومت

(۱) — Alfred Verdross — Völkerrecht — 3. Auflage — Wien — 1955 — Seite 187.

جدید جمهوری خواه اتانزونی ایجاب شناخت را از طرف سایر دول نمی نمایند. یعنی در چنین موارد تغییر حکومت مستلزم شناخت نمیباشد.

بر خلاف هر گاه در یک دولت شناخته شده قبلی یک سازمان جدیدی خواه هدفش بدست آوردن زمان قدرت بدون تغییر نظام دولتی باشد و خواه هدفش

تغییر نظام دولتی باشد، با استعمال قوه از طریق کودتسا، انقلاب و اغتشاش

(۱) رویکار آید، طبق تعادل حاکمه حکومت نظام دولتی مذکور توسط سایر

ممالک شناخته میشود. واضح است که این شناخت حاوی شناسائی دولت

نمیباشد. زیرا دولت مذکور قبلاً شناخته شده است بلکه این شناسائی صرف

منحصراً به حکومت نظام دولتی خواهد بود. در چنین حالتی هر گاه سیاست دولت شناسنده

ایجاب نماید اغلباً حکومت نظام دولتی مذکور را بلا درنگ پس از اقتدار

به هم رساندن خواهد شناخت، بر عکس هر گاه سیاست دولت شناسنده تقاضا

نه نماید، امکان دارد شناسائی حکومت نظام دولتی جدید را نه از اثر

کودتا و انقلاب به میان آمده سالیان چندی به تعویق اندازد، لیک بخاطر

باید داشت که این به تعویق افتیدن شناخت حکومت نظام دولتی معنسی

آنها ندارد که شناسائی مملکتی که حکومت نظام دولتی جدید در آن روی

کر آمده و باری اعطا شده بود و پس سانیده شده است. مثلاً اتانزونی شناسائی

حکومت نظام دولتی اتحاد شوروی (۲) را که در سال ۱۹۱۷ در روسیه

(۱) کودتا یا اغتشاش بهم میزند یک دولت لطمه وارد نمیشود.

در زمینه مراجعه شود به

Von der Hydto — Völkerrecht — 1. Bd. —
Köln — 7958 — Seite 203.

(۲) کنل والتر تارویخ روسیه از بدو میباش تا سال ۱۹۴۵ ترجمه

تاریخی ۱۳۳۸ صفحه ۵۱۸

بر سر اقتدار آمده بود تا سال ۱۹۳۳ به تعویق انداخته و تا این زمان حکومت کرونسکی را که بعد از رژیم تزاری و قبل از رژیم سوسیالیستی اتحاد شوروی روی روکار آمده بود، نماینده و ممثل واقعی دولت روسیه میدانست. همچنان از کستانتین در سال ۱۹۳۳ (۱) و سویس در سال ۱۹۳۶ (۲) رژیم اتحاد شوروی را بر رسمیت شناختند. مانند شناخت دولت شناخت حکومت — نظام دولتی — نیز به شکل دیفاکتو و دیژور صورت گرفته میتواند. (۳) و با آن در اکثریت موارد شباعت کامل دارد. فراموش نباید کرد که شناسائی و دوام شناسائی یک حکومت — نظام دولتی — مستلزم آنست تا حکومت نظام دولتی مذکور ساحه دولتی کشور را که خود را ممثل آن معرفی میکند و افعاله تحت تسلط خود داشته باشد. روی این اصل سازمانیکه میخواهد حکمفرمایی واقعی یک دولت را احراز نماید و اما برای توصل بدین هدف هنوز مجبور به مجادله دانداری باشد حکومت — نظام دولتی — آن کشور گفته شده نخواهد توانست. امکان پدیدار شدن چنین سازمان ها خاصاً در زمان جنگ و یا جنگ داخلی زیاد تر می رود. البته شناخت این چنین سازمان ها به حیت حکومت واقعی یک دولت تا وقتیکه و افعاله نام قدرت را در دست نگرفته پیش از وقت خواهد بود. (۴) مانند شناخت حکومت چکوسلواکیا که در جریان جنگ

- (۱) — Handbuch der Politik — 19. Bd. Seite 450
 (۲) — Eberhardt Menzel — Völkerrecht — München, Berlin — 1962 — Seite 139.
 (۳) — Von der Hytte — Völkerrecht — 1. Bd. — Köln — 1958 — Seite 204.
 (۴) — Georg Dahm — Völkerrecht — 1. Bd. — Stuttgart — 1958 — Seite 136.

عمومی دوه از طرف متحدین قبل از استقرار واقعی سازمان دولتی چکوسلواکیا در ماه می ۱۹۴۵ و یا شناخت رژیم فرانکو به حیت حکومت دولت اسپانیه به تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۳۶ از طرف آلمان و ایتالیا یعنی در آوانیکه هنوز جنگ داخلی اسپانیه در مراحل اولیه خود قرار داشت. رژیم فرانکو دو سال بعدتر یعنی در سال ۱۹۳۹ بعد از غلبه قطعی به مقابل حکومت سر در می اسپانیه زمانه اسور اسپانیه را بدست گرفت. اصل فوق بعضاً و علی الخصوص در زبان جنگ یک استثنائی را که عبارت از حکومت جلائی وطن میباشد، بخود می پذیرد. زیرا اثر آن در جریان جنگ به مشاهده رسیده که حکومت یک کشور نسبت اشغال ساحه دولتی از طرف دشمن زحمات خارج کننده بنا علیه از تسلط واقعی وی بالای ساحه اش که اکنون در تحت اشغال دشمن قرار دارد سر اخی در بین نه باشد. لیک با آنکه متحدین کشور اشغال شده شناسائی قبلی خود را مبادا اعتبار دانسته و آن حکومت را به حیت حکومت جلائی وطن بشناسند (۱) مشیکه حکومت ممالک ناروی، فنلاند، یونان، لوئزامبورگ، یونان و غیره، در جریان جنگ عمومی دوه نسبت اشغال ساحه دولتی شان از طرف آلمان شاعازم لندن شده و از طرف متحدین به حیت حکومت جلائی وطن ممالک مذکور شناخته شده بودند. تمامی تفصیلات فوقی را میتوان قرار دلیل خلاصه نمود

(۱) راجع به حکومت جلائی وطن مراجعه شود به :

Willfried Schauman — Exilregierung — im Wörterbuch des Völkerrechts — 1. Bd. — Berlin — 1960 — Seite 498 — Strupp, Schlochauer.

و نیز — Paul Cuggenheim — Lehrbuch des Völkerrechts — 1. Bd. — Basel — 1948 — Seite 199 bis 201.

الف- هرگاه در یک دولت شناخته شده قبلی با دوام نظام دولتی موجود یک حکومت جدید به صورت مسالمت آمیز و از طریق قانونی (انتخابات) روی کار آید، معمولاً این حکومت جدید ایجاب شناخت را از طرف سایر ممالک نه می نماید.

ب- هرگاه در یک دولت شناخته شده قبلی با دوام نظام دولتی موجود یک حکومت جدید از اثر کودتا یا اغتشاش و حتی جنگ دو امدار داخلی به قدرت برسد این حکومت جدید ایجاب شناخت را از طرف سایر ممالک می نماید که مسلماً این شناخت حاوی شناسائی دولت نمی باشد. زیرا دولت قبلاً شناخته شده است.

ج- هرگاه در یک مملکت شناخته شده قبلی یک نظام جدید مثلاً نظام جمهوری بجای نظام شاهی از اثر کودتا یا انقلاب و اغتشاش و حتی جنگ دو امدار داخلی روی آید، این تغییر نظام مستلزم شناخت از طرف سایر ممالک میباشد که البته این شناخت، شناسائی دولت را افاده نمیکند. زیرا دولت قبلاً شناخته شده است. ناگفته نماند که حتی اگر این تغییر نظام از اثر یک کودتای سفید بدون خونریزی هم تحقق پذیرد، باز هم ایجاب شناخت را از طرف سایر ممالک منیاید. بطور مثال روی کار آمدن رژیم جنرال فرانکو در سال ۱۹۳۹ در اسپانیه (۱) بعد از محاربات سه ساله داخلی، تغییر نظام دولتی مصر در سال ۱۹۵۳، تغییر نظام دولتی عراق در سال ۱۹۵۸، تغییر نظام دولتی یونان در سال ۱۹۷۳ و بالاخره تغییر نظام دولتی افغانستان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ از شاهی به جمهوری.

(۱) دایره روزول با امر تاریخ جهان نو جلد دوم نیویارک ۱۹۵۰

۴- شناسائی نظام جمهوریت افغانستان توسط سایر ممالک

در افغانستان طوریکه فوقاً ذکر شد به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در تحت زعامت شاعلی محمد داود نظام شاهی منسوخ و بجای آن بنیان گذاری نظام مترقی جمهوریت اعلان گردید. مردم سراسر افغانستان این نظام مترقی را با گرمجوشی و حرارت زایدالوصفی استقبال نموده و پشتیبانی خود را از آن ابراز داشتند و نظام جدید جمهوری در همان روز اعلان یعنی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در تمام نقاط کشور مستقر بود. به خاطر باید داشت که این تغییر نظام به مداومت (۱) دولتی افغانستان کدام تأثیری نه نموده و بلکه صرف نظام دولتی آنرا از شاهی به جمهوریت تغییر داده است. باین عبارت دیگر در افغانستان صرف نظام دولتی تغییر نمود و مداومت دولتی این کشور کماکان پابرجاست. بنابراین بادر نظر داشت تذکرات قبلی مبنی بر اینکه هر گاه در یک کشور شناخته شده قبلی نظام دولتی آن تغییر نیامده این تغییر نظام ایجاب شناخت را از طرف سایر ممالک سینماید. لازم بود تا نظام جدید جمهوری افغانستان توسط ممالک جهان به رسمیت شناخته می شد و شناخته هم شد. نیک باید به این نکته عطف توجه شود که این شناخت، شناسائی نظام جدید جمهوری افغانستان است. نه شناسائی دولت افغانستان. زیرا افغانستان به صفت یک دولت مستقل نام قبلاً متعاقب کسب استقلال نام خارجی در سنوات بعد از سال ۱۹۱۹ از طرف تمامی ممالک جهان برسمیت شناخته شده است.

(۱) — Rudolf Bernhardt — Kontinuität — im Wörterbuch des Völkerrechts — 2. Bd. — Berlin — 1961 — Strupp, Schlochaure.

فوقاً اشاره شد که شناسائی یک نظام جدید دولتی مستلزم آنست تا نظام مذکور واقعاً بالای ساحهٔ کشوری دولت موضوع بحث مسلط بوده و در آنجا کاملاً مستقر شده باشد. نظر به آن چون نظام جدید جمهوری افغانستان در همان روز اول بنیان گذاری یعنی روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در تمام نقاط کشور مستقر بوده، لذا در شناسائی نظام مذکور توسط سایر ممالک جهان هیچ گونه مانع سراغ شده نمیتوانست. چنانچه روی این اصل بادر نظر داشت استقرار و دوام استقرار نظام جدید جمهوری افغانستان به شناسائی آن اقدام نمودند.

ممالکی که نظام جدید جمهوری افغانستان را پس از استقرار آن به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ عیسوی برسمیت شناختند به ترتیب با ذکر تاریخ شناسائی شان ذیلاً از آنها نام برده میشود.

نام ممالک تاریخ شناسائی مطابق به تاریخ شناسائی

به سنه عیسوی

به هجری شمسی

۱۹۷۳/۷/۱۹	»	۱۳۵۲/۳/۲۸	۱- اتحاد جماهیر شوروی
۱۹۷۳/۷/۱۹	»	۱۳۵۲/۳/۲۸	۲- هندوستان
۱۹۷۳/۷/۱۹	»	۱۳۵۲/۳/۲۸	۳- چکوسلواکیا
۱۹۷۳/۷/۲۰	»	۱۳۵۲/۳/۲۹	۴- جمهوریت اتحادی آلمان
۱۹۷۳/۷/۲۱	»	۱۳۵۲/۳/۳۰	۵- مغولستان
۱۹۷۳/۷/۲۱	»	۱۳۵۲/۳/۳۰	۶- جمهوریت دموکراتیک آلمان
۱۹۷۳/۷/۲۱	»	۱۳۵۲/۳/۳۰	۷- ایران

نام مملکت تاریخ شناسائی مطابق به تاریخ شناسائی

به سنه عیسوی

به هجری شمسی

۱۹۷۳/۷/۲۱	»	۱۳۵۲/۴/۳۰	۸- اطریش
۱۹۷۳/۷/۲۱	»	۱۳۵۲/۴/۳۰	۹- بلغاریه
۱۹۷۳/۷/۲۲	»	۱۳۵۲/۴/۳۱	۱۰- بنگله دیش
۱۹۷۳/۷/۲۲	»	۱۳۵۲/۴/۳۱	۱۱- ترکیه
۱۹۷۳/۷/۲۲	»	۱۳۵۲/۴/۳۱	۱۲- انگلستان
۱۹۷۳/۷/۲۲	»	۱۳۵۲/۴/۳۱	۱۳- پاکستان
۱۹۷۳/۷/۲۲	»	۱۳۵۲/۴/۳۱	۱۴- امریکا
۱۹۷۳/۷/۲۳	»	۱۳۵۲/۵/۱	۱۵- فرانسه
۱۹۷۳/۷/۲۳	»	۱۳۵۲/۵/۱	۱۶- یونند
۱۹۷۳/۷/۲۳	»	۱۳۵۲/۵/۱	۱۷- یوگوسلاویا
۱۹۷۳/۷/۲۳	»	۱۳۵۲/۵/۱	۱۸- عراق
۱۹۷۳/۷/۲۵	»	۱۳۵۲/۵/۳	۱۹- کوریا شمالی
۱۹۷۳/۷/۲۶	»	۱۳۵۲/۵/۴	۲۰- آسترلیا
۱۹۷۳/۷/۲۶	»	۱۳۵۲/۵/۴	۲۱- مصر
۱۹۷۳/۷/۲۶	»	۱۳۵۲/۵/۴	۲۲- هنگری
۱۹۷۳/۷/۲۶	»	۱۳۵۲/۵/۴	۲۳- سویدن
۱۹۷۳/۷/۲۷	»	۱۳۵۲/۵/۵	۲۴- جاپان
۱۹۷۳/۷/۲۷	»	۱۳۵۲/۵/۴	۲۵- ایتالیا
۱۹۷۳/۷/۲۸	»	۱۳۵۲/۵/۶	۲۶- یمن غربی

نام مملکت تاریخ شناسائی مطابق به تاریخ شناسائی

به سنه عیسوی		به هجری شمسی	
۱۹۷۳/۷/۲۸	»	۱۳۵۲/۵/۶	۲۷- الجزائر
۱۹۷۳/۷/۲۸	»	۱۳۵۲/۵/۶	۲۸- رومانیه
۱۹۷۳/۷/۲۸	»	۱۳۵۲/۵/۶	۲۹- چینی
۱۹۷۳/۷/۲۸	»	۱۳۵۲/۵/۶	۳۰- لیبیا
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۱- سوریه
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۲- ارجتائین
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۳- دنمارک
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۴- صومال
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۵- یوگندا
۱۹۷۳/۷/۲۹	»	۱۳۵۲/۵/۷	۳۶- موریتانیا
۱۹۷۳/۷/۳۰	»	۱۳۵۲/۵/۸	۳۷- کانادا
۱۹۷۳/۷/۳۰	»	۱۳۵۲/۵/۸	۳۸- سویس
۱۹۷۳/۷/۳۰	»	»	۳۹- سریلانکا
۱۹۷۳/۷/۳۱	»	۱۳۵۲/۵/۹	۴۰- امارات عربی
۱۹۷۳/۷/۳۱	»	»	۴۱- کویت
۱۹۷۳/۸/۱	»	۱۳۵۲/۵/۱۰	۴۲- حکومت وقتى ویتنام جنوبی
۱۹۷۳/۸/۲	»	۱۳۵۲/۵/۱۱	۴۳- تونس
۱۹۷۳/۸/۲	»	»	۴۴- سینیگال
۱۹۷۳/۸/۳	»	۱۳۵۲/۵/۱۳	۴۵- نیپال

نام ممالک تاریخ شناسائی مطابق به تاریخ شناسائی

به سنه هجری شمسی		به سنه عیسوی
۱۳۵۲/۵/۱۳	»	۱۹۷۳/۸/۳
۱۳۵۲/۵/۱۳	»	۱۹۷۳/۸/۳
۱۳۵۲/۵/۱۳	»	۱۹۷۳/۸/۵
۱۳۵۲/۵/۱۳	»	۱۹۷۳/۸/۵
۱۳۵۲/۵/۱۶	»	۱۹۷۳/۸/۷
۱۳۵۲/۵/۱۷	»	۱۹۷۳/۸/۸
۱۳۵۲/۵/۳۰	»	۱۹۷۳/۸/۱۱
۱۳۵۲/۵/۲۱	»	۱۹۷۳/۸/۱۲
۱۳۵۲/۵/۲۱	»	۱۹۷۳/۸/۱۲
۱۳۵۲/۵/۲۳	»	۱۹۷۳/۸/۱۳
۱۳۵۲/۶/۵	»	۱۹۷۳/۸/۲۷
۱۳۵۲/۶/۵	»	۱۹۷۳/۸/۲۷
۱۳۵۲/۶/۵	»	۱۹۷۳/۸/۲۷

علاوه از ممالک فوق الذکر سایر کشور ها باروی دست گرفتن عملیه ارتباطی مشاغل و ام برقراری روابط دیپلوماسی یا اعزام نمایندگان دیپلوماسی غیر مستقیم شان بدر بار نظام جمهوری افغانستان یا مذاکره با هئیت اعزاسی دولت جمهوری افغانستان و امثالهم نظام جدید آنرا برسمیت شناخته اند. بنابر آن از تذکرات فوق به وضاحت پیداست که نظام جدید جمهوری افغانستان از طرف تمامی

ممالک جهان برسمیت شناخته شده است.

۵- شناسائی نظام جمهوریت افغانستان توسط سایر دول

معنای شناسائی دولت افغانستان را ندارد زیرا این

دولت قبلاً از طرف آنها شناخته شده است

طوری که در صفحات قبلی اشاره شد فرق شناخت حکومت - نظام دولتی - از شناخت دولت در بعضی از حالات به ترتیبی تبارز نماید که در یک دولت شناخته شده قبلی یک حکومت و یا نظام دولتی جدید از اثر استعمال قوه روی کار آید. طبق تعامُل حاکمه این تغییر حکومت، نظام دولتی - از طرف سایر ممالک شناخته میشود و بدیهیست که این شناخت حاوی شناسائی دولت نمیشود. زیرا دولت مذکور قبلاً شناخته شده است و بلکه این شناسائی صرف منحصراً به حکومت نظام دولتی - خواهد بود. این البته از آن جهت است که تغییر حکومت یا نظام دولتی اصلاً برسد است دولت کدام تأثیری وارد نمی نماید. زیرا از نگاه حقوق عمومی بین الدول ممالک نه از اثر کودتاها و نه از اثر انقلابات و حتی نه از اثر تسلط و اشغال قوای خارجی از بین میروند. نظر به این تذاکرات در ارتباط به تغییر نظام دولتی در افغانستان باید گفته شود که بنیان گذاری نظام جدید جمهوریت درین کشور به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۴۲ برسد است دولت افغانستان کدام لطمه وارد نکرده و بدو است این کشور همچنان پابرجا مانده است. بنابراین آن اینکه سایر ممالک بلافاصله بعد از روی کار آمدن نظام جمهوریت در افغانستان این نظام را برسمیت شناختند، این شناخت صرف منحصراً به نظام جدید جمهوریت افغانستان بوده و شناسائی دولت افغانستان را احتوا نمی نمود. زیرا افغانستان به صفت یک دولت مجهز به شخصیت کامل حقوق عمومی بین الدول بعد از سال ۱۹۱۹ یعنی از کسب استقلال تام خارجی از

طرف سایر ممالک شناخته شده بود. قابل یاد دهنیست که شناسائی نظام جدید جمهوریت افغانستان توسط سایر ممالک این مطلب را افاده بینماید که ممالک شناسنده نظام جدید را نظام مستقر افغانستان دانسته و حاضر و آماده اند تا باین نظام جدید سر اودات و مناسبات دیپلوماسی، اقتصادی، تخنیکي، عرفانی، و غیره داشته باشند. احیاناً هرگاه یک عده ممالک خلاف انتظار و توقع نظام جدید جمهوریت افغانستان را برسمیت نمی شناختند، این عدم شناخت شان معنی آنرا نمیداد که گویا ممالک مذکور شناسائی دولت افغانستان را که بعد از کسب استقلال تام این کشور باری اعطانموده بودند و ایس ستانیده اند. ازین رو بادر نظر داشت اصل مدامت دولت، شناسائی نظام جمهوریت افغانستان توسط سایر ممالک صرف شناخت این نظام جدید بوده نه شناسائی دولت افغانستان. زیرا افغانستان به صفت یکدولت مجهز به شخصیت کامل حقوق عمومی بین الدول قبلاً برسمیت شناخته شده بود. مثلاً ترکیه که به تاریخ ۳۱ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق ۲۲ جولائی ۱۹۷۳ نظام جدید جمهوریت افغانستان را شناخت در ضمن شناسائی خود خاطر نشان ساخت که کشور مذکور طبق موازین حقوق عمومی بین الدول چون دولت افغانستان را قبلاً به رسمیت شناخته، لذا این شناسائی محض شناسائی نظام جدید جمهوریت افغانستان میباشد. (۱)

(۱) ترکیه به موجب ماده اول قرار داد دوستی با افغانستان منمقدم اول میازج ۱۹۲۱ این کشور را شناخته بود. در زمیقه مراجعه شود به:

نتیجه

مطالعه این اثر میسرساند که افغانستان از قرون اولی به این طرف مانند یکتعداد تمدن های دیگر آن دوره از قبیل مصر، کلد، و آثور، آریانا، فنیکه چین، هندو غیره به مفهوم آن زمان به صفت یک سازمان دولتی وجود داشته و اینکه این سرزمین در طول تاریخ بعضاً در تحت تسلط قوای متجاوز اجنبی قرار گرفته نباید این امر را انقطاع مداومت دولتی افغانستان دانست از سال ۱۸۷۹ تا سال ۱۹۱۹ افغانستان به صفت یک کشور پروتکتورات مجهز به شخصیت حقوق عمومی بین الدول بوده و ارتباطش با انگلستان یک ارتباط حقوق عمومی بین الدول بوده که اما مناسباتش با سایر ممالک نسبت موجودیت موقوف پروتکتورات از نگاه حقوق عمومی بین الدول تا حدی به تحدیدات مواجه بود.

افغانستان بعد از احراز به استقلال کامل خارجی در سال ۱۹۱۹ به حیث یک دولت مستقل تام و با واجد بودن تمام علایم حاکمیت دولتی به صفت یک شخصیت کامل حقوق عمومی بین الدول در جامعه بین المللی جا گرفته است. گذشته از آن این کشور بعد از کسب استقلال خارجی در سال ۱۹۱۹ از طرف سایر ممالک به صفت یک دولت مستقل تام برسمیت شناخته شده و خودش به نوبه خود نیز ممالک شناسنده خود را برسمیت شناخته و با آنها مطابق به روحیه حقوق عمومی بین الدول روابط بین المللی قایم نموده است. قایم نمودن روابط بین المللی به شمول انعقاد معاهدات و همچنین عضویت در هر دو مؤسسه دایمی جهانی یعنی جامعه ملل اسبق ژنو و مؤسسه ملل متحد

امروزی و سایر اورگان های اختصاصی و اشترک در کنفرانس ها و کنوانسیون های بین المللی همه سوئید مساوات تام حقوقی افغانستان با سایر ممالک میباشد. نکته حایز اهمیت بیشتر اینکه درین اثر توضیح یافته که افغانستان یک دولت بیطرف دایمی نبوده و بیطرفی اش در جنگ عمومی دوم ۱۹۳۹-۱۹۴۵ در برابر دو دولت مجاور یعنی ایران و اتحاد شوروی بیطرفی معاهده‌وی و به غیر ازین دو کشور در برابر تمامی سایر متحاربین بیطرفی اختیاری بوده است. علاوه‌تاً بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم در برابر طرفین متحارب بیطرفی کامل بوده و بالاخره در افغانستان چه قبل از جنگ و چه در جریان جنگ و چه از اختتام جنگ به بعد تا کنون بیطرفی منطقی کدام منطقه اش مطرح بحث نمیشد. افغانستان موقف بیطرفی خود را در جنگ عمومی اول و دوم مطابق به سیاست غیر جانبدارانه خود و بادر نظر داشت مقررات حقوق بیطرفی حفظ نموده و از پایان جنگ عمومی دوم تا کنون بایروی از مفکور (noncommitted World) روش عدم پابندی به بلوک شرق و غرب و یابه تعبیر دیگر روش عدم انسلاک رادر پیش گرفته است. بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم جهان و همچنان تعقیب روش عدم انسلاک توسط این کشور ناشی از بیطرفی عنعنوی اش بوده و مصداق برینست که افغانستان در روابط بین المللی مسایل مربوط به خود را خودش آزادانه تعیین و فیصله میدارد.

بالاخره بادر نظر داشت اینکه بنیان گذاری نظام جمهوریت در افغانستان بتاريخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هجری شمسی مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۷۳ عیسوی

تحت قیادت رهبر ملی ما بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم در روابط بین المللی این سرزمین باستانی حایز اهمیت بس بسزائی میباشد . این پدیده افتخار آمیز از نگاه حقوق عمومی بین الدول در ارتباط به شناسائی اش از طرف سایر ممالک مورد بررسی قرار گرفته است . مطالعه این بررسی توجه خواننده را به این نکته جلب مینماید که شناسائی نظام جمهوریت افغانستان که که بلافاصله بعد از بنیان گذاری . تحقق پذیرفت . معنی شناخت دولت افغانستان را نداشت . زیرا دولت افغانستان قبلاً بعد از حصول استقلال خارجی در سال ۱۹۱۹ در سنوات بعد از سال مذکور به صفت يك کشور مجهز به شخصیت کامل حقوق عمومی بین الدول از طرف سایر ممالک جهان به رسمیت شناخته شده بود .

فهرست منابع و مأخذ این کتاب

اول منابع دری
دوم « انگلیسی
سوم « المانی

شماره اسم مؤلف اسم کتاب محل و تاریخ طبع

- | | |
|--|---------------------|
| مسئله شرق
تهران - ۱۳۳۵ | ۱- احمد - یهنمش |
| سیرروابط و حقوق بین الملل
چاپ دوم - تهران - ۱۳۳۴ | ۲- احمد متین دفتری |
| سازمان های بین المللی
ترجمه از فرانسوی توسط محمد
امین کاردان تهران - ۱۳۳۵ | ۳- بی بی ژرژ به |
| نگاهی به تاریخ جهان
ترجمه از انگلیسی توسط محمود
تفضلی جلد سوم - تهران ۱۳۳۶ | ۴- جواهر لعل نهرو و |
| حاکمیت دولت ها
طبع اول - تهران ۱۳۳۲ | ۵- حسن آرسنجانسی |

شماره اسم مؤلف اسم کتاب محل و تاریخ طبع

- ۶ - حسن ستوده تاریخ دیپلماتی عمومی
جلد دوم - تهران - ۱۳۲۹
- ۷ - رابرت روزول پالمر تاریخ جهان نو .
جلد دوم - نیویارک - ۱۹۵۰ -
۱۹۵۶ ترجمه از انگلیسی توسط
ابوالقاسم طاهری تهران - ۱۳۳۸
- ۸ - ژاک پیرن جریان های بزرگ تاریخ معاصر
ترجمه از فرانسوی توسط رضا
مشایخی تهران - ۱۳۴۴
قسمت دوم - عصر جدیدی در
تاریخ آغاز میشود
قسمت سوم - جنگ جهانی دوم
قسمت پنجم - نهضت استقلال طلبی
آسیا و افریقا .
قسمت ششم - عصر اتحادیه های
بزرگ .
- ۹ - سید کاظم اتحاد وقایع مهم تاریخ
جلد دوم - تهران - ۱۳۲۶

شماره اسم مؤلف اسم کتاب محل و تاریخ طبع

- ۱۰ - عباس اقبال کلیات تاریخ تمدن جدید.
طبع چهارم - تهران - ۱۳۳۱
- ۱ - غلام سرور همایون تاریخ صنف دهم کابل - ۱۳۳۷
- ۱۲ - کارل بکر و فریدریک نکاف سرگذشت تمدن
ترجمه از انگلیسی توسط علی مهدزهه نیویارک - ۱۹۳۶
- ۱۳ - کننل والتر تاریخ روسیه
ترجمه از فرانسوی توسط نجف علی معزی
- ۱۴ - لی فور حقوق عمومی بین الدول
ترجمه از فرانسوی توسط محمدتاسم
واجد کابل - ۱۳۲۱
- ۱۵ - ماکوی تریولیان تاریخ انگلستان
طبع چهارم - جلد دوم (۱۶۰۳) -
- نا ۱۹۱۸) مونیخ - ۱۹۳۹

شماره اسم مؤلف اسم کتاب محل و تاریخ طبع

- ۱۶ - نشرات مدیریت عمومی روابط فرهنگی کشور های بیطرف در بلگراد
ریاست مستقل مطبوعات کابل ۱۳۳۰
در سپتامبر ۱۹۶۱
- ۱۷ - نشرات اداره اطلاعات سفارت
یوگوسلاویا در تهر ان
و گذارش مختصری
از کنفرانس بلگراد در سپتامبر
۱۹۶۱ تهران ۱۳۳۰
- ۱۸ - ورنر نف
دوره های تاریخ جدید
جلد دوم - ارو - ۱۹۳۶
- ۱۹ - واسیلی چویکوف
حماسه نبر دستالین گراد
طبع دوم در دو جلد حاوی ۳۸۸
صفحه ترجمه از روسی توسط
سیامک جلالی تهر ان ۱۳۳۳

منابع انگلیسی

شماره	اسم مؤلف	اسم کتاب و تاریخ طبع
1	Amos Peasler	Constitution of Nations—Vol. 1- Afghanistan to Finland
2	Brierly	International Law -6th Edition- Oxford University Press - New York, Oxford - 1963
3	Charles Fenwick	International Law - 3. Edition- New York - 1948
4	Eskin Holland	Lectures of International Law— London — 1933.
5	Heinrich Triepel und Friedrich Martens	Noveau Recail General de Tra- its. Serie II - Vol. 4 - 1879 Serie III - Vol. 12 - 1924 Serie III - Vol. 15 - 1926 Serie III - Vol. 18 - 1928 Serie III - Vol. 20 - 1929
6	Helen Kitchen	A Handbook of African Affairs- London, Dumnow - 1964
7	Husar—Grassia	International Relation -New Yo- rk - 1953
8	—————	Inciclopedi Britanica - 14th Ed- tion - New York - 1932
9	Jacobini	International Law - Ontario - 1968
10	Krout	New outline History of the Un- ited States since 1865 - New York - 1946
11	Landman	New outline History of the Wo- rld since 1914 - 7th Edition - New York 1949

اسم مؤلف شماره

اسم کتاب محل و تاریخ طبع

- | | | |
|----|---------------------------------|--|
| 12 | Lauterpacht | Recognition in International Law - 1948 |
| 13 | League of Nations Treaty Series | Vol. 14 - 1928
Vol. 33 - 1925
Vol. 62 - 1927
Vol. 73 - 1928
Vol. 105 - 1930
Vol. 112 - 1931
Vol. 121 - 1931-1932
Vol. 155 - 1934
Vol. 168 - 1936
Vol. 186 - 1938
Vol. 191 - 1938 |
| 14 | Littlefield | New outline History of Europe since 1815 - 16th Edition New York - 1951 |
| 15 | Mohammad Ali | Progressive Afghanistan - Lahore - 1933 |
| 16 | Oppenheim-Lauterpacht | Law of Nation - 7th Edition - 1948 8th Edition - 1955 London, New York, Toronto |
| 17 | Steinberg | The Statesmans Year Book - London - 1966 |
| 18 | ————— | The International Year Book and Statesmans Who's Who — 14th Edition - London - 1966 |
| 19 | William Kerr — Freaser Tytler | A Study of political Developments in central Asia- Oxford University Press- London, New York, Toronto-1950 |

شماره	اسم مؤلف	اسم كتاب محل و تاريخ طبع
20	William L. Tung	International Law in an organizing World. New York 1968
21	United Nations Treaty Series Treaty Series	Vol. 32 - 1949 Vol. 167 - 1953 Vol. 191 - 1954
22	—————	United Nations Year Book -1946 -1947

منابع المانى

شماره	اسم مؤلف	اسم كتاب محل و تاريخ طبع
1	Albert Hunold	Afrika und seine Probleme. Erlenbach, Zürich, Stuttgart. 1965
2	Alf Ross	Lehrbuch des Völkerrechts— Stuttgart, Berlin — 1951.
3	Alfred Verdross	Völkerrecht - 2. Auflage - 1950 3. Auflage - 1955 Wien
4	Alfred Verdross	Anerkennung der Staaten - im Wörterbuch des Völkerrechts und der Diplomati - 1. Bd. Berlin, Leipzig - 1924 - Strupp
5	Alfred Verdross	Entstehung von Neustaaten und der Neustaaten nach dem Weltkriege. im Wörterbuch des Völkerrechts und der Diplomati - 1. Bd. - Berlin, Leipzig - 1924 - Strupp
6	Brie	Entstehung und Untergang der Staaten - im Buch der Politik - 1. Bd. - Berlin, Leipzig - 1920
7	Brierly	Grundzüge des Völkerrechts Berlin - 1948
8	Bruno Seifert	Der Anteil Deutschlands an der wirtschaftlichen Entwicklung Afghanistans - Stuttgart - 1929

شماره	اسم مولف	اسم کتاب محل و تاریخ طبع
9	_____	Der Grosse Brockhaus - 1. Bd - Leipzig - 1928
10	_____	Der Grosse Brockhaus - 9. und 12. Bd. - 16. Auflage - Wi- esbaden — 1957.
11	Demitrie Constantopoul- eus — Ostiades Fragistas	Grundprobleme des Völkerre- chts-Bonn - 1957
12	Dietrich Rauchning	Das Ende des Treuhandsystem der Vereinten Nationen du- rch Staatswerdung der ihm un- terstellten Gebiete - im Jahrbuch für internationales Recht 12. Bd. - Göttingen - 1965
13	Eberhardt Menzel	Völkerrecht -München, Berlin- 1962.
14	Emil Rybitschka	im gottgegebenen Afghani- stan als Gäste des Emirs - Lei- pzig - 1927
15	Ernst Sauer	Grundlehre des Völkerrechts - Köln - 1948
16	Erwin Ruck	Grundsätze im Völkerrecht-Zür- ich - 1946
17	Eugen Intrhof	Allianzen im Ost und West - im Zeitschrift für Internation- ale probleme unter The- ma "Aussenpolitik " -tes Heft vom Monat Juli 1964 - 15tes Jah- rgang - Stuttgart
18	Franz Wolgast	Völkerrecht - Berlin- 1934
19	Friedrich Berber	Lehrbuch des Völkerrechts - 1. Bd. - München, Berlin - 1960
20	Friedrich Felder	Das Problem der Gleichheit der Staaten im Organisation der St- aatengemeinschaft- Schöpfheim- 1950

شماره	اسم مؤلف	اسم کتاب محل و تاریخ طبع
21	Friedrich Günzer	Grundrechte im Völkerrecht- Würzburg - 1938
22	Friedrich Ophuls	Belgien - im Wörterbuch des Völkerrechts - 1. Bd. - Berlin- 1960 - Strupp, Schlochauer Vö-
23	Georg Dahm	Völkerrecht — 1. Bd. — 1958. 2. Bd. - 1960 Stuttgart
24	—————	Handbuch der Politik - 19. Bd
25	Ingo von Mönch	Verselbstständigung von Staat- stilon - im Wörterbuch des Vö- lkerrechts-3. Bd. - Berlin - 1962- Strupp, Schlochauer
26	Jeschek	Die Verantwortlichkeit der St- aatsorgane nach Völkerstrafre- cht - Bonn - 1952
27	Josef Kuns	Die Anerkennung der Staten und Regierungen im Völkerre- cht - Stuttgart - 1928
28	Josef Schwager	Die Entwicklung Afghanistans als Staat und seine zwischen- staatliche Beziehungen -Leipz- ig - 1932
29	Karl Ploetz	Auszug aus der Geschichte-1956
30	Karl Strupp	Grundzüge des positiven Völk- errechts - Bonn - 1928
31	Karl Strupp	Lehrbuch des Völkerrechts und der Diplomatie - 1. Bd. -Berlin, Leipzig - 1924
32	Leonard Nelson	Die Rechtswissenschaft ohne Re- cht - Leipzig - 1917
33	Ludwig Kämmerer	Entstehung und Untergang dei Staaten -Giessen - 1927
34	Ludwig Spiegel	Die Entstehung des tschecho- slowakischen Staates - Prag - 1922

شماره	اسم مؤلف	اسم كتاب محل و تاريخ طبع
35	—————	Mayers Lexicon — 1. Bd. — Leipzig — 1924.
36	Otto Coppert	Völkerbund - Stuttgart - 1938
37	Paul Guggenheim	Lehrbuch des Völkerrechts — 1. Bd. — Basel — 1948.
38	Rauchhaup	Völkerrecht — München, Leipzig — 1936.
39	Rolf Knuben	Handbuch des Völkerrechts — (Subjecte des Völkerecht's) Stuttgart — 1928.
40	Ruolf Berhardt	Kontinuität - im Wörterbuch des Völkerrechts - 2. Bd. - Berlin - 1961 - Strupp, Schlochauer
41	Rudolf Laun	Staatslehre - 4. Auflage - Hamburg - 1947
42	Rudolf Laun und Herman von Mangoldt	Jahrbuch für internationales und ausländisches öffentliches Recht - 2. Bd. - Hamburg-1948
43	Seidl Hohenveldern	Völkerrecht - Köln, Bonn, München, Berlin - 1965
44	—————	Schweizer Lexicon - 1. Bd. - A Briand Zürich - 1945
45	—————	Staatslexicon - 5. Bd. — 6. Auflage — Freiburg — 1960.
46	Sterling Edmonds	Völkerrecht - Berlin, Leipzig - 1933
47	Theodor Mauns	Deutsches Staatsrecht - 8. Auflage - München, Berlin - 1958
48	Von der Hydt	Völkerrecht - Köln - 1958

شماره	اسم مؤلف	اسم کتاب محل و تاریخ طبع
49	Von Niedermajer	Im Weltkrieg 1914-1918 vor Indiens Toren - Der Wüstenzug der deutschen Expedition nach Persien und Afghanistan -3. Auflage - Hamburg - 1942
50	Waldkirch	Völkerrecht - Basel - 1926
51	Willfried Schaumann	Exilregierung - im Wörterbuch des Völkerrechts- Berlin - 1969-Strupp, Schlochauer
52	_____	Wörterbuch der Staats-und Sozialwissenschaften -6. 7. und 11. Bd. - Göttingen - 1961
53	Ullman	Völkerrecht - Tübingen - 1908
54	Alfred Verdross	Die Verfassung der Völkerrechtsgemeinschaft - Wien, Berlin-1926



نشرات مؤسسه انتشارات زوری

۱ - جهان امروز

۲ - آزادی، بمناسبت پنجاه و دومین سال،

استرداد استقلال افغانستان سنبله ۱۳۲۹

NEWS DIGEST OF AFGHANISTAN VOL. I. II-3

۳ -- جغرافیای عمومی افغانستان

۵ - حزب چیست؟

۶ - کندهار